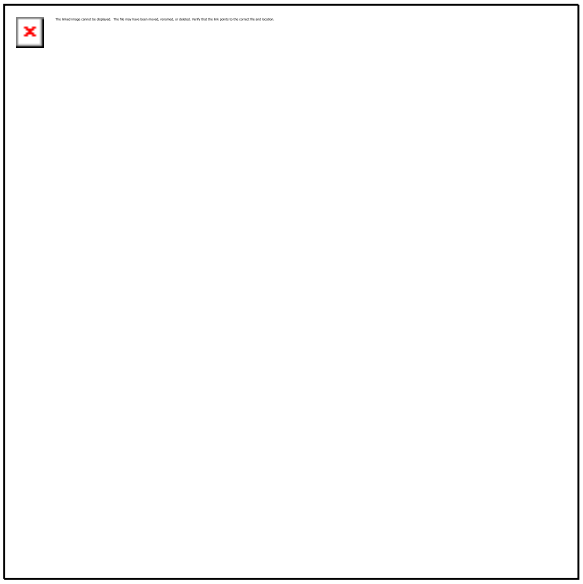

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو العلیم

مهر فروزان

نمایی اجمالی از شخصیّت علمی و اخلاقی

حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزّکیّة

تألیف

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

مهر فروزان

نمایی اجمالی از شخصیّت علمی و اخلاقی

حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزّکیّة

مؤلّف: سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

ناشر: مکتب وحی / طهران

نوبت چاپ: اوّل / ١٤٣٣ هـ . ق، ١٣٩١ هـ . ش

چاپ: صنوبر

قیمت: ٥٥٠٠ تومان

تعداد: ٥٠٠٠

شابک گالینگور: ٣-٠٥-٦١١٢-٦٠٠-٩٧٨

شابک شومیز: ١-٢٥-٦١١٢-٦٠٠-٩٧٨

حق چاپ محفوظ است

تلفن: ٤ ـ ٢٨٥٤٢٦٣ ـ ٠٢٥١ ـ ٩٨+

www.maktabevahy.org

info@maktabevahy.org

أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

"هَجَمَ بِهِمُ العِلمُ عَلَی حَقیقَةِ البَصیرَةِ، و باشَروا روحَ الیَقینِ، و استَلانوا ما استَوعَرَهُ المُترَفونَ."

«امواج علم بر اساس حقیقت ادراک و بصیرت بر آنها هجوم برد و به یک‌باره آنان را احاطه نمود؛ و جوهرهٔ ایمان و یقین را به جان و دل خود مسّ کردند؛ و آنچه را که خوش‌گذران‌ها سخت و ناهموار داشتند، نرم و ملایم و هنجار انگاشتند.»

نهج البلاغة (عبده)، ج ٤، صلّی الله علیه و آله و سلّم ١١٧

تصویر

تصویر

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

مهرفروزان

عنوان صفحه

دیباچه ۱۷ ـ ۲۱

نشو و نما در مهد علم، و تحصیلات ابتدایی ۲۳ ـ ۲۶

اجداد مرحوم علاّمه طهرانی از معاریف و بزرگان بودهاند ۲۵

تحصیلات ابتدایی علاّمه در هنرستان صنعتی ۲۶

هجرت به قم و کسب معارف الهیّه، آشنایی با علاّمه طباطبایی، رضوان الله علیه ۲۷ ـ ٤٤

اشتغال به علوم دینی و اکتساب معارف الهیّه ۲۹

اساتید دروس سطح و آشنایی با علاّمه طباطبایی ۳۰

تفسیر علاّمه طباطبایی از حدیث شریف: «إنّ الله ما خَلَقَ خَلقَ الله إلّا لِیَعرِفوهُ» ۳۳

علّت انحصار شناخت امام علیه السّلام در عرفان و سلوک إلی الله ۳٤

راهنما و هادی سیر و سلوک إلی الله، باید مندکّ و فانی در مقام ولایت شده باشد ۳٦

نقش بسزای علاّمه طباطبایی در ساختار علمی و معرفتی علاّمه طهرانی ۳۸

علاّمه طباطبایی را باید اوّلین استاد سلوکی علاّمه طهرانی به حساب آورد ۴۰
عقل و شرع و شهود سه رکن اساسی مکتب عرفانی علاّمه طباطبایی ۴۱
هجرت به نجف اشرف، و اساتید ایشان در علوم مختلف
۴۵ ـ ۶۲
هجرت به آستان ملائک پاسبان مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السّلام ۴۷
میزان عشق و علاقهٔ مرحوم علاّمه طهرانی به نجف اشرف ۴۸
دستورات سلوکی علاّمه طباطبایی به علاّمه طهرانی ۴۸
ارتباط وثیق علاّمه طهرانی با آیة الله سیّد جمالالدّین گلپایگانی ۴۹
برنامه ریزی اوقات بر دو محور علم و عمل ۵۱
اساتید سطوح عالی علاّمه طهرانی از بزرگان حوزه نجف بودهاند ۵۲
خوف علاّمه طهرانی از ابتلاء به مرجعیّت و التجاء به ائمّه علیهم السّلام ۵۳
دیدگاههای متفاوت اساتید حوزوی علاّمه در مسألهٔ عرفان و شهود ۵۴
بحث و گفتگوی علاّمه طهرانی با آیة الله خویی در لزوم پیمودن راه عرفان ۵۶
آفت تقلید، اعتقاد به حقّ را زائل میکند ۵۷
ممنوعیّت تعلیم و تعلّم حکمت و عرفان در بعضی از مجامع دینی ۶۰
آشنایی با آیة الله انصاری و حضرت حدّاد، رضوان الله علیهما
۶۳ ـ ۷۲
آشنایی علاّمه طهرانی با آیة الله انصاری و برقراری مراسلات با ایشان ۶۵
توفیق اتّصال و فیض حضور حضرت آیة الحقّ و العرفان، حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد، رضوان الله علیه ۶۶
توفیق اتّصال و فیض حضور حضرت آیة الحقّ و العرفان، حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد ۶۶
بینش عمیق علاّمه طهرانی نسبت به موقعیّت و مرتبه اساتید خود ۶۸
شدّت ارادت به مرحوم حدّاد را میتوان از نامهای که به دوستان مینویسند بهدست آورد ۶۹
بازگشت به وطن به امر استاد
۷۳ ـ ۷۸
بازگشت به ایران به دستور استاد ۷۵
اساس فعّالیّت علاّمه در مسجد، تبیین معارف بدون مصلحتاندیشیهای متعارف بود ۷۵

تحمّل مصائب و سختیها در ادارهٔ مسجد به امر استاد ۷۷

کیفیّت هدایت و ارشاد عامّهٔ مردم ۸۱
بیانات اخلاقی و سیرهٔ عملی علاّمه موجب گرایش افراد به ایشان میگشت ۸۱
مخالفت و امتناع علاّمه طهرانی با اعزام به خارج جهت مداوا ۸۲
تربیت شاگردان سلوکی و نفوس مستعدّه ۸٤
تربیت طلاّب و دانشجویان علوم اسلامی ۸٤
ضرورت فراگیری تفسیر قرآن و حکمت متعالیه و عرفان نظری ۸٦
بعضی از مبانی مرحوم علاّمه در مسائل مختلف فقهی و اجتماعی ۸۷
منع مرحوم علاّمه از ورود افراد در مسائل ربوی بانکها ۸۸
حرمت رجوع به حکّام ظَلَمه در مرافعات ۸۹
اهتمام به اداء نماز اوّل وقت در پنج نوبت ۹۱
رسالهٔ تفریق صلوات (ت) ۹۲
آیات صریحه در متابعت از سنن نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم (ت) ۹۳
احادیثی از عامّه راجع به اداء صلوات خمسه در اوّل وقت آن (ت) ۹٤
روایاتی راجع به اوقات فضیلت صلوات خمسه (ت) ۹۵
روایاتی راجع به فضیلت تأخیر نماز عشاء از زوال حمرهٔ مغربیه (ت) ۹۵
سنّت و سیرهٔ رسول خدا بر تفرقه و تقسیم نمازهای یومیّه به پنج وقت فضیلت (ت) ۹٦
احادیثی از طریق اهل بیت علیهم السّلام در باب اداء صلوات خمسه در اوّل وقت آن (ت) ۹٦
افضلیت خواندن نماز در اوّل وقت از وقت مشترک (ت) ۹۷
مواظبت علاّمه طهرانی در استعمال عناوین و تعابیر واقعی ۹۹
اجتناب مرحوم علاّمه از تعریف و تمجیدهای متداوله ۱۰۲
علّت ذکر لقب «علاّمه آیة الله» بر روی جلد مؤلّفات ایشان ۱۰۳
دستگیری از مشتاقان راه خدا به دستور مرحوم حدّاد ۱۰٤
ولایت مطلقهٔ امام علیه السّلام عین توحید است ۱۰٦
اتقان و صلابت در طریق به جهت تجربهٔ علمی و عملی ۱۰۷
عدم تنازل از مسأله توحید در روش تربیتی مرحوم علاّمه ۱۰۹

توجّه صِرف به امام رضا علیه السلام هنگام تشرّف به مشهد مقدّس ۱۱۱
در مکتب علاّمه طهرانی، عرفان بر اساس برهان و یقین است ۱۱۲

مطابقت با موازین عقلی و شرعی، ملاک صحّت طریق و حال سالک است ۱۱۲
ملاک حجیّت اوامر و دستورات ولیّ کامل و استاد واصل ۱۱۳
حجیّت ذاتی فعل ولیّ کامل الهی (ت) ۱۱٤
لازمهٔ امامت تحقّق مفهوم ولایت است (ت) ۱۱٤
مفاد و معنای ولایت در لغت و اصطلاح (ت) ۱۱۵
ولایت از ناحیهٔ عبد همان فناء ذات عبد در ذات پروردگار است (ت) ۱۱٦
اطلاق لفظ امام و ولیّ خدا در لسان قرآن (ت) ۱۱٦
وظائف و مسئولیّت‌های امام علیه السّلام (ت) ۱۱۷
بحثی پیرامون خطا و اشتباه در فعل ولیّ خدا (ت) ۱۱۷
مصادیقی از اولیای خدا در زمان ائمّه علیهم السّلام (ت) ۱۱۸
راه‌های شناخت انسان کامل و ولیّ الهی (ت) ۱۱۹
سعی و اهتمام علاّمه طهرانی بر تحفّظ شاخصههای فرهنگی اسلام و تشیّع ۱۲۲
اصرار علاّمه طهرانی بر کتابت کلمهٔ مبارکه «بسم الله الرّحمٰن الرّحیم» ۱۲۳
نظر مرحوم مطهّری دربارهٔ: «إنّما الحَیاةُ عَقیدَةٌ و جِهادٌ» ۱۲۷
اهتمام علاّمه به رؤیت ماه در ترتّب آثار شرعی ۱۲۸
شخصیّت سیاسی، و طرح ایجاد حکومت اسلامی
۱۳۱ ـ ۱٤۲
تلاش مرحوم علاّمه در روشن نمودن اذهان نسبت به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی ۱۳۳
ارتباط با رهبر فقید انقلاب و مشارکت در نهضت مقدّس ۱۳٦
معالأسف در تاریخ انقلاب ذکری از علاّمه طهرانی به میان نیامده است ۱۳٦
مرحوم علاّمه، انقلاب اسلامی را موهبتی الهی برای ملّت شیعه میدانستند ۱۳۸
زیبنده بودن قرائت کلمات توحیدی رسول خدا در طلیعهٔ حکومت اسلامی ۱٤۰
هجرت به مشهد مقدّس و شروع به تألیفات
۱٤۳ ـ ۱۷۸
انگیزه و هدف مرحوم علاّمه از تدوین دورهٔ علوم و معارف اسلامی ۱٤۵
تبیین اهداف مقدّس و دیدگاه متعالی حضرت علاّمه طهرانی در تألیف کتب (ت) ۱٤٦
معرّفی اجمالی تألیفات علاّمه طهرانی ۱٤۹

اسامی و موضوعات کتب مدوّنه و مصنّفه به دست این حقیر: سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ۱۵۵

مسائلی که باید مفصّلاً نوشته گردد و جواب گفته شود ۱۶۵
در تألیفات علاّمه روح حیات و ارتباط معانی و مطالب با ضمیر خواننده ملموس است ۱۷۳
خدمت به خلق و ایجاد محبّت و صفا بین افراد از خصائص علاّمه طهرانی بود ۱۷۶
غربت و عدم شناخت شخصیّت علاّمه طهرانی، رضوان الله علیه
۱۷۹ ـ ۱۹۰
عظمت روح و تعالی نفس قدسی علاّمه طهرانی ۱۸۱
مرحوم حدّاد: سیّد محمّد حسین سیّد الطّائفتین است! ۱۸۱
تدفین مرحوم علاّمه در پایین پای امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام ۱۸۲
وصیّتنامهٔ مرحوم علاّمه طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیّه ۱۸۳

دیباچه

بسم اللَه الرَحمَن الرَحيم

الحمدُ لِلَّهِ رَبِّ العالَمين

و صلَّى اللَهُ عَلَى نبيِّنا سيّدِ المُرسَلين، و عَلَى آلِهِ الأئمّةِ المَعصومين

و لعنةُ اللَه عَلَى أعدائهم أجمعين

«تَحَصَّنتُ بِالمَلِكِ الحَيِّ الّذى لايَموتُ و اعتَصَمتُ بِذى العِزَّةِ و العَدلِ و الجَبَروتِ و استَعَنتُ بِذى العَظَمَةِ و القُدرَةِ و المَلَكوتِ، عَن كُلِّ ما أخافُهُ و أحذَرُهُ.»[1]

بار پروردگارا! هستی و بقاء در جمیع مراتب تعیّن و وجود منحصر به ذات اقدس توست؛ و حمد و ثناء در دائرهٔ نزول و صعود بر محور ظهور بهاء و کبریائیّت توست؛ قلوب ما را به انوار محبّت و عشق به ذاتت مستنیر، و عقولمان را از فیضان بارش ابر هدایت مُرتَوی بگردان! اَقدام ما را در منهج قویم کرامت انسانی و صراط مستقیم اولیاء عِظامت، قدمِ صدق، و اقلام ما را در بیان حقایق و معارف از غوایت و ضلالت مصون و محفوظ بدار! آمین!

«سُبحانَكَ! أىُّ عَينٍ تَقومُ نُصبَ بَهاءِ نورِكَ، و تَرقَى إلَى نورِ ضِيَاءِ قُدرَتِكَ؟! و أىُّ فَهمٍ يَفهَمُ مادونَ ذَلِكَ إلّا أبصارٌ كَشَفتَ عَنها الأغطِيَةَ، و هَتَكتَ عَنها الحُجُبَ العَمِيَّةَ! فَرَقَت أروَاحُها إلَى أطرافِ أجنِحَةِ الأروَاحِ فَناجَوكَ فى أركانِكَ، و وَلِجوا [أَلَجُّوا] بَينَ أنوارِ بَهائِكَ و نَظَروا مِن مُرتَقَى التُّربَةِ إلَى مُستَوَى كِبرِيَائِكَ؛ فَسَمّاهُم أهلُ

---

[1] *صحیفهٔ علویّه*، ص ۷۵؛ *بحارالأنوار*، ج ۹۱، ص ۳۶۹ با اندکی اختلاف.

المَلَكوتِ زُوّارًا، و دَعاهُم أهلُ الجَبَروتِ عُمّارًا؟!»[1]

کنون که راقم تقدیر و مُبدئ مشیّت متقنهٔ تدبیر به مقتضای حکمت بالغهٔ ﴿قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾.[2] عزم را بر کشف قناع از سیمای منوّر فرزانه‌ای فرهیخته، عارفی کامل و سالکی واصل، حکیمی نامدار و فقیهی استوار، حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ قدّس الله نفسَه و نوّر الله رمسه ـ نهاده است، احالهٔ این مهمّ را بر خامهٔ بی‌مایه‌ای چنین نموده است. گرچه تألیفات ثمینهٔ او گواهی صادق و برهانی قاطع بر مراتب توحید و مدارج یقین اوست که: «آفتاب آمد دلیل آفتاب»؛ لیکن سلیمان معرفت را از قبول هدیّهٔ موری عار ناید و یوسف کنعان را از بضاعت مزجاة پیر زالی ملالی نرسد.[3]

---

[1] قسمتی از خطبهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام که علاّمهٔ مجلسی در *بحارالأنوار*، ج ۲۵، ص ۳۰ از *اثبات الوصیّة* مورّخ امین (مسعودی) ص ۱۰۹ نقل می‌نماید. ترجمه از *امام شناسی*، ج ۵، ص ٦١:

«پاک و مقدّس هستی ای خداوند! کدام چشمی است که در برابر روشنی نور تو تاب بیاورد؟! و بتواند به نور درخشنده و نور بخش قدرت تو، بالا رود و دست یابد؟! و کدام فهمی است که بتواند پایین‌تر از اینها را بفهمد، و ادراک کند؟! مگر آن چشمانی که تو از روی آنها پوشش‌ها را برگرفتی، و پرده‌ها و حجاب‌های کور و تاریک را از آنها زدودی و پاره کردی، و جان‌های آنها را به سوی اطراف بال‌های ارواح، منتشر و پراکنده نمودی؛ پس ایشان با تو در مقامات تو و ارکان عظمت تو وارد شده، و با تو آهسته سخن گویند، و در میان انوار روشنی بخش بهاء و درخشش تو فرو روند، و از این خاکدان و تربت با نظر ارتقاء به سوی مستوای مقام کبریائیّت تو نظر کنند؛ پس اهل ملکوت آنان را زائر شمارند، و اهل جبروت آنان را عامر و آباد کننده بخوانند.»

[2] سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۵۰. ترجمه از *الله شناسی*، ج ۳، ص ۸٦، تعلیقه ۱:

«پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آن بهره‌ای از خلقت را که شایستگی آن را داشت، عطا کرد؛ و سپس آن را در راهی که باید برود، راهنمایی نمود.»

[3] *افق وحی*، ص: ٥٣٤:

«روزی پس از ارتحال مرحوم والد ـ قدّس سره ـ به اتّفاق سایر اخوان در محضر آیة الله خامنه‌ای ـ مدّ ظله ـ بودیم. ایشان در ضمن صحبت مطلبی را از مرحوم والد بیان کردند و فرمودند:

برای من به قطع اثبات شده است که پدر شما از عنایت الهی بر اشراف به نفوس برخوردار بوده است؛ زیرا در بعضی از اوقات که من با ایشان ملاقات داشتم، ایشان از

مسائلی صحبت به میان می‌آوردند که من آن مطالب را با احدی در میان نگذاشته بودم و فقط خودم از آنها خبر داشتم.

و پس از آن رو کردند به ما و فرمودند:

همان‌طور که والد شما کتابی در احوالات استاد عرفانی خود، حضرت حدّاد به رشته تحریر درآورد، بر شما لازم است که مانند آن کتاب (*روح مجرّد*) برای پدر خود تألیف نمایید و این وظیفهٔ شما است.

و نیز فرمودند:

آب دریا را اگر نتوان کشید *** هم به قدر تشنگی باید چشید

یک دهان خواهم به پهنای فلک *** تا بگویم وصف آن رشک ملک[1]

«هَجَمَ بِهِمُ العِلمُ عَلَى حَقيقَةِ البَصيرَةِ، و باشَروا روحَ اليَقينِ، و استَلانوا ما استَوعَرَهُ المُترَفونَ، و أنِسوا بِما استَوحَشَ مِنهُ الجاهِلونَ، و صَحِبوا الدُّنيا بِأبدانٍ أرواحُها مُعَلَّقَةٌ بِالمَحَلِّ الأعلَى. أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللهِ فى أرضِهِ، و الدُّعاةُ إلَى دينِهِ، آهِ آهِ! شَوقًا إلَى رُؤيَتِهِم.»[2]

لا صَوَّتَ النّاعى بِفَقدِكَ إنَّهُ *** يَومٌ عَلَى آلِ الرَّسولِ عَظيمٌ[3]

من وقتی این کتاب (*روح مجرّد*) به دستم رسید، همیشه آن را با خود داشتم حتّی در سفرها تا اینکه آن را تمام کردم.»

[1] *مثنوی معنوی*، طبع میرخانی، دفتر پنجم.

[2] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ٤، ص ١١٧. ترجمه از *روح مجرد*، ص ٤:

«امواج علم بر اساس حقیقت ادراک و بصیرت بر آنها هجوم برد و به یک‌باره آنان را احاطه نمود؛ و جوهرهٔ ایمان و یقین را به جان و دل خود مسّ کردند؛ و آنچه را که خوش‌گذران‌ها سخت و ناهموار داشتند، نرم و ملایم و هنجار انگاشتند؛ و به آنچه جاهلان از آن در دهشت و ترس بودند انس گرفتند. فقط با بدن خاکی خود هم‌نشین دنیا شدند، با روح‌هایی که به بلندترین قلّه از ذِروه قدس عالم ملکوت آویخته بود. ایشانند در روی زمین جانشینان خدا، و داعیان بشر به سوی دین خدا. آه آه، چقدر اشتیاق زیارت و دیدارشان را دارم!»

[3] *بحارالأنوار*، ج ٥٣، ص ٢٥٦، به نقل از قاضی نور الله شوشتری در *مجالس المؤمنین*؛ این ابیات به خطّ حضرت صاحب الأمر علیه السّلام بر قبر شیخ مفید ـ علیه الرّحمه ـ مرقوم شده است. ترجمه از محقّق:

«آوای مرثیه خوان بر فقدان تو بلند نگردد که روزگار مرگ تو بر خاندان پیامبر، بزرگ است.»

نشو و نما در مهد علم، و تحصیلات ابتدایی

اجداد مرحوم علاّمه طهرانی از معاریف و بزرگان بوده‌اند

علاّمه آیة الله العظمی حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی در سنهٔ ۱۳٤٥ هجری قمری در طهران، محلّهٔ شاه‌آباد دیده به جهان گشود. والد ایشان مرحوم آیة الله حاج سیّد محمّد صادق از اعاظم علمای برجستهٔ طهران و از تلامذهٔ بنام مرحوم آیة الله العظمی حاج میرزا محمّد تقی شیرازی و هم‌بحثی آیة الله العظمی حاج سیّد عبدالهادی شیرازی ـ تغمّدهما الله برحمته ـ به شمار می‌آمد؛ که پس از طی دوره‌های فقه و اصول و معارف اسلامی، در معیّت پدر بزرگوار خود مرحوم آیة الله معظّم حاج سیّد ابراهیم طهرانی، که از شاگردان بنام آیة الله العظمی میرزا محمّد حسن شیرازی ـ رضوان الله علیه ـ بود، از سامرّاء به ایران مراجعت نمود و در محلّهٔ شاه‌آباد سکنی گزید.

وی مردی صادق، متصلّب، شدید التّعصّب، قویّ البنیان و مشارٌ بالبنان، دارای عرق مذهبی متین و اراده‌ای استوار بود، که در بیان حقایق و اجرای مبانی اصیل اسلام از هیچ ملامتی نهراسیده و با عزمی راسخ اهداف خود را تعقیب می‌نمود، و در تحمّل أعباء شریعت غرّاء و مخالفت و مقابله با نظام طاغوتی پهلوی، وحید عصر خود به شمار می‌رفت.

شدّت حصر و ضیق و اختناق نسبت به آن مرحوم به حدّی بود که وقتی

انگلیس‌ها رضاخان را به خارج تبعید نمودند، خود ایشان گفته بودند:

قسم به خدا، مدّت بیست سال است که با خیال راحت سر به بستر نگذارده و امید به حیات نداشته‌ام.[1] رحمةٌ الله علیه رحمةً واسعةً.

جدّ اعلای ایشان، امامزاده سیّد محمّد ولیّ است که نسب به حضرت سجّاد علیه السّلام از طریق زید بن علیّ بن الحسین علیهما السّلام می‌رساند، و در درکهٔ طهران مدفون و دارای مزار می‌باشد؛ و از ناحیهٔ مادری به علاّمه مولا محمّد تقی مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ منتهی می‌گردند.[2]

تحصیلات ابتدایی علاّمه در هنرستان صنعتی

دوران تحصیل متداول زمان خود را با اخذ مدرک مهندسی فنّی و به عنوان دانشجوی ممتاز در هنرستان صنعتی طهران به پایان رساندند. دولت وقت در راستای اشتغال به مناصب دنیوی و ورود به مجاری کلیدی این رشته، عزیمت به آلمان و مراجعت به ایران را به ایشان که شاگرد رتبهٔ اوّل در بین اقران خود و صاحب مدال افتخار و تشویق بود، پیشنهاد نمود؛ ولیکن با توجیه و ارشاد والد ماجد و تأمّل در مآل خویش، به قم، عشّ آل محمد و آستان منوّر و پر بهاء حضرت فاطمهٔ معصومه سلام الله علیها هجرت کردند.[3]

هجرت به قم و کسب معارف الهیّه، آشنایی با علاّمه طباطبایی، رضوان الله علیه

---

[1] رجوع شود به *وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام*، ص ۳۲.

[2] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۵، ص ٤٨؛ *مهر تابان*، ص ۵۵، تعلیقه ۱؛ *مطلع انوار*، ج ۱، ص ٤۵ ذیل احوالات شخصی.

[3] رجوع شود به *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۳۲.

اشتغال به علوم دینی و اکتساب معارف الهیّه

علاّمه طهرانی می‌فرمودند:

من در آن ایّام راه‌های متفاوتی برای آیندهٔ خود در پیش رو داشتم، و سرگردان و حیران از تشخیص صلاحِ أتمّ و رشد و تعالی خویش، روزها را سپری می‌نمودم؛ تا بالأخره یک شب پس از انابهٔ زیاد و التجاء به درگاه قاضی الحاجات، و اتّکال اُمور بر قلم مشیّت مطلقهٔ حضرت حقّ، و تفویض جمیع شوائب وجود و اختیار صلاح و رشاد به کف تدبیر مدبّرات امر، هجده استخاره برای این منظور نمودم و تمامی آنها یکی پس از دیگری بد آمد و فقط و فقط اشتغال به علوم دینی و اکتساب معارف الهیّه و ورود در زمرهٔ طلاّب و مشتغلین به علوم آل محمّد صلوات الله علیهم أجمعین منحصر و متعیّن گردید.

لذا با فراغ بال و اطمینان خاطر و یقین به فرجام سلوک و آتیهٔ خویش و تحقیق در واقعیّت دنیای دنیّ که معرکهٔ تصادم اهواء و آراء غاویه و مُغویه، و تعطیل و اضمحلال بالکلیّهٔ قوا و استعدادات ملکوتی بشر است، با عزمی راسخ و قدمی استوار جهت اقتناص در معارف حقّهٔ الهیّه و منابع حیات‌بخش مبانی ائمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم أجمعین به قم، عُشّ آل محمّد و آستان منوّر و پر بهاء حضرت فاطمهٔ معصومه سلام الله علیها، هجرت کردند،[1] و به عنوان اوّلین طلبه در مدرسهٔ

مرحوم آیة الله سیّد محمّد حجّت کوه‌کمره‌ای (حجّتیّه) سکنی گزیدند.[2]

جناب مستطاب، عمدة الأفاضل الکرام، عماد العلماء الأعلام، حضرت آیة الله حاج سیّد ابراهیم خسروشاهی ـ دامت برکاته ـ می‌فرمودند:

در اوان هجرت ایشان به قم، مرحوم آیة الله سند الفقهاء و المجتهدین، استوانهٔ علم و ورع و فضیلت و مکارم اخلاق، آقای حاج شیخ عبّاس طهرانی ـ تغمّده الله برحمته ـ چند روز از ایّام سال در منزل خود مجلس روضه‌ای داشتند. من به اتّفاق مرحوم آقا سیّد محمّد حسین طهرانی ـ که در آن اوان هنوز ملبّس به لباس علم و عمل، و متّزی به زیّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نبودند ـ در این مجلس شرکت می‌نمودیم. مرحوم حاج شیخ عبّاس طهرانی خود متعهّد وعظ و خطابه و ذکر مصائب ائمّه علیهم السّلام بود و مجلس را شور و حالی می‌داد و همه را سرمست از مواعظ بلیغه و افادات رشیقهٔ خود می‌نمود.

پس از انقضاء این مجالس، آقا سیّد محمّد حسین رو به من کرد و گفت:

«آقا سیّد ابراهیم، شرکت در این مجالس و استفاده از بیانات این مرد بزرگ چنان تأثیری در من به وجود

---

[1] رجوع شود به *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۳۵.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مدرسهٔ حجّتیّه و توسعه و نقشه‌کشی آن توسط علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۱۲ و ۱۳. (محقّق)

آورد و افکار مرا چنان دست‌خوش تغییر و تحوّل قرار داد که برنامهٔ زندگی من تا آخر عمر تغییر کرد و دیگر متبدّل و متحوّل نخواهد شد!»[1]

اساتید دروس سطح و آشنایی با علاّمه طباطبایی

اساتید ایشان در سطوح، *لمعه*: آیة الله شیخ محمّد صدوقی یزدی؛ و *قوانین* و *رسائل* و *مکاسب*: آیات عظام شیخ عبدالجواد سدهی اصفهانی و حاج سیّد رضا بهاء الدّینی؛ و *کفایه*: آیة الله شیخ مرتضی حائری یزدی بوده، و دو سال از درس

[1] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۱۳۱.

خارج مرحوم آیة الله سیّد محمّد داماد ـ رحمة الله علیهم اجمعین ـ استفاده نمودند.

و امّا دروس فلسفه و حکمت متعالیه و تفسیر و فقه الحدیث و عرفان نظری را در خدمت استاد بی‌بدیل، علاّمهٔ دهر، حکیم عَلَی الإطلاق، عارف بالله و بِأمرِ الله، مرحوم آیة الله العظمی حاج سیّد محمّد حسین طباطبایی تبریزی ـ رضوان الله علیه ـ به پایان رسانیدند.

ارتباط ایشان در اوان اشتغال به تحصیل با مرحوم علاّمه طباطبایی که با تَتَلمُذ دروس فلسفه آغاز شده بود، از مراتب اقتناص و اکتساب علوم متداول حوزوی گذشت و به ارادت و پیوندی وثیق که محصول شیفتگی و انجذاب به صفات ملکوتی آن بزرگ و عطش نسبت به فَیَضان علوم و معارف حقّهٔ تشیّع و ولایت که در نفس قدسی انورش متبلور گشته بود، مبدّل گشت؛ و فصل جدیدی در حیات علمی و جهان‌بینی او گشود، و افق دوردست معارف اَلهیّه را در جلوی چشمان وی قرار داد و او را به صوب عوالم غیب و مراتب شهود رهبری نمود.[1]

علاّمه طهرانی روزی می‌فرمودند:

قبل از عزیمت به قم و ارتباط با جامعهٔ علما و قاطبهٔ مشتغلین به علوم دینی، چنین می‌پنداشتم که تمامی این افراد در زمرهٔ صلحا و اخیار و از برگزیدگان خلق و متّصف به صفات قدسیّه و متخلّق به اخلاق ربّانیّین می‌باشند؛ و همواره این حسن ظنّ در محاورات و تخاطب‌ها و مراوده‌ها مرا همراهی می‌نمود. لکن پس از ورود به حوزه و حشر و نشر با طبقات مختلفهٔ از علما و اندیشمندان و ملبّسین به لباس علم، دریافتم که حسن ظنّ نسبت به قاطبهٔ این طیف، امری نادرست و موهوم و خلاف حقیقت و واقع است؛ و همه را به یک نسق در زمرهٔ اتقیاء و صلحا قرار دادن، بیجا و دور از انصاف می‌باشد. بلکه در میان اینان افرادی پیدا می‌شوند که ظاهر خویش را به آداب علم می‌نمایانند و خود را در سلک بزرگان و اولیاء جا می‌زنند، امّا باطن آنان به

---

[1] رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۱۲ الی ۱۸.

اندازه‌ای منغمر در شهوات و اهواء ردیئه و خیالات ضالّه و مُضلّه می‌باشد که بوی عفن و کدورتِ قرب و ارتباط با آنان، از فرسنگ‌ها مشام جان را متأذّی و قلب را مکدّر می‌نماید؛ و بنا به روایت امام صادق علیه السّلام که روزی به اصحاب خود فرمودند:

«تَجِدُ الرّجُلَ لا یُخطِئُ بِلامٍ و لا واوٍ، خَطیبًا مِسقَعًا، و لَقَلبُهُ أشَدُّ ظُلمَةً مِنَ اللّیلِ المُظلِمِ ...»،[1] ظاهری در سلک اتقیاء و باطنی چون لیل مظلِم دارند؛ و بنا به فرمودهٔ آن حضرت در مذمّت علمای سوء:

«هُم أضَرُّ عَلَی ضُعَفاءِ شیعَتِنا مِن جَیشِ یَزیدَ عَلَی الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ علیه السّلام و أصحابِهِ.»[2] و[3]

و در قبال اینان با علمایی مواجه شدم که از شدّت و نهایت خلوص و صفا، بهاء و مجد و عظمت، انسان قادر بر ذکر نام آنها نمی‌باشد، و فقط زبان پاک کرّوبیان یارای یاد آنها را دارد؛ و علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ از این طائفه و گروه بود؛ و هرچه در مجد و عظمت و کرامت این مرد تأمّل می‌نمودم، فکرم به جایی ره نمی‌پیمود، و واله و حیران از حرکت و غور در بحار فضائلش متوقّف می‌شدم.[4]

علاّمه طباطبایی از آنجا که این شاگرد مبرّز را مستعدّ برای تلقّی جمیع مراتب

---

[1] *الکافی*، ج ۲، ص ٤٢٢؛ *الوافی*، ج ٤، ص ۲۵۰. ترجمه از *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۲۲:
«شما مردمی را می‌یابید که در سخن گفتن چنان استادند که حتّی در یک حرف، همچون لام و یا واو اشتباه نمی‌کنند، خطیبی هستند بلیغ، و یا جَهْوریّ الصّوت، و یا به طور مسلسل بدون ارتعاش و لکنت لسان خطبه می‌خوانند؛ امّا قلبشان تاریک‌تر است از شب تاریک.»

[2] *الإحتجاج* للطبرسی، ج ۲، ص ٢٦٤؛ *بحارالأنوار*، ج ۲، ص ۸۸. ترجمه از *ولایت فقیه*، ج ۲، ص ۹۳:
«و این دسته از علما، ضررشان برای ضعفای شیعیان ما از لشکر یزید بر حسین بن علیّ علیه السّلام و اصحاب آن حضرت بیشتر است.»

[3] رجوع شود به *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، ج ۲، ص ۷۲ الی ۹۷؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ٤٧٥.

[4] رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۸۷ الی ۱۰۸.

معرفت و وصول به حقیقت و کنه شریعه و آبشخور مکتب وحی دید، بی‌مضایقه آنچه را که نتیجهٔ تجربهٔ علمی و سلوک عرفانی او طیّ سالیان متمادی در محضر بزرگان و اعلام حوزهٔ نجف، همچون شیخ محمّد حسین غروی اصفهانی و آقا سیّد حسین بادکوبه‌ای، بالأخصّ فرید عصر و وحید دهر، ترجمان قرآن و سلمان زمان، آیة الحقّ و العرفان آیة الله العظمی سیّد علی قاضی طباطبایی[1] ـ رضوان الله علیهم ـ بود، به ایشان منتقل کرده و لُبّ و لُبابِ حقیقة المعرفة را تفهیم نمود.

تفسیر علاّمه طباطبایی از حدیث شریف: «إنّ اللهَ ما خَلَقَ خَلقَ اللهِ إلّا لِیَعرِفوهُ»

روزی ایشان به استاد خود، علاّمه طباطبایی می‌گویند:

چگونه می‌توان به مغزی و مراد این حدیث شریف مرویّ از حضرت سیّدالشهدا علیه السّلام رسید؟ که می‌فرمایند:

«أیُّها النّاسُ! إنّ اللهَ ما خلَقَ خَلقَ اللهِ إلّا لِیَعرِفوهُ، فَإذا عَرَفوهُ عَبَدوهُ و استَغنَوا بِعِبادَتِهِ عن عبادَةِ ما سِواهُ.

فقالَ رجُلٌ: یا بنَ رسولِ‌اللهِ! ما مَعرفةُ اللهِ عزّوجلَّ؟

فقالَ: مَعرفَةُ أهلِ کُلِّ زَمانٍ، إمامَهُ الّذی یَجِبُ علیهِم طاعَتُه.»[2]و[3]

علاّمه طباطبایی در جواب می‌فرمایند:

تنها راه منحصر به فردِ وصول به معرفت امام علیه السّلام و ادراک مقام ولایت مطلقهٔ حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین، عرفان است و بس!

در اینجا نکتهٔ قابل درک و شایان دقّت و نظر این است که:

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون احوال حضرت آیة الله قاضی ـ رضوان الله علیه ـ رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۲۹ الی ۱۱۷. (محقّق)

[2] *بحارالأنوار*، ج ۵، ص ۳۱۲.ترجمه از *لمعات الحسین*، ص ۱۱:

«ای مردم! به درستی که خداوند خلق خود را نیافریده است، مگر از برای آنکه به او معرفت و شناسایی پیدا کنند. پس زمانی که او را بشناسند، در مقام بندگی و عبودیّت او بر می‌آیند؛ و به واسطهٔ عبادت و بندگی او از عبادت و بندگی غیر او ـ از جمیع ما سِوی ـ مُستغنی می‌گردند.

در این حال مردی گفت: ای پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزّ و جلّ چیست؟

حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند.»

[3] *امام شناسی*، ج ۳، ص ۳۱:

«در اینجا حضرت معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است، چون راه منحصر برای

معرفت خدا معرفت امام است؛ چون اوّلاً: تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسّط امام صورت می‌گیرد، و ثانیاً: امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیّت عین معرفت خداست؛ بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.»

اوّلاً: چرا مرحوم علاّمه طباطبایی تنها راه منحصر به فرد شناخت امام علیه السّلام را مسیر عرفان و طریق سلوک إلی الله دانسته‌اند؟

و ثانیاً: این طریق و مسیر چگونه و به توسّط چه فردی و به راهنمایی چه شخصی باید انجام گیرد؟ و آیا انسان سر خود و بدون رهبر و دلیلِ راه می‌تواند پا به عرصهٔ عرفان و قدم در راه سلوک إلی الله بگذارد و این عقبات صعب و أودیهٔ هائله را بدون بَلَد و عارفِ به طریق، طیّ نماید یا خیر؟

علّت انحصار شناخت امام علیه السّلام در عرفان و سلوک إلی الله

در پاسخ به سؤال اوّل باید گفت: شناخت امام علیه السّلام بر دو گونه است: اوّل: شناخت اجمالی؛ یعنی معرفت پدر، مادر، فرزندان، برادران، خواهران، کیفیّت زندگانی، حشر و نشر با مردم، تاریخی که در آن بُرهه زندگانی نمودند، میزان علم امام علیه السّلام در فنون مختلفه به قدر وسع و سعهٔ متتبِّع، مقابله با عوامل مختلف متطرّقه در طول زندگانی، و مسائلی که در طول حیات با آن مواجه می‌گشتند؛ و در یک کلام: شناخت تقریبی مسائل اجتماعی و علمی و فرهنگی امام علیه السّلام.

این نوع معرفت را ما معرفت شناسنامه‌ای می‌نامیم. ولی آیا در عالم ثبوت، حقیقت امام علیه السّلام به همین مقدار محدود می‌شود؟! و آیا ماوراء این مسائل، حقایق و عوالمی وجود ندارد که ما از آن بی‌اطّلاع باشیم؟! و آیا مقام ثبوت امام با مقام اثبات آن تفاوتی ندارد؟! و آیا آنچه را که ما از ظواهر اعمال و کردار و گفتار

امام علیه السّلام می‌بینیم و می‌شنویم، به مقدار نورانیّت و حقایق منطویهٔ در وجود امام علیه السّلام است، یا اینکه مطلب چیز دیگری است؟ در اینجا به مطلب دوّم که: شناخت حقیقی و واقعی امام علیه السّلام است می‌رسیم.[1]

اختلاف و افتراق بین امام علیه‌السّلام و سائر افراد ـبأیِّ نحوٍ کانـ اختلاف و تمایز جوهری است، نه صرفاً امتیاز در أعراض و صفات ظاهری. علوم و مُدرَکات انسان‌ها به جمیع اصناف و طبقات، بر اساس صُوَر مُرتسمه و علوم حصولی در تعیین آنها می‌باشد. و این علوم و مدرکات از حواسّ ظاهر منبعث شده، و با جمع و تفریق‌هایی در ذهن آدمی منقوش می‌گردند. بلی، ممکن است انسان با ریاضاتی شرعیّه و شرائطی که موجب تزکیهٔ نفس گردد، بسیاری از مُدرکات خود را از طریق باطن و با انکشاف عوالم غیب و وصول به مدارج و معارج عوالم عِلْوی اکتساب نماید، لیکن مدرکات امام علیه‌السّلام بر اساس شهود است؛ و آن، حاصل و نتیجهٔ تغییر و تبدیل جوهری نفس اوست، که به واسطهٔ حرکت و سیر طریق إلی اللّه و وصول به حریم کبریایی حقّ و فناء تامّ و مطلق در ذات احدیّت و حذف جمیع تعیّنات ماهوی، هر تعیّنی از تعیّنات بشری را کنار گذارده، مندکّ در ذات پروردگار و هوهویّت محضه گردیده است. او دیگر بشر نیست و اوصاف بشری را فاقد است. فعل او فعل خدا، کلام او کلام خدا، سرّ و سویدای او جز خدا نیست.[2]

---

[1] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۸۰؛ ج ۲، ص ۱۷۶؛ *روح مجرّد*، ص ۳۷۲ و ۵۱۳.

[2] *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۰۲:

«بنده در مقام عبودیّت و انقیاد و مجاهده و مراقبه باید تا آنجا به پیش برود که نه تنها در مقام فعل و کردار، و نه تنها در مقام تصوّر و تخیّل، و به عبارت دیگر در مقام بروز و ظهور صور مثالی و برزخی، هیچ خلاف و انحراف و اعوجاجی در او مشاهده نگردد؛ بلکه باید پا را از این مرتبه فراتر نهد و حقیقت وجود خود را فراتر از عالم مثال و ملکوت، به صقع جبروت و لاهوت کشاند و نفس خود را در قربانگاه حریم یار قربانی نماید تا اینکه حتّی کمترین شائبه‌ای در نفس و ضمیر او نسبت به آثار و تعلّقات ذات خود وجود نداشته باشد تا اینکه مجبور باشد در مقام امتثال و حکم

و تکلیف آن را از خود بزداید و نفی نماید؛ بلکه از آنجا که دیگر نفسی برای او باقی نمانده است و ذاتی سوای ذات حضرت حقّ وجود عینی و خارجی پیدا ننموده، پس هرچه می‌آید از ذات حقّ می‌آید، و هرچه ادراک می‌کند حقیقت علمیّه حقّ را ادراک می‌کند، و هر کاری که انجام می‌دهد فعل حقّ است که بدین صورت و شکل ظهور نموده است. او دیگر فکر نمی‌کند تا ببیند صلاح و فساد در کجاست و آنگاه صلاح را برگزیند. او دیگر به سلسله علل و اسباب ظاهریّه توجّه نمی‌کند تا با آمیختن آنها و ترکیب آنها و حاصل و نتیجه قیاس از قضایای علمی و ظاهری و اعتباری بخواهد حقّ را از میان اوهام و اباطیل متمایز و مشخص نماید. در اینجا دیگر فکر او ظهور بلا واسطهٔ ارادهٔ علمی حقّ است، و فعل او ظهور بدون واسطه اراده قدرت حقّ است، و کلام او ظهور بلا واسطهٔ کلام و گفتار حقّ است. او دیگر از مرتبه بشری بیرون آمده و ربّانی شده است، و از حیطه مدرکات آدمی خارج گشته و الهی شده است. و به عبارتی رسا و واضح اگر بخواهیم او را در مقام ثبوت توصیف نماییم، باید بگوییم: او خدای

و با این بیان، چنین نتیجه می‌گیریم که: شناخت امام علیه السّلام بتمام معنی‌الکلمه و بالحقیقه و به نحو اطلاق، و وصول به کنه ذات مقدّسش، همانا معرفت پروردگار و شناخت واقعی و حقیقی ذات احدیّت، بالحقیقه و بتمام معنی‌الکلمه خواهد بود؛ و لذا مرحوم علاّمه طباطبایی فرمودند: راه معرفت امام علیه السّلام جز از راه عرفان و سلوک إلی الله مقدور و میسّر نخواهد شد.

راهنما و هادی سیر و سلوک إلی الله، باید مندکّ و فانی در مقام ولایت شده باشد

بنابراین، با توجّه به مطالب گذشته، پاسخ سؤال دوّم نیز روشن می‌شود؛ و در جواب باید گفت: شخصی می‌تواند راهنما و هادی به حقایق منطویه در سرّ و سویدای امام علیه السّلام و راهگشای به باطن و حقیقت حضرتش گردد، که خود او نیز مندکّ و فانی در مقام ولایت و مُنمَحِی در ذات احدیّت به تمام معنی‌الکلمه و بالإطلاق شده باشد؛ و الاّ تا شائبه‌ای از شوائب إنّیّت و تعیّن در او باقی است، ابداً و ابداً به معرفت امام علیه السّلام، واقعاً و بالکلّیّه راه نیافته؛ و هر آنچه از اوصاف و کمالات آنان سخن آورد، از محدودهٔ سعهٔ وجودی و مدرکات خود تجاوز نمی‌کند؛

مجسّم و مقیّد و محدود در عالم طبع و کثرت است.»

و آنچه را او امام می‌پندارد امام نخواهد بود، بلکه مرتبه‌ای از مراتب و منزلی از منازل لا یتناهای او به حساب خواهد آمد.

و از اینجا این نکته به دست می‌آید که استاد باید از جزئیّت بتمامه گذشته و به کلّیّت پیوسته باشد، و از شوائب نفس ـ بأیّ نحوٍ کان ـ خارج شده باشد؛ و هیچ ظلمت و کدورتی از ظلمات ابتعاد، و حجابی از حجب ظلمانی و نورانیٍ بر او ساتر نگردیده باشد؛ و نفس او متّصل به نفس امام علیه السّلام، بلکه مندکّ و فانی در او باشد. بنابراین هرچه را انجام می‌دهد، گویا خود امام انجام داده است؛ و هر گفتاری از او سر می‌زند، زبان نفس امام علیه السّلام است که از این دریچه و مظهر خاصّ ظهور و بروز می‌یابد؛ و هر آنچه بر ضمیر منیرش خطور می‌نماید، تراوش فیوضات نفس امام است و بس![1]

و به دیگر سخن و در یک کلام: یک حقیقت واحده ـ که همان مقام ولایت و احاطه و کلّیّت و نورانیّت امام علیه السّلام است ـ در دو مظهر و دو مَجلَی ظهور و تجلّی پیدا نموده، و کردار و گفتار و افکار ولیّ را از آبشخور زلال و سرچشمهٔ ماء معین خود سیراب می‌نماید.

آری! این‌چنین استادی می‌تواند راهگشای به ذات احدیّت و حقیقت مقام ولایت مطلقه گردد. دیگر در اینجا بین ولایت و توحید فرقی و امتیازی نخواهد بود.[2] نه همچون شیخیّه که قائل به افتراق و تمایز بین این دو مفهوم و معنی می‌باشند، و اختلاف آن دو را اختلاف ماهوی می‌دانند؛ و رتبهٔ آن دو را متمایز از هم، و توحید را اعلی و اشرف از ولایت می‌پندارند. تمام این مسائل، شرک و کفر و الحاد و به دور از مبانی اصیل و حقیقی و توحیدی اسلام و تشیّع است.[3]

روی این اصل، دیگر تفاوت بین گفتار استاد و امام معنی و مفهوم ندارد؛ زیرا استاد واصل و عارف کامل و ولیّ مندکّ و فانی در ولایت امام، هرچه را می‌گوید از امام می‌گوید، و هرچه را که انجام می‌دهد افاضهٔ رشحات وجودی امام علیه السّلام است. کلام استاد کلام امام، و فعل او فعل امام، و ضمیر و سرّ و سویدایش ضمیر امام خواهد بود.[4] در اینجا تجلّی حقّ است در دو مرآت؛ ظهور بی‌شائبهٔ نور وجود است در دو موجود. فقط اختلاف امام با استاد اختلاف در شواکل است، اختلاف در صورت و عَرَض است، اختلاف در مظاهر مُلکی و ناسوت است؛ و آن وجههٔ مشترکهٔ بین آن دو به هیچ‌وجه قابل تغییر و امتیاز نخواهد بود، و موجب افتراق و بینونت نخواهد شد.

از اینجا پی می‌بریم، اینکه گاه‌گاهی مرحوم علاّمه طهرانی می‌فرمودند: «من به استادم همچون پیامبر

---

[1] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۱۳۶.

[2] رجوع شود به همان مصدر، ص ۳۴۳.

[3] جهت ردّ افکار شیخیّه رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۳، ص ۳۵۶؛ *امام شناسی*، ج ۵، ص ۱۷۷؛ *روح مجرّد*، ص ۴۲۴؛ *مطلع انوار*، ج ۵، ص ۹۹؛ *حریم قدس*، ص ۸۸. (محقّق)

[4] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۵، ص ۲۸۹.

اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و امام علیه السّلام نظر می‌کردم، و مرحوم آیة الله العظمی حاج شیخ محمّد جواد انصاری را چون پیامبر اکرم می‌پنداشتم؛ البتّه با حذف خصوصیّات فردیّه»[1] چه سخنی عرشی، و کلامی بس عمیق، و گفتاری بس حقیق است! که حاکی از سرّ سلوک و حقیقت عرفان و توحید و شناخت واقعی امام علیه السّلام و وصول به اعلی مرتبهٔ از معرفت و درایت است.[2]

نقش بسزای علاّمه طباطبایی در ساختار علمی و معرفتی علاّمه طهرانی

مرحوم علاّمه طهرانی با اشتیاق عجیبی به اکتساب معارف و علوم حقّهٔ الهیّه از محضر علاّمه طباطبایی می‌پردازد؛ و ایشان همچون پدری مهربان و دلسوز، بدون کمترین مضایقه و دریغی، تلمیذ مستعدّ و راه یافتهٔ خویش را به دریای موّاج علوم

---

[1] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۶۸۳.

[2] جهت اطّلاع بیشتر بر شرایط و خصوصیات عارف کامل و استاد واصل رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲. (محقّق)

الهیّهٔ خود غوطه‌ور نموده، و صبح و شام از جواهر آبدار و لآلی شاهوار حِکَم الهیّه او را متمتّع می‌فرمود.[1] علاّمه طباطبایی با آینده‌نگری شگرف خود، نه تنها با تعلیم و تدریس علوم مصطلح حوزوی، از حکمت و هیئت و تفسیر و فقه‌الحدیث و غیره، مراتب صعود او را به قلّهٔ علم و معرفت به فعلیّت می‌رساند؛ بلکه با بیان حقایق مستتره و دور از انظار خلق سرگردان، و کشف اغطیهٔ عوالم ربوبی، و ترسیم حقیقت عالم خلق و امر، ابواب هدایت را یکی پس از دیگری به روی او باز نموده، و دریچه‌های وفود به عوالم اسرار هستی را بر او مکشوف می‌ساخت.

علاّمه طهرانی در این زمینه در کتاب ارزشمند *مهر تابان* چنین می‌فرماید:

و گهگاهی از حالات بزرگان و اولیاء خدا و مکتب‌های عرفانی برای ما بیاناتی داشتند؛ بالأخصّ از استاد نجف خود در معارف اَلهیّه و اخلاق: مرحوم سیّد العارفین و سند المتألّهین، آیة الله الوحید، آقای حاج میرزا علی آقای قاضی ـ رضوان الله علیه ـ برای ما بیان مفصّلی داشتند که بسیار برای ما دلنشین و دلپسند بود. و مجالس ما با ایشان علاوه بر اوقات دروس رسمی، در شبانه‌روز گاهی به دو و سه ساعت می‌رسید. شیفتگی و عشق و علاقهٔ ما به حضرت ایشان به حدّی رسید که برای انس و ملاقات بیشتر و استفاده و استفاضهٔ افزون‌تر، حجرهٔ مدرسه را ترک نموده و در قرب منزل ایشان اطاقی اجاره کردیم و بدانجا منتقل شدیم. و به طور مدام و مستمرّ یکی دو ساعت به غروب مانده، و بعضی از اوقات تا پاسی از شب گذشته، ایشان برای ما از مواعظ اخلاقی و عرفانی بیاناتی داشتند. و در فصل بهار در باغ قلعه که در قرب منزل ما بود، می‌آمدند و برای ما و یکی دو نفر از رفقای دیگر، از سیره و روش فلاسفه اَلهیّه اسلامیّه و از مسلک علمای اخلاق و سیر و سلوک عرفای عالی‌قدر، بالأخصّ از احوال مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و شاگردان مبرّزش، چون آقا سیّد احمد کربلایی طهرانی، و آقای حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی، و آقا حاج شیخ محمّد بهاری،

---

[1] رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۱۰۶.

و آقا سیّد محمّد سعید حبّوبی، و از سیره و روش مرحوم سیّد ابن طاووس و بحرالعلوم و استاد خود، مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیهم أجمعین ـ به طور مشروح بیاناتی داشتند که راهگشای ما در معارف الَهیّه بود.

و حقّاً اگر ما به چنین مردی برخورد نکرده بودیم، خَسِرَ الدُّنیا و الآخِرَة، دستمان از همه چیز خالی بود. فللّه الحمد و له المنّة.[1]

علاّمه طباطبایی را باید اوّلین استاد سلوکی علاّمه طهرانی به حساب آورد

تبیین سلوک عملی و منهج عرفانی بزرگان طریق، چون مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و آقا سیّد احمد کربلایی و حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و بالأخصّ استاد خود، آقا سیّد علی قاضی طباطبایی و تشویق به ورود در این مسلک که آن را طریق منحصر به فردِ وصول به حقیقتِ توحید و ولایت می‌دانستند، موجب شد که علاّمه طهرانی علاوه بر تتلمذ در علوم متداوَله و متعارفه، رسماً به عنوان شاگرد سلوکی ایشان قرار گرفته، و با اشتغال به اذکار و اوراد و سائر دستورات و برنامهٔ اخلاقی در تحت تربیت و هدایت علاّمه طباطبایی واقع شوند.

معرفت و شناخت در مکتب عرفانی علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ بر محوریّت یک حقیقت واحده که همان توحید محض و محض توحید است استوار می‌باشد؛ و تنها راه وصول به این حقیقت، شناخت امام علیه السّلام و عبور از دریچهٔ ولایت مطلقهٔ اوست.

در این مکتب، این حقیقت واحده از زوایا و دیدگاه‌های مختلف و طُرق متفاوت مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛ و با گشودن دریچه‌های گوناگون به فضای عالم قدس و وجود مطلق، جامعیّت این هدف غایی و سعهٔ وجودی و حقیقت اطلاقیِ آن اثبات می‌گردد؛ که نه تنها هیچ‌کدام از این طرق نافی دیگری، که مؤیِّد و مقوّی و مُثبت جایگاه او در نظام تکوین و تشریع خواهد بود.

---

[1] *مهر تابان*، ص ١٦ و ١٧.

حقّانیّت این مکتب، بر اساس اصل انطباق تکوین و تشریع در تبدّل استعدادات آدمی به فعلیّت تامّه و ظهور خورشید معرفت و عدم گریز و گزیر از همگونی و مساعدت یکی مر دیگری راست. چنانچه در لسان روایات از ائمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از این دو اصل خدشه ناپذیر، به حجیّت باطن و ظاهر و یا اصطلاحاً به عقل متّصل و منفصل تعبیر شده است.[1]

در مکتب عرفانی علاّمه طباطبایی و تلمیذ او علاّمه طهرانی، عقل به عنوان حجّت باطن در همهٔ مراحل بدون استثناء به تأیید و تسدید حجّت ظاهر که همانا اصل تشریع و حقایق وحیانی مُنزَله از نفوس قدسی حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین است، می‌شتابد؛ و نتیجهٔ این پیوند میمون و مبارک، عبور از کثرات انفسیّه و ظهور مراتب اسماء و صفات جمالیّه و جلالیّهٔ حقّ می‌باشد، که اصطلاحاً به مشاهدات صوریّه و معنویّه و مظهریّت آنها در وجود سالک و ورود به حرم امن ﴿عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾[2] تعبیر می‌شوند.[3]

عقل و شرع و شهود سه رکن اساسی مکتب عرفانی علاّمه طباطبایی

استحالهٔ انفکاک این سه رکن در نظام تربیتی و هدایت پروردگار به مصداق آیهٔ شریفهٔ: ﴿قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾[4] موجب گشت که این

استاد و شاگرد تا آخرین لحظات حیات پر برکتشان، پاسداری از جایگاه رفیع عقل و شرع و شهود را فریضه و نصب العین خود قرار داده، با تمام توان در تحکیم و تثبیت آن بکوشند؛ و بر خلاف اصل تعبّد و اطاعت عمیاء، که در سایر ملل و نحل از فِرَق مدّعیان عرفان و تصوّف است، و طرد و ردعِ اتّکاء به عقل و چه بسا به شرع از اصول مسلّمهٔ آنان به حساب می‌آید، در مکتب این دو بزرگوار عمل به یقین و اتّکاء به عقل، محور حیاتی تربیت و رقاء سالک در وصول به مراتب کمال تلقّی می‌شد.

علاّمه طهرانی بارها از دیگر استاد عرفان خود، حضرت آیة الحقّ و العرفان حاج سیّد هاشم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ به اعقل افراد دنیا تعبیر می‌آوردند؛ و برای تعبّد کورکورانه از استاد بدون توجّه به

---

[1] *الکافی*، ج ۱، ص ۱۵: «إنّ لِلهِ علی النّاس حجّتَین، حجّةٌ ظاهرةٌ و حجّةٌ باطنةٌ، فأمّا الظّاهرةُ فالرُّسلُ و الأنبیاءُ و الأئمّةُ (علیهم السّلام)، و أمّا الباطنةُ فالعقولُ»؛ ترجمه از محقّق:

«همانا خداوند را بر بندگانش دو حجّت است: حجّتی ظاهر و حجّتی باطن؛ امّا حجّت ظاهری پروردگار، رسولان و انبیاء الهی و ائمّهٔ اطهار علیهم السّلام می‌باشند؛ و امّا حجّت باطنی الهی، عقول می‌باشند.»

[2] سوره القمر (٥٤) ذیل آیه ٥٥.

[3] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ٤٣٤ الی ٤٤٩؛ *مهر تابان*، ص ۱۱۲ الی ۱۲٤.

[4] سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۵۰. ترجمه از *الله شناسی*، ج ۳، ص ۱۰۸:

«موسی گفت: "پروردگار ما آن کسی است که به هر چیز، مقدار ظرفیّت و هویّتش و استعدادش را در جهان آفرینش عطا کرده است، و سپس آن را در راه و مسیر کمال وجودی خود به راه انداخته و بدان سمت هدایت نموده است."»

جهت منطقی و عقلانی آن و ادراک صحیح مبانی استاد، که بسا موجب وقوع در مهالک و خطرات موبقه و غیر قابل جبران می‌گردد، پشیزی ارزش قائل نبودند.[1]

بارها این مطلب از مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ شنیده شد که می‌فرمودند:

راه سلوک راه عقل است، و سالکی در این راه موفّق‌تر است که عقل او قوی‌تر و قوای مدرکه‌اش را نصیبی افزون باشد.[2]

مسأله‌ای که در بسیاری از کریوه‌های سلوک و مواقف خطیر ـ خصوصاً با عدم دسترسی به استاد ـ بالأخصّ پس از فقدان استاد، عدم توجّه به آن می‌تواند سالک را از هستی ساقط و او را در کام ابالسه وارد و به جحیم جهل و اَهویه غاویه و مغویه بکشاند.

مصاحبت و مراوده و پیوند وثیق علاّمه طهرانی با استاد خود طیّ هفت سال اقامت در قم، حتّی در فصل تابستان و سایر اوقات تعطیلی طلاّب، و نهایت بهره‌مندی از چشمهٔ جوشان این مرد بزرگ در جمیع معارف اَلهیّه از: تفسیر، کلام، حکمت،

---

[1] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ٤، ص ١٨٣.

[2] رجوع شود به *رسالهٔ لب اللباب*، ص ١١١.

فقه الحدیث، عرفان نظری و تربیت سلوکی، ایشان را به حکیمی متبحّر، مجتهدی متضلّع، مفسّری فهیم و بالأخره سالکی وارسته مبدّل نمود، که به آینده‌ای درخشان و استفادهٔ خلق از رشحات فیض او بشارت می‌داد.

در این هنگام والد بزرگوارش، آیة الله سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی، دار فانی را وداع گفت و ایشان را که وصیّ مرحوم پدرشان بودند، با کوهی از مشکلات و آشفتگی‌ها و کارشکنی‌ها و اذیّت‌ها ـ که مرحوم علاّمه از آن دوران به تاریخ سیاه پس از مرگ پدر یاد می‌نمودند ـ به دست حوادث سپرد.[1]

[1] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۱، ص ٦٨.

هجرت به نجف اشرف، و اساتید ایشان در علوم مختلف

هجرت به آستان ملائک پاسبان مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السّلام

علاّمه طهرانی پس از ارتحال والد بزرگوار خویش، به مدّت یک سال برای رتق و فتق امور و احقاق حقوق صغار و تثبیت مواضع وصیّت، تحصیل را که همچو جان شیرین، عزیزش می‌داشت رها نموده، در طهران اقامت گزید؛ و سرانجام چون نتیجه‌ای جز شکست و ناکامی از این اوضاع ندید، یکسره بر تمام تعلّقات و شئونات خود در طهران خطّ بطلان کشیده، با اجازه از استاد علمی و عملی و سلوکی خود، علاّمه طباطبایی، به اتّفاق والده و اهل بیت در سنهٔ ۱۳۷۱ هجری قمری ـ سه سال پس از فوت استاد اخلاق و عرفان، آیة الله العظمی حاج سیّد علی قاضی طباطبایی، قدّس الله سرّه ـ به نجف اشرف، آستان ملائک پاسبان مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السّلام هجرت نمود.

علاّمه طباطبایی در یکی از نامه‌هایی که از قم برای ایشان فرستاده بودند، می‌نویسند:

اگر نبود جلال و عظمت زیارت عتبهٔ مقدّسهٔ علوی، و فیوضات و برکات آن آستان مبارک، هیچ‌گاه به عزیمت سرکار رضایت نمی‌دادم و دوری شما را تحمّل نمی‌نمودم.[1]

میزان عشق و علاقهٔ مرحوم علاّمه طهرانی به نجف اشرف

ایشان می‌فرمودند:

نجف برای من بهشت موعود بود، و هوای سوزان تابستان را همچون نسیم لطیف بهاری پذیرا می‌شدم.

جذبات و بارقه‌های حریم قدس علوی چنان تار و پود وجودش را گرفته، و فیضان لطف و عنایت مقام ولایت مطلقه آن‌چنان او را از خود بی‌خود نمود که دیگر خیال مراجعت به ایران برای همیشه از ذهنش خارج گشت.

فراغت بال و طمأنینهٔ خاطر و دوری از ایران و مسائل مستحدثهٔ هائله از یک طرف، و جوار میمون و مبارک مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیّ علیه السّلام از طرف دیگر، تمامی استعدادات و قوای منطویهٔ در وجود شریفش را مصروف کسب کمالات علمی و معنوی و استفاده و استفاضهٔ هرچه بیشتر از آن آستان عرش بنیان نمود. و به دور از قضایا و مسائل جاریهٔ حوزویّه و ورود در اهواء و آراء باطلهٔ صارفهٔ متداوله، با جدّیّت هرچه تمام‌تر و کوششی بی‌نظیر به اقتناص فضائل و مکارم آن دیار پرداخت.

دستورات سلوکی علاّمه طباطبایی به علاّمه طهرانی

---

[1] *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۲۰۸.

مرحوم علاّمه طباطبایی همچنان‌که استاد ایشان در علوم متداولهٔ حوزویّه بودند، استاد عملی و سلوکی ایشان نیز به شمار می‌آمدند، و به ایشان دستور اشتغال به اذکار و اوراد توحیدیّه و تهلیلیّه و یونسیّه و غیر ذلک می‌دادند.

از جمله دستورات علاّمه طباطبایی به ایشان این است:

فکر در موت، فکر در نفس، قرائت مسبّحات عند النّوم، سجدهٔ طویله با ذکر یونسیّه حدّاقل چهارصد مرتبه، مراقبه به تمام معنا، قرائت قرآن به طوری که قاری را غیر و خود را مستمع بداند، قرائت سورهٔ «صلّی الله علیه و آله و سلّم» در شب‌های جمعه، نماز حضرت حجّة عجّل الله تعالی فرجه الشّریف در شب‌های جمعه، صد مرتبه قرائت ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ﴾ در شب‌های جمعه و صد مرتبه در عصرهای جمعه، نوافل لیلیّه و نهاریّه.[1]

همچنین دربارهٔ اشتغال به امور تحصیلی و ارتباط با حوزهٔ علمیّه، از حضور در اجتماعات و مجالس غیر ضروری و غیر مفید و متلِف عمر و خلاف مرضای الهی و معاشرت با افراد، الاّ معدود از آنان، و ورود در مسائل متداوله و کثرات انفسیّه و اهواء مُغویه و دسته‌بندی‌ها و آراء دَنیّه، شدیداً بر حذر می‌داشتند؛ و می‌فرمودند:

دروسی را انتخاب کن که برای تو مفید باشد، گرچه طلاّب آن اندک باشند.

و هنگام عزیمت به نجف اشرف تأکید می‌نمایند با دو نفر از اعاظم علمای آنجا مراوده و حشر و نشر داشته باشند، یکی مرحوم آیة الله العظمی، قدوة العلماء العاملین و عماد الفقهاء الرّبّانیّین، آقای حاج سیّد جمال‌الدّین موسوی گلپایگانی ـ رضوان الله علیه ـ و دیگری مرحوم آیة الله سند الأعاظم الفخام و أسوة الصّلحاء الکرام، آقای حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی، رحمة الله علیه.[2]

ارتباط وثیق علاّمه طهرانی با آیة الله سیّد جمال‌الدّین گلپایگانی

از جمله معدود اعاظم نجف که بین ایشان و علاّمه طهرانی ارتباطی وثیق و معاشرتی مستمرّ برقرار بود، اخلاقیّ کبیر، عارف وارسته و عالم نامدار، مرجع تقلید، مرحوم آیة الله العظمی حاج سیّد جمال‌الدّین موسوی گلپایگانی ـ تَغَمّده الله برحمته ـ بود.

مصاحبت با این مرد بزرگ و سخنان حکیمانه و عارفانهٔ او، اثری متقن در تأیید و تشویق منهج ایشان به‌جای گذارد.

مراوده و ربط ایشان با مرحوم گلپایگانی به حدّی مستحکم و وثیق گردید که محرم راز و صاحب سرّ ایشان شد. بارها اتّفاق می‌افتاد که مرحوم گلپایگانی با علاّمه طهرانی از اسرار الهیّه و معارف خفیّه

---

[1] *جنگ ٤*، ص ٦؛ *مطلع انوار*، ج ٢، ص ٢١٢.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مکتوبات و دستورات سلوکی و توصیه‌های اخلاقی حضرت علاّمه طباطبایی به حضرت علاّمه طهرانی ـ قدّس الله أسرارهما ـ رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ٢، ص ٢٠٥ إلی ٢١٥. (محقّق)

صحبت‌ها به میان می‌آورد، و هنگامی که یکی

از نزدیکانشان وارد اطاق می‌گردید، فوراً صحبت را تغییر داده، یک فرع فقهی به میان می‌آورد و مشغول مباحثه می‌شد.

مرحوم علاّمه طهرانی از ابتلاء ایشان به انواع شدائد و گرفتاری‌های فوق‌الطّاقه حکایاتی بیان می‌داشتند ـ و این در حالی بود که منزل مرحوم آیة الله سیّد ابوالحسن اصفهانی در همسایگی ایشان قرار داشت ـ و در عین حال هر وقت به زیارت ایشان می‌رفتند، آن‌چنان بهاء و انبساط و بهجتی را از ایشان مشاهده می‌کردند که گویی در عالمی از نعمات و لذّات و انوار قاهره جمال و جلال حقّ مستغرق است.[1]

علامه طهرانی می‌فرمودند:

روزی به جهت بیماری پروستات مرحوم گلپایگانی به عیادت ایشان رفتم. دیدم روی زمین خوابیده و درد سراپای وجودش را فرا گرفته، و این زمانی بود که آقازادهٔ ایشان نیز به واسطهٔ حادثه‌ای مجروح و بستری گردیده بود، و سختی معاش و تنگدستی مفرط، صدای اهل خانه را در آورده بود؛ خلاصه با یک چنین وضعی ما را پذیرا شدند. در این هنگام مرحوم گلپایگانی رو کرد به من و خندهٔ بلندی نموده و فرمود: «آقا سیّد محمّد حسین! کسی که عرفان ندارد، نه دنیا دارد و نه آخرت. مرا می‌بینی که در چه وضعی هستم، من خوشم و غرق در بهجت و سرورم، اصلاً غمی ندارم. ببین مردم در چه مصائبی بسر می‌برند و به چه اموری خود را مبتلا می‌کنند!»[2]

علاّمه طهرانی همچنین با مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی ـ رحمة الله علیه ـ وصیّ ظاهری مرحوم قاضی، مراوده می‌نمود، که

---

[1] رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۱، ص ۱٤۰ الی ۱٤۷؛ ج ۲، ص ۲٦٤؛ ج ۹، ص ۱۱۵ الی ۱۲۰؛ *توحید علمی و عینی*، ص ۲۸ و ۲۹؛ *روح مجرّد*، ص ٦۷۷؛ *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۳۹۷ الی ٤۲۲؛ *افق وحی*، ص ۳۳۰.

[2] رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۹، ص ۱۱۸؛ *مطلع انوار*، ج ۲، ص ٤۱۹؛ *نرم افزار کیمیای سعادت*، ذیل متن سخنرانی‌های علاّمه طهرانی، مجلس شرح فقراتی از دعای أبوحمزهٔ ثمالی، ص ۸۸۸.

از ایشان به عنوان استاد اخلاق خویش در نجف اشرف یاد می‌فرمود.[1]

همچنین با مرحوم آیة الله العظمی حاج سیّد عبدالهادی شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ هم‌مباحثه‌ای مرحوم والدشان، آیة الله سیّد محمّد صادق حسینی طهرانی، معاشرتی مستمرّ داشته و از حالات روحی و فضائل اخلاقی ایشان بیاناتی داشتند؛[2] شخصیّتی که بارها مرحوم علاّمه طهرانی می‌فرمودند:

پس از فوت مرحوم آقا سیّد عبدالهادی شیرازی دیگر مرجعی را برای تقلید تعیین نکردم.

می‌فرمودند:

در تمام مدّت اقامت در نجف، حتّی یک جلسه به روضهٔ یکی از آقایان مراجع نرفتم و ارتباط با آنها فقط و فقط در حدّ درس و بحث و اشتغال به علوم دینی و مباحثات رسمیّه بود. دوستان و رفقایم هرچه اصرار و ابرام به شرکت در نماز جماعت و یا مجلس روضه و امثال ذلک داشتند، نپذیرفتم.[3]

برنامه ریزی اوقات بر دو محور علم و عمل

علاّمه طهرانی طیّ دوران اقامت در نجف از تمامی فرصت‌ها جهت تعالی در دو محور علم و عمل بهره برد.

از نظر علمی: در هر درسی به عنوان شاگرد ممتاز آن درس مدّ نظر بود. و در تحفُّظ بر استفاده از اوقات بسیار ضنین بود. هر فرصتی را جهت طیّ مدارج علمی مغتنم می‌شمرد و به حقّ می‌توان گفت: «ساعتی را در این دوران به بطالت نگذراند.» برای ایشان فرقی بین اوقات تحصیل و تعطیل وجود نداشت. به واسطهٔ کثرت مطالعات و تحقیقات، تقریرات دروس را در روزهای تعطیل می‌نوشت.

---

[1] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۱۲ و ۳۷ و ٤٨٩؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ٤٩٥ و ٥٠٢.

[2] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۱۱۵.

[3] رجوع شود به *همان مصدر*، ص ۹۹.

محورهای مطالعات ایشان را در این زمان، علاوه بر اصول و فقه و رجال، کتب حدیث، تفسیر، عرفان، فلسفه، تاریخ، اخلاق و کلام ـ خاصّه و عامّه ـ تشکیل می‌داد. هر کتابی را که مطالعه می‌نمود، مطالب طریف و ظریف آن را در دفتری به نام «جُنگ» ثبت می‌نمود؛ و این روش را تا پایان عمر ادامه داد که ثمرهٔ این روش مفید، به‌جای گذاردن بیش از سی جلد مطالب سودمند در محورهای مختلف علوم می‌باشد.[1]

و امّا از جهت عملی: هر روز ساعتی از اوقات یومیّه‌اش را به اشتغال به اذکار و اوراد و زیارت عاشورا با صد لعن و صد سلام می‌گذرانید. تهجّد و بیداری نیمه‌های شب تا طلوع آفتاب را جزء دستورهای سلوکی، و از واجبات اکیدهٔ خود به حساب می‌آورد. شب‌های پنج شنبه هر هفته، پیاده از نجف به قصد تهجّد و بیتوته به مسجد سهله می‌آمد، و تا طلوع آفتاب به تهجّد و عبادت می‌پرداخت.

و در تمام مدّت هفت سال، مراسلهٔ مستمرّهٔ بین ایشان و علاّمه طباطبایی و اخذ دستورات و مسائل ضروری سلوک و نصایح مشفقانهٔ حیاتی ایشان، رفیق طریق بود.[2] مطالعه در حدیث شریف عنوان بصری ـ هفته‌ای دو بار ـ از دستورات اکید سلوکی ایشان بود؛ و آن را تا پایان عمر به شاگردان سلوکی خود نیز توصیه می‌نمودند.[3]

اساتید سطوح عالی علاّمه طهرانی از بزرگان حوزه نجف بوده‌اند

اساتید ایشان در فقه و اصول: مرحوم آیة الله العظمی، وحید عصر و فرید زمان، آقای حاج شیخ حسین حلّی ـ أعلی الله مقامه ـ و آیتَین عَلَمَین، حاج سیّد أبوالقاسم خویی

---

[1] الحمد لله و له المنة، مکتوبات خطّی حضرت علاّمه که تحت عنوان «جُنگ» به رشتهٔ تحریر در آمده بود، توسّط محقّقین مجمع تحقیق مکتب وحی، در ١٤ مجلّد، تحت عنوان *مطلع انوار*، تنظیم و تبویب گشته و به همراه مقدّمه و تعلیقات نفیس فرزند ایشان، حضرت آیة الله حاج سید محمّد محسن حسینی طهرانی، به پیشگاه علم و معرفت عرضه شده است. (محقّق)

[2] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ٢، ص ٥٠٢.

[3] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ١٧٦؛ *اسرار ملکوت*، ج ١، ص ١١٧.

و حاج سیّد محمود شاهرودی ـ رحمة الله علیهما ـ بودند؛ و از آن حضرات دوره‌های اصول، بیع، خیارات مکاسب، صلاة جمعه و اجتهاد و تقلید را به یادگار گذارد. همچنین در فنّ رجال و درایه و حدیث از محضر پر فیض آیة الله العظمی، رجالی کبیر، مرحوم حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی ـ أعلی الله مقامه ـ به مدّت هفت سال استفاده نمود[1].[2]

پشتکار و کوشش غریبی که در این مدّت از وی بروز و ظهور نمود، او را در بین تمامی فضلا و علمای نجف اشرف مشارٌ بالبنان نمود، به طوری که اقربای آیة الله العظمی حاج سیّد عبدالهادی شیرازی در محضر ایشان شهادت دادند: «اگر سیّد محمّد حسین به ایران مراجعت نکند و در نجف بماند، مرجعیّت شیعه مطلقاً در اختیار او قرار خواهد گرفت.»[3]

خوف علاّمه طهرانی از ابتلاء به مرجعیّت و التجاء به ائمّه علیهم السّلام

می‌فرمودند:

هنگام عزیمت به نجف، در زیارت دوره‌ای که داشتم، در سرداب مطهّر حضرت بقیةالله الأعظم أرواحنا فداه از آن حضرت تقاضا نمودم: چنانچه مآل این هجرت و نهایت این دروس و بحوث به مرجعیّت و تصدّی فتوای من بینجامد، خداوند مرا باقی نگذارد تا مبتلا به این مسائل شوم!

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اجازه‌نامه‌های علاّمه طهرانی از اساتیدشان رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ٦، فصل اوّل. (محقّق)

[2] رجوع شود جهت احوالات:

آیة الله العظمی حاج شیخ حسین حلّی: *ولایت فقیه*، ج ۱، ص ۲۵۱؛ ج ۲، ص ۳۲.

آیة الله خویی: *ولایت فقیه*، ج ۲، ص ۱۳۳؛ *رسالة حول رؤیة الهلال فی إشتراک الآفاق*، ص ۱۸ و ۱۱۸ و ۱۵٦.

آیة الله شاهرودی: *امام شناسی*، ج ۱۰، ص ۱۸٦.

آیة الله آغا بزرگ طهرانی: *معاد شناسی*، ج ۱، ص ۱۸۸ و ۱۹۱؛ *امام شناسی*، ج ١٤، ص ١٤٦؛ ج ١٥، ص ١٦٦؛ *توحید علمی و عینی*، ص ۱۹؛ *ولایت فقیه*، ج ۲، ص ۱۱۷. (محقّق)

[3] رجوع شود به *افق وحی*، ص ٥٣٦.

جالب توجّه اینکه، در آخرین سفر به عتبات عالیات در اواخر حکومت پهلوی و طلیعهٔ انقلاب اسلامی ایران، به جهت مباحثه با حضرت آیة الله خویی در مسألهٔ رؤیت هلال به کوفه می‌روند، و به اندازه‌ای ایشان را مشغول به امور مقلّدین و جواب و سؤالات و رفع مسائل آنان می‌بینند که به هیچ‌وجه مجال بحث و گفتگو با ایشان را در این مقطع نمی‌بینند.

می‌فرمودند:

از خدمت ایشان بیرون آمدم و یکسره به مسجد کوفه رفته، در مقام امیرالمؤمنین علیه السّلام دو رکعت نماز خواندم و از خداوند تقاضا نمودم: چنانچه مشیّتت برای تصدّی مرجعیّت و فتوا و عهده‌داری زمام امور مردم به من تعلّق گرفته است، با قلم تقدیر و بشارت ﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾[1] آن را تغییر ده! و مرگ مرا موجب راحتی و عدم قیام به این‌گونه امور قرار بده!

در این هنگام یک مرتبه احساس کردم چنان آرامشی سراسر وجودم را فرا گرفت و اطمینان خاطری عارض گشت که قابل توصیف نبود! سر به سجده نهادم و خدا را بر این موهبت عظما شکر گزاردم.

آری، مردان خدا این‌چنین‌اند: «أرادَتهُمُ الدُّنیا فَلَم یُریدوها، و أسَرَتهُم فَفَدَوا أنفُسَهُم مِنها.»[2]

دیدگاه‌های متفاوت اساتید حوزوی علاّمه در مسألهٔ عرفان و شهود

و امّا اساتید حوزوی ایشان نسبت به مسألهٔ عرفان و شهود و وصول بدان ذروهٔ

---

[1] ۱ سوره الرّعد (۱۳) آیه ۳۹. ترجمه از *معاد شناسی*، ج ۹، ص ۳۵۲:

«خداوند هر چیزی را که بخواهد از بین می‌برد، و هر چیزی را که بخواهد برقرار و ثابت می‌دارد؛ و امّ الکتاب در نزد اوست.»

[2] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۲، ص ۰۱۶، فرازی از خطبهٔ متّقین. ترجمه از *روح مجرد*، ص ۱۰۵:

«دنیا به سویشان روی آورد و آنها عالماً عامداً از دنیا اعراض نمودند؛ و دنیا اسیرشان کرد، ایشان خود را از اسارت آن به واسطهٔ پرداخت فدیه آزاد نمودند.»

علیا، دارای انظار متفاوت بودند. مرحوم آیة الله العظمی حاج شیخ حسین حلّی، ضمن تأیید مسلک عرفان و توحید و وصول به عوالم غیب و شهود، خود را ناتوان و دست خود را از وصول بدان مقام منیع، کوتاه می‌دید؛ و با عباراتی که حاکی از صفای باطن و حسن سریرهٔ او بود، بدین معنی اشارت می‌کرد.

همچنین مرحوم آیة الله حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی، اعاظمِ از عرفای گران‌قدر ـ همچون مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و شاگردان مبرّزش، بالاخصّ مرحوم آیة الله حاج سیّد احمد کربلایی و حاج میرزا علی قاضی طباطبایی ـ را به عظمت و مجد و علوّ مقام می‌ستود و به ممشی و منهج آنان ارادتی وثیق می‌ورزید؛ و مرحوم علاّمه طهرانی از اعتقاد عمیق ایشان به بزرگان این سلسله بیاناتی داشتند.

ولیکن استاد دیگر ایشان، آیة الله حاج سیّد محمود شاهرودی ـ رحمة الله علیه ـ در نهایت انکار و غایت معارضه و تضادّ با اهل عرفان بود، و از هیچ عبارتی در ردع و جرح و وهن آنان مضایقه نمی‌نمود.

و امّا مرحوم آیة الله خویی ـ رحمة الله علیه ـ نفیاً و اثباتاً، انکاری قادح و اثباتی چون بیانات فوق‌الذّکر نداشتند، و از این مسائل به عدم قادحیّت عدالت تعبیر می‌آوردند؛ و اگر چه ایشان مدّتی را نزد آیت عظمای الهی، عارف بی‌بدیل، مرحوم آیة الله العظمی حاج سیّد علی قاضی طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ در مقام تتلمذ و استرشاد و استفاده گذراندند و حالاتی بر ایشان منکشف گشت؛ ولیکن مع‌الأسف، به واسطهٔ جهاتی توفیق این مصاحبت و مرافقت از ایشان سلب شده و از این نعمت عظما و سعادت دارَین محروم گشتند.[1] البتّه در این مسائل بین ایشان و علاّمه طهرانی مباحثاتی به وقوع پیوست و با وجود ادلّهٔ متقنه و حجج بیّنه، از موضع خود تنازل ننمودند.

بحث و گفتگوی علاّمه طهرانی با آیة الله خویی در لزوم پیمودن راه عرفان

به یاد دارم شبی در منزل مرحوم آیة الله حاج شیخ مرتضی مطهری ـ رحمة الله علیه ـ به صرف افطار دعوت داشتیم. پس از افطار، مرحوم علاّمه فرمودند:

من در نجف اشرف به واسطهٔ کناره‌گیری از اهواء باطله و عدم اختلاط با مسائل غیر ضروری و مُتلِف عمر و وقت، و اشتغال به کار خود و درس و بحث، به تصوّف و اعتزال معروف شدم. و از یک طرف، چون شاگرد ممتاز و مشارٌ بالبنان در درس‌ها بودم، مرحوم آیة الله خویی ـ رحمة الله علیه ـ گاهی از باب دلسوزی نصایحی را به من گوشزد می‌نمودند. شبی پس از انقضاء مجلس درس، در راه مراجعت به منزل، ایشان به من فرمودند:

«آقا سیّد محمّد حسین! انسان باید اوقات خود را به درس و بحث بگذراند و وقت خود را به این امور (اشتغال به اوراد و اذکار و اربعینیّات) تلف نکند! اینها مسائلی است که خودبه‌خود برای انسان حاصل می‌شود و نیازی به جدّ و جهد و صرف عمر و اتلاف وقت نیست. البتّه ما این مسائل (عرفان و سیر و

---

[1] رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۸۶.

سلوک) را قادح عدالت نمی‌دانیم؛ لذا بهتر است شما هم از این مسائل دست بردارید.» سپس آقای خویی فرمودند: «فلانی هم به این امور اشتغال داشت و با مرحوم آقا سیّد علی قاضی ـ رحمة الله علیه ـ رفت و آمد می‌کرد، ولی پدرش نامه‌ای به او نوشت و او را از حشر و نشر با استاد بر حذر داشت، و او هم قبول نمود و ارتباطش را با آقای قاضی قطع کرده به ایران و مسقط الرّأس خود مراجعت نمود.»

آنگاه علاّمه طهرانی فرمودند:

من به آقای خویی جواب دادم:

اوّلاً: اینکه شما می‌گویید: «طلبه باید به درس و بحثش برسد و عمر خود را در این‌گونه مسائل ضایع و باطل نگرداند»، شما خود می‌دانید که من قوی‌ترین شاگرد درسی شما هستم و رودست ندارم. کی و کجا من از درس و بحث خود کم گذاردم تا مشمول این نصایح مشفقانهٔ سرکار گردم؟!

ثانیاً: من حاضرم در هر مسألهٔ فرعی بنا به میل و خواست شما، با شما مباحثه کنم تا روشن شود که از نقطهٔ نظر احاطه بر مبانی و تضلّع در مسائل و فروع، و تطبیق کُبرَیات بر صُغرَیات و قدرت استنباط، شما راجح هستید یا من!

ثالثاً: اینکه فرمودید: «فلانی هم خدمت مرحوم قاضی می‌رسید، ولی پدرش او را نهی نمود و او هم ترک کرد»، این را بدانید که پدر من از دنیا رفته است و بحمد الله کسی نیست که مانع و رادع من گردد، حال شما هر کاری می‌خواهید بکنید!

آنگاه به مرحوم مطهّری می‌فرمایند:

وای به حال حوزه‌ای که آیت عظمای الهی و آینهٔ تمام نمای رسول الله را همچون دوغ فروشِ محلّ و قصّاب و بقّال، غیر فاسق بداند، و عدالتی در عِدل عدالت کسبه برای او به حساب آورد! و وای به حال جامعه‌ای که اکتساب فضائل اخلاقی و اهتمام به تأسّی به رسول خدا و ائمّهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین را صرفاً غیر قادح عدالت بداند!

آیا این مطالب خودبه‌خود حاصل می‌شود؟! این چه حرف سست و بی‌پایه‌ای است! هیهات هیهات! هزاران هزار، چه خون دل‌ها خوردند و چه مصیبت‌ها کشیدند و به چه بدبختی‌ها افتادند، آیا کسی را راه بدهند؟! جَلَّ جَنابُ الحقِّ عن أن یَکونَ شَریعَةٌ لِکُلِّ وارِدٍ[1]. [2] آن وقت آقا می‌فرمایند: «این مطالب خودبه‌خود حاصل می‌شود!»[3]

آفت تقلید، اعتقاد به حقّ را زائل می‌کند

یکی از اساسی‌ترین اصول حیات علمی و دینی یک مسلمان و یک فرد شیعه

---

[1] *شرح الاشارات و التنبیهات*، ج ۳، ص ۳۹٤. ترجمه از *الله شناسی*، ج ۱، ص ۱۲٤:
«بزرگ‌تر است جناب حقّ از اینکه راه و آبشخور برای هر شخص واردی قرار گیرد.»

[2] رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۱، ص ۱۲۳؛ *توحید علمی و عینی*، ص ۱۵٦ و ۳۳۲؛ *تفسیر آیهٔ نور*، ص ۱٦۵.

[3] رجوع شود به *افق وحی*، ص ۱٤۲؛ *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۹۹؛ *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۳۱۳.

و پیرو ائمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم أجمعین، اصل تمسّک به حقّ و واقعیّت و اخذ به حقیقت دین، و ممشای اولیاء مقرّبین، و دوری گزیدن از هر گونه تقلید و اتّباع کورکورانه از اهواء و آراء نوع بنی آدم و بشر جائز الخطاء و العصیان می‌باشد.[1]

می‌توان گفت که: آفت تقلید و تبعیّت غیر محقّقانه و بدون دلیل و حجّت شرعی، و اکتفای به تخیّلات و اوهام و ظنون غیر مشروعه، بزرگ‌ترین رهزن طریق و صادّ عن سبیل الله و محرّف مسیر حقّ می‌باشد.

اغلب کسانی که چند صباحی قدمی در راه کمال زده و سیر مدارج روحانی نموده آنگاه متوقّف شده‌اند، و چه بسا میل به قهقرا نموده و یا خدای ناکرده به زلاّت و خطرات و سرگشتگی‌ها و گم‌گشتگی‌هایی مبتلا شده‌اند، به واسطهٔ اصغاء به وساوس و زمزمه‌های به ظاهر وجیه افراد غیر مطّلع و ناآگاه از راه توحید و حرکت إلی الله بوده و خواهد بود.

آفت تقلید، اعتقاد به حقّ را زائل و انسان را سردرگم و گم‌گشته و حیران به حال خود رها می‌نماید. آفت تقلید و حرف شنوی بیجا، قدرت حرکت را از سالک سلب می‌نماید و او را به دست اجانب، یله و رها می‌سازد. آفت تقلید، نور هدایت را خاموش و چراغ منیر ظلمات را باطل می‌نماید. خداوند به انسان فهم و ادراک و عقل و شعور و بیّنه و حجّت و آیه و دلیل عطا نموده است. انسان نباید از تمام این امور صرف نظر نموده، گوش جان را مأمنی مستعدّ و ظرفی آماده و پرداخته، برای نغمهٔ هر خنّاس و شیّادی قرار دهد، و مصداق کریمهٔ: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾[2] گردد.

در آیهٔ شریفه، کلام الهی بسیار عالی و راقی از این حقیقت تلخ و جانکاه پرده برمی‌دارد. در سورهٔ زخرف می‌فرماید:

---

[1] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۹۵.

[2] سوره صٓ (۳۸) آیه ۸۲. ترجمه از *امام شناسی*، ج ۵، ص ٥٦:
«شیطان به خدا گفت: سوگند به عزّت خودت که من همهٔ افراد بنی‌آدم را اغواء می‌کنم.»

﴿بَلۡ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهۡتَدُونَ ۞ وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ ۞ قَٰلَ أَوَلَوۡ جِئۡتُكُم بِأَهۡدَىٰ مِمَّا وَجَدتُّمۡ عَلَيۡهِ ءَابَآءَكُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا بِمَآ أُرۡسِلۡتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ﴾.[1]

در این آیات شریفه، خداوند افرادی را مذمّت می‌کند که با وجود راه بهتر و دلیل روشن‌تر و مسیر مُتقن، باز آنها به مرام گذشتگان و پیران قوم و سالخوردگان از امّت پایبند بوده، و صرفاً به جهت اجتماع امّت بر یک مرام و مبنا آن را محترم می‌شمرند؛ و به قول معروف: «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو!» هر خرافه و مزخرفی را با تقلید کورکورانهٔ خود پذیرا می‌شوند، و هر باطل و مجازی را با آغوش باز استقبال می‌کنند.[2] این روش موجب از بین رفتن حقّ و عدالت و واقع و نفس‌الأمر خواهد شد. این تقلید موجب حکومت ظالمان و قُلدران و زیر پا رفتن مظلوم و ستم کشیده است. این مسأله موجب صعود جاهل بر قلل زعامت و مغلوبیّت اعلم و اولی، و کناره گیری افراد ذی‌صلاح و واجد شرائط راهبری خواهد شد. این مسأله باب علم و تحقیق را سدّ، و از پویایی و حرکت علمی جامعهٔ بشریّت جلوگیری می‌نماید. اگر تقلید نبود، أبوبکر به جای علی علیه السّلام بر مسند خلافت تکیه نمی‌زد! و اگر تبعیّت کورکورانهٔ امّت پیامبر از مشتی سالخوردهٔ ریش سفید مکّارِ حیله‌گر و حقّه باز نبود، دخت پیامبر بین در و دیوار مصدوم و مقتول نمی‌گشت! اگر تقلید نابخردانهٔ

آنها از گروهی قدّاره‌بند و شایعه پراکن و کودتاچی نبود، این مصائب و ابتلائات از زمان رحلت رسول خدا تا زمان حاضر و پس از این، بر امّت اسلام و شیعه نمی‌رفت!

آری، تمام این خیانت‌ها و جنایت‌ها و گرفتاری‌ها و توسری خوردن‌های مسلمین از کفّار و ملحدین، ناشی از مصیبت تقلید بیجا و تبعیّت محضه و غیر محقّقانهٔ اصحاب رسول خدا از مشتی اوباش و ناصالح و فاسد و مفسد می‌باشد؛ و این سیره غالباً در طول تاریخ در جریان بوده است.[3]

ممنوعیّت تعلیم و تعلّم حکمت و عرفان در بعضی از مجامع دینی

مع‌الأسف، جامعهٔ علمی و دینی ما از این مصیبت عظما مستثنی نگشته، و درد ناشی از این سیرهٔ باطله

---

[1] سوره الزّخرف (٤٣) آیات ٢٢ الی ٢٤. ترجمه از محقّق:
«بلکه گفتند: "چون ما نیاکان خود را بر این روش یافتیم، لذا در راه و روش آنها رفته و از آثار و رویّه آنها تجاوز نمی‌کنیم" ۞ و بدین‌گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه خوش‌گذرانان آن گفتند: "ما پدران خود را بر آیینی و راهی یافتیم و ما از پی ایشان رهسپاریم" ۞ گفت: "هر چند هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید، برای شما بیاورم؟" گفتند: "ما نسبت به آنچه بدان فرستاده شده‌اید، کافریم."»

[2] رجوع شود به *اجماع از منظر نقد و نظر*، ص ٢٣ الی ٢٥.

[3] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ٢، ص ١٦٧؛ *افق وحی*، ص ٣٧٩ الی ٣٨٨.

و منهج خلاف، هنوز چشمان اکثری از قاطبهٔ علم و روحانیّت را متألّم و رمددار می‌نماید. هنوز در بعضی از شهرها و اماکن متبرّکه هستند گروهی که تعلّم و تدرّس علوم الهی و حکمت متعالیه و عرفان حقّ را محکوم و مطرود و حرام و بدعت و کفر و شرک و ضلالت و غوایت می‌دانند.[1]

عجبا! مطالعهٔ کتب ملحدین از عامّه، همچون ابن‌تیمیّهٔ از خدا بی‌خبر، جایز و خرید و فروش آن مباح، امّا کتب حکمای عالی‌مقام اسلام و مفاخر تشیّع باید مطرود و معطّل بماند.

اگر طلبهٔ علوم دینی را که پاسدار مکتب تشیّع و زعیم دفاع از حریم ولایت و امامت و توحید است، از تعلّم و خواندن فلسفهٔ متعالیهٔ اسلامی مانع شوید، چه کسی جواب شُبهات ملحدین و منحرفین در کمین نشسته و کارکشتهٔ غرب و شرق را خواهد داد؟ آیا با روایات فقهی طهارت و صلاة می‌توان به این مسائل پرداخت؟! و یا با تعبّد به ظواهر آیات و روایات می‌توان از عهدهٔ چنین مهمّی برآمد؟![2]

می‌گویند: «فلان عالم تعلّم حکمت را حرام کرده!» شما حتّی در فروع حقّ تقلید از او را ندارید، چطور در اصول اعتقادی از او متابعت می‌نمایید؟! و مگر با حرف این و آن انسان می‌تواند از مکتب حقّ و مرام خود دست بردارد، و صرفاً به جهت موقعیّت یک فرد ـ گرچه کاذب و غیر واقعی ـ بدون تفحّص و تأمّل تامّ به طرفی متمایل گردد؟! مگر وجههٔ ظاهر و تشؤُّن به بعضی از شئونات ـ هرچه می‌خواهد باشد ـ حجّیّت اتّباع از مقابل حقّ را تمام می‌نماید، و انسان را در برابر سؤال و جواب در پیشگاه عدل الهی معذور می‌دارد؟!

در آیهٔ شریفه، گرچه اطاعت از والدین در مرتبهٔ اعلای از اهمّیّت و التزام مطرح شده، ولی متابعت آنها را در قبال حقّ، صریحاً مطرود و محکوم نموده است: ﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾[3] تا چه رسد به دیگران![4]

---

[1] ۱ رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۲۳ و ۲۲۸ و ۲۸۱ الی ۳۰۰ و ۳۵۲؛ *روح مجرّد*، ص ٦٧٦.

[2] ۲ رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۳۱۳.

[3] ۳ سوره العنکبوت (۲۹) قسمتی از آیه ۸. ترجمه از *الله شناسی*، ج ۱، ص ۳۲۵:
«و اگر پدر و مادر با تو ـ ای انسان! ـ سخت بگیرند که به من ـ که خدای تو هستم ـ شرک بیاوری آن‌گونه شرکی که مبدأ و اساس علمی و یقینی ندارد، نبایستی از آنها اطاعت کنی!»

[4] ٤ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون فراگیری حکمت و فلسفه رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۳، ص ۳٤۹ و ۳۵۳؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۲۱۳ و ۲۲۷ و ۲۳٦؛ *نگرشی بر مقالهٔ قبض و بسط تئوریک شریعت*، ص ۲۵؛ *روح مجرّد*، ص ۱۰٦؛ *مطلع انوار*، ج ۵، ص ۸٤؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۱٤. (محقّق)

آشنایی با آیة الله انصاری و حضرت حدّاد، رضوان الله علیهما

آشنایی علاّمه طهرانی با آیة الله انصاری و برقراری مراسلات با ایشان

باری، در دو سه سال آخر اقامت علاّمه طهرانی در نجف، مرحوم رضوان جایگاه، آیة الحقّ و الیقین، و سندالعرفان و ترجمان القرآن المبین، آیة الله العظمی، آقای حاج شیخ محمّد جواد انصاری همدانی ـ رضوان الله علیه ـ برای زیارت عتبات عالیات به نجف مشرّف می‌شوند، و باب مراوده و مودّت و ارادت بین ایشان و علاّمه طهرانی مفتوح می‌گردد؛ و مرحوم حاج شیخ عبّاس قوچانی توصیه می‌نمایند که از این به بعد به دستورات مرحوم انصاری توجّه و اهتمام ورزند. و این ارتباط تا ملاقات با حضرت حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ ادامه می‌یابد، و دائماً مراسلات بین آن دو برقرار می‌بود.

مرحوم انصاری در این نامه‌ها، دستورات سلوکی را مرتّباً گوشزد می‌نمود. اعراض از دنیا و توجّه به نفس و ضَنَّت بر عمر و اوقات، و احتراز از مجالست با علمای سوء و اهل هویٰ، و عدم ورود در مجالس پر هیاهو، از دستورات اکیدهٔ ایشان در این مدّت بود.[1]

مراوده و مصاحبت علاّمه طهرانی با بزرگان و متشخّصین طائفهٔ عرفان و سلوک الی الله که جامع طریقَین ظاهر و باطن و متوغّل در جهتَین شریعت و طریقت بودند،

---

[1] رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۳۲۸، ذیل احوالات آیة الله انصاری.

همچون علاّمه طباطبایی فیلسوف و حکیم علَی‌الإطلاق و عارف واصل، و مرحوم آیة الله حاج سیّد جمال‌الدّین موسوی گلپایگانی، و مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد جواد انصاری، و مرحوم آیة الله آقای سیّد عبدالهادی شیرازی، و مرحوم آیة الله حاج شیخ عبّاس هاتف قوچانی، و همچنین با بعضی دیگر از شاگردان مرحوم قاضی از یک طرف؛ و حشر و نشر با اساتید برجستهٔ حوزوی در همهٔ فنون و با همهٔ انظار و آراء گوناگون، موجب تحقّق و تبلور جامعیّتی در ادراک و بصیرت به مغزیٰ و اساس تشریع و منهاج و ممشای حضرات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین از طرف دیگر گردید؛ جامعیّتی که بر محوریّت عرفان حقّ و یقین به حقّ و نفس‌الأمر، به تمام معنی‌الکلمه، و عمل به آن در هر شرائط، بدون هیچ‌گونه تسامح و مجاملهٔ متأثّر از کثرات ضالّه و مضلّه و مصلحت‌اندیشی‌های ناصواب دور می‌زند.

توفیق اتّصال و فیض حضور حضرت آیة الحقّ و العرفان، حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد

سرانجام پس از هفت سال توطّن در نجف و اشتغال به تربیت و تهذیب و وصول به اعلی مدارج علمی و دروس حوزوی و اخذ اجازات از اساتید فنّ، خداوند متعال توفیق اتّصال و فیض حضور مبرّزترین شاگرد عرفانی مرحوم قاضی، عارف کامل و سالک واصل، سند العرفاء الربّانیّین و قدوة الأولیاء الإلَهیّین، نادرهٔ عرصهٔ توحید و فاتح قلل عماء و تجرید، حضرت آیة الحقّ و العرفان، حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ را به ایشان عنایت فرمود.[1]

---

[1] *روح مجرّد*، ص ۱۲:

«چون ما در نجف بودیم و به درس و مباحثه مشغول، لهذا برای زیارت مرقد مطهّر حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام فقط در بعضی از لیالی جمعه و یا بعضی از مواقع زیارتی بود که به کربلا می‌آمدیم و همان شب و یا فردای آن روز بر می‌گشتیم؛ و دیگر مجالی برای پی جویی و ملاقات آقای حدّاد نبود.

این مدّت قریب هفت سال به طول انجامید؛ تا روزی در صحن مطهّر، یکی از تلامذه مرحوم قاضی به نام علاّمه لاهیجی انصاری که برای زیارت مشرّف شده بود، با حضرت آیة الله حاج شیخ عبّاس در وسط صحن ملاقات کرده و دیده‌بوسی کردند ـ و من هم در آن وقت در معیّت ایشان بودم ـ در ضمن احوال‌پرسی‌ها و مکالمات، از حضرت آقای سیّد هاشم نام برد و احوال‌پرسی نمود، و در میان سخنان خود گفت:

مرحوم قاضی خیلی به ایشان عنایت داشت، و او را به رفقای سلوکی معرّفی نمی‌کرد، و بر حال او ضَنَّت داشت که مبادا رفقا مزاحم او شوند. او تنها شاگردی است که در زمان حیات مرحوم قاضی موت اختیاری داشته است؛ بعضی اوقات ساعات موت او تا پنج و شش ساعت طول می‌کشید.

و مرحوم قاضی می‌فرمود: "سیّد هاشم در توحید مانند سنّی‌ها که در سنّی‌گری تعصّب دارند، او در توحید ذات حقّ متعصّب است؛ و چنان توحید را ذوق کرده و مسّ نموده است که محال است چیزی بتواند در آن خلل وارد سازد."

از این مکالمه و گفتگو مدّتی مدید نگذشت تا زیارتی حضرت اباعبدالله علیه السّلام پیش آمد و آن زیارتی نیمه شعبان سنه ۱۳۷۶

هجریّه قمریّه بود که حقیر را توفیق زیارت حاصل و به کربلا مشرّف شدم؛ و در آن سفر توفیق زیارت و دست‌بوسی حضرت آقای حاج سیّد هاشم را پیدا کردم و تا بیست و هشت سال تمام که ایشان از دار فانی رحلت نمودند، یعنی در سنه ١٤٠٤، روابط و صمیمیّت و ارادت به نحو اکمل و أتم برقرار بود. و تا این زمان که هشت سال از ارتحال ایشان می‌گذرد، پیوسته یادشان و ذکرشان به مراتب بیشتر از پدر در افق خاطره مجسّم است. رَحمَةُ اللهِ علیه رَحمةً واسعَةً.

الحدّادُ و ما أدراكَ ما الحدّادُ؟!

این مرد به قدری عظیم و پر مایه بود که لفظ عظمت برای وی کوتاه است؛ به قدری وسیع و واسع بود که عبارت وسعت را در آنجا راه نیست؛ به قدری متوغّل در توحید و مندکّ در ذات حقّ متعال بود که آنچه بگوییم و بنویسیم فقط اسمی است و رسمی؛ و او از تعیّن خارج، و از اسم و رسم بیرون بود.

آری، سیّد هاشم حدّاد که حقّاً و واقعاً روحی فداه، مردی بود که دست کوتاه ما به دامان بلند او نرسید؛ و در این مدّت مدید در مسافرت‌های همه ساله که یک بار و بعضی اوقات دو بار اتّفاق می‌افتاد و دو إلی سه ماه طول می‌کشید، و غالباً هم بنده در کربلا بودم و در منزل ایشان وارد بودم و جزو اطفال و بچّه‌های ایشان به حساب می‌آمدم، ولی مع‌ذلک او رفت و ما هنوز خیره و شرمنده و سر به زیر در برابر آن علوّ و آن مقام و آن جلالت سرافکنده مانده‌ایم.

ایشان قابل توصیف نیست. من چه گویم درباره کسی که به وصف در نمی‌آید؛ نه تنها لا یوصَف بود، بلکه لا یُدرک و لا یوصَف بود؛ نه آنکه یُدرک و لا یوصَف بود.»

این مرد، دیگر با سائر از اولیاء و مقرّبین تفاوت داشت. او دُرّ یگانه‌ای بود در کنج عزلت و انزوا، گوهر تابناکی در بوته نسیان و اجمال، اکسیری که مس وجود را مبدّل به زر سرخ نموده، و ذرّهٔ بی‌مقدار را به چشمهٔ خورشید جهان‌تاب می‌رسانید. او چیز دیگری بود. قوی‌ترین تلمیذ سلوکی و عرفانی نادرهٔ دهر، مرحوم سیّد علی قاضی؛ سالک واصلِ عارف، فانی فی الله و باقی بأمر الله، جهانی در مثال یک قالب و دنیایی در کالبد یک تعیّن، حائز جمیع مراتب ملک و ملکوت، جامع کلّیّهٔ عوالم ناسوت و جبروت و لاهوت. از اینجا دیگر سیّد محمّد حسین آن شخص سابق نیست؛ او به جهانی دیگر راه یافته و چشمانش به افق دیگری باز شده است.

بینش عمیق علاّمه طهرانی نسبت به موقعیّت و مرتبه اساتید خود

موقعیّت و منزلت مرحوم حدّاد را با وجود ادراک مرحوم علاّمه طهرانی اعاظم از اولیا و فحول از اکابر عرفا، می‌توان از عبارت ایشان در کتاب نفیس *روح مجرّد* استنباط نمود. ایشان در صفحهٔ ۲۹، از ملاقات و شرف حضور خود با مرحوم حدّاد چنین یاد می‌نمایند:

چقدر مناسب حال من سرگشتهٔ خستهٔ رنج دیده بود در سالیان متمادی با وصول به این کانون حیات و مرکز عشق حضرت سرمدی، این غزل خواجه حافظ، رضوان الله علیه:

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم ❊❊❊ هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم[1]

این مسأله بیانگر بینش عمیق ایشان نسبت به موقعیّت و مرتبهٔ وجودی هر کس، در عین علوّ مقام و مجد و عظمت و تعالی روحی آنان است؛ و بر این اساس، کیفیّت و نحوهٔ ارتباط سلوکی و مرتبهٔ اطاعت از آن فرد را مترتّب می‌نمودند. ایشان مرحوم آقا شیخ عبّاس قوچانی را به فردی دور از هویٰ و صادق توصیف می‌نمودند؛

[1] *دیوان حافظ*، طبع پژمان، غزل ۳۳۵.

و تعابیر ایشان از مرحوم علاّمه طباطبایی و مرحوم آیة الله انصاری ـ آخرین استاد سلوکی ایشان در مدّت اقامت در نجف اشرف ـ گذشت.

جالب توجّه اینکه علاّمه طهرانی در عین اعتقاد وثیق به مرحوم انصاری با آن علوّ مقام و رفعت شأن، همواره با تأمّل و دقّت در دستورات و امور مربوط به ایشان می‌نگریستند؛ و چه بسا در بعضی از موارد، رعایت احتیاط را به عنوان اقرب طرق از نظر دور نمی‌داشتند.[1]

امّا قضیّه در مورد مرحوم حدّاد طور دیگری بود. مرتبه و منزلت مرحوم حدّاد در نگرش علاّمه طهرانی به نحوی بود که اصلاً وجودی برای خود در قبال حضور او، و مجالی در مضمار سنجش مبانی خود در اوامر و نواهی او نمی‌یافتند. بارها می‌فرمود: «من در مقابل حدّاد صفرم!»

شدّت ارادت به مرحوم حدّاد را می‌توان از نامه‌ای که به دوستان می‌نویسند به‌دست آورد

علاّمه طهرانی که گمشدهٔ خود را در وجود حضرت حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ یافت، و ظهور مراتب اسماء و صفات و ذات حضرت احدیّت را جلوه‌ای سوای سایر مظاهر و جلوات کمال او دید، با تمامی شراشر وجود مطیع و منقادش گشت و دریچهٔ دل بر غیر او ببست، و بر لوح دلش جز الف قامت او نقش نبست. وجودش همه طلب بود و تمنّی، ذِکرش دائماً یاد او و ذُکرش پیوسته سودای او.[2] در مطلع نامه‌ای که برای یکی از دوستانش می‌نویسد، استاد و مراد خود را چنین می‌ستاید:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

﴿لَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِی ٱلۡأُولَىٰ وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَیۡهِ تُرۡجَعُونَ﴾[3]

سلام‌های پیاپی و درود پی‌درپی و تحیّات وافره و ادعیهٔ خالصه بر آستان حضرت محبوب باد، که افق مقدّس عالم دل را مکان خود فرمود، و با ولایت تامّهٔ خود متصرّف در کون و مکان گردید.

امروز شاه انجمن دلبران یکی است *** دلبر[4] همیشه دل بر آن یکی است[5]

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۱٦٦ تحت عنوان «محضر آیة الله انصاری، مقدمه برای وصول به حضرت حدّاد بوده است». (محقّق)

[2] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۱۳٤.

[3] سوره القصص (۲۸) ذیل آیه ۷۰. ترجمه از *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۲۵:
«حمد و سپاس اختصاص به حضرت او دارد، چه در نشئهٔ اوّلین و چه در نشئهٔ آخرین، و حکم نیز اختصاص به او دارد؛ و همگی شما بازگشتتان به سوی اوست.»

[4] (گرچه جز او هیچ نیست)

[5] *توحید علمی و عینی*، ص ۳۰۷:
«امروز شاه انجمن دلبران یکی است *** دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است

نیکو رقیمهٔ مبارکه، زیارت و حقّاً مطالب حقّه‌ای است که خداوند بر زبان و دل شما جاری ساخته است، نه مبالغه و اغراق؛ گرچه باید گفت: تازه این تمجید و تحسین در حدود فکر ما است، نه رسا به قامت او؛ و این اندیشه در ظرف تعقُّل ما، نه محیط بر بحر فضل او. آب دریا را به پیمانه پیمودن غلط است، و امواج بادهای تند را با غربال محدود نمودن و با دستار مقیّد کردن نه صحیح.

من بهر آن یکی، دو جهان داده‌ام به باد ** عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است

سودائیان عالم پندار را بگو ** سرمایه کم کنند که سود و زیان یکی است

خلقی زبان به دعوی عشقش گشاده‌اند ** ای من فدای آنکه دلش با زبان یکی است

حافظ بر آستانه دولت نهاده سر ** دولت در آن سر است که با آستان یکی است

این غزل در *دیوان حافظ* شیرازی، قطع بغلی که به خطّ جواد شریفی، و به سرمایهٔ شرکت تضامنی محمد حسن علمی و شرکای او به طبع رسیده است در ص ۵۳ می‌باشد؛ و در بسیاری از نسخ دیگر حافظ نیست.»

و إنَّ قَميصًا خيطَ مِن نَسجِ تِسعَةٍ *** و عِشرينَ حَرفًا عَن مَعاليهِ قاصِرٌ[1]

باری، هزار بار شکر که گرچه نه درخور خریداران اوییم، چون نه ثمنی در دست و نه مثمنی محدود، لکن در زمرهٔ به عرصه درآمدگان بازار او و زمرهٔ مشتاقان جمال و والهان حریم درگه او.

به هر طرف که نگه می‌کنم تو در نظری

چرا که بهر تو جز دیده جایگاهی نیست[2و3]

باری، بحث و گفتگوی در این زمینه را به مطالعه و غور در کتاب *روح مجرّد* ارجاع می‌دهیم، و به باقی سیر در حیات علاّمه طهرانی می‌پردازیم.

---

[1] ترجمه از محقّق: «به درستی که قبای معانی با تمام رسایی و دلالت خود، از تأدیه کمالات و ارزش‌های والای تو عاجز است.»

[2] *مطلع انوار*، ج ۱، ص ۳٤۰.

[3] جهت اطّلاع بیشتر بر نامه‌ها و مکتوبات و مراسلات بین مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ و اصدقا و دوستان و بستگان ایشان رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۱، فصل سوّم. (محقّق)

بازگشت به وطن به امر استاد

بازگشت به ایران به دستور استاد

مرحوم حدّاد به علاّمه طهرانی دستور مراجعت به ایران و رجوع به حضرت آیة الله انصاری را می‌دهند؛[1] و ایشان بدون لحظه‌ای درنگ و تأمّل، دستور استاد را اطاعت، و به اتّفاق عائله رهسپار ایران می‌گردند؛ و در تحت تربیت و افادات مرحوم انصاری به اقامهٔ جماعت در مسجد قائم در طهران، و وعظ و ارشاد و برقراری جلسات هفتگی سیّار می‌پردازند.

علاّمه طهرانی هر دو ماه یک بار، جهت زیارت مرحوم انصاری ـ رضوان الله علیه ـ به همدان می‌رفتند و چند روزی از محضرش مستفید می‌گشتند، تا اینکه پس از چهار سال از هجرت به ایران، مرحوم انصاری به واسطهٔ سکته مغزی دار فانی را وداع گفته و روح مطهّرش به عالم قدس طیران نمود. با ارتحال ایشان، علاّمه طهرانی مستقیماً در خدمت مرحوم حدّاد، قیام به طاعت و انقیاد مطلق و اخذ دستورات و اذکار و اوراد نمود.[2]

اساس فعّالیّت علاّمه در مسجد، تبیین معارف بدون مصلحت‌اندیشی‌های متعارف بود

علاّمه طهرانی محور اساسی و اصلی افادات و ارشاد خود را بر تبیین معارف

---

[1] رجوع شود به *روح مجرد*، ص ۳۶.

[2] رجوع شود به همان مصدر، ص ۴۰.

حقّه، به دور از هر گونه شائبهٔ کثرت و مجامله‌کاری‌های متعارف و دخالت اهویهٔ مغویه قرار داد، و چه بسا معارضاتی با دیگران پیدا می‌نمود.

در احتراز از ورود در مهالک نفس و شباک ابلیس نهایت اهتمام را می‌ورزید. از میان افراد، مستعدّینشان ـ خصوصاً جوانان ـ را در زمرهٔ رفقای سلوکی درمی‌آورد و به تربیت آنان همّت می‌گماشت. بر خلاف سایر مساجد، مسئولیّت وعظ و خطابه را غالباً خود عهده‌دار می‌شد. شب‌های سه‌شنبه، جلسه قرائت و تفسیر قرآن در مسجد قائم مستمرّ بود.

در جلسات روز جمعه، سخنان حول مسائل اخلاقی و اجتماعی و لزوم نگرشی مجدّد در حوزه‌های مختلف اندیشه اسلامی و ایجاد حکومت عدل و نظام اسلامی و دمیدن روح حیات و زندگی در کالبد بی‌جان ملّت اسلام، دور می‌زد. جلسات ایشان مُحیی و بیدار کننده بود. هر کس یک مرتبه در این جلسات شرکت می‌نمود کارش تمام، و در حوزهٔ فعّالیّت مکتبی ایشان وارد می‌شد.

در وقت اذان ظهر و مغرب به اقامهٔ جماعت می‌پرداخت، خواه کسی حضور داشت یا نداشت. هیچ‌گاه دیده نشد رعایت حال مأمومین و ارادتمندان و به طور کلّی مخلوق را بر رضای خالق ترجیح دهد.[1]

روزی از علاّمه طهرانی سؤال شد:

آیا عزیمت به ایران به جهت دستگیری و ارشاد سالکین راه خدا و تربیت نفوس مستعدّه بوده است؟ و آیا این سفر هیچ ثمره و ذُخری برای خود شما نداشته است؟

ایشان فرمودند:

دستورات اولیای الهی در مرحلهٔ اوّل در راستای مصلحت خود انسان است، گرچه نفع و خیری هم به دیگران برسد و آنها هم متمتّع و بهره‌مند گردند.

---

[1] رجوع شود به *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۳۹ و ۴۳ و ۶۹ و ۷۷.

تحمّل مصائب و سختی‌ها در ادارهٔ مسجد به امر استاد

پس از چند سال مرحوم انصاری به رحمت خدا می‌رود، و علاّمه طهرانی بالکلّیّه در تحت اوامر و دستورات سلوکی، اجتماعی و اخلاقی مرحوم حدّاد قرار می‌گیرند؛ و در اجرای منویّات حضرت استاد، عهده‌دار تمشیت امور مسجد قائم می‌شوند.

در بیان احکام شرع و تبیین مُرّ حقّ هیچ ملاحظه‌ای در ضمیر او نمی‌گنجید و مصداق تامّ ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾[1] بود. گویی وجود متنزّل مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السّلام است که اینک در برابر، به اجرای احکام الهی قیام نموده است. و با بسیاری از جریانات که معتقد بودند: «در بسیاری از موارد انسان باید مصلحت وقت را بر رضای الهی ترجیح دهد»، به ستیز برمی‌خاستند؛ و لهذا از همان ابتدا با مشکلات عدیده و کارشکنی‌های مخرّب متصدّیان مسجد مواجه شده و پیوسته با متصدّیان امور در کشمکش و مرافعه بسر می‌بردند. بارها از طرف دیگران و سایر متصدّیان مورد طعن و قدح واقع گردیده که فلانی با مریدان همراهی و مساعدت نمی‌نماید؛ چنانچه در وقت اقامت در نجف اشرف نیز بر همین طریق و منهاج اکیداً ابرام می‌ورزیدند. و چون سیر و سلوکی مستقیم ـ خلاف منهج رایج ـ و طرز فکری همراه و همگام با مَشی تکاملی خود داشتند، دائماً از این موضوع در رنج و تعب بوده، و جام‌های سموم و جرعه‌های زهرآگین این تصادم و تعارض را یکی پس از دیگری سرکشیده و می‌نوشیدند.[2] بارها می‌شد که از استاد خویش اجازه رها نمودن مسجد و ترک تصدّی این امور را می‌نمودند، و هر بار با پاسخ منفی ایشان روبرو می‌شدند. جدّیّت و اهتمام به تربیت جوانان مستعد و مردان راه خدا

به اندازه‌ای در ایشان قوی بود که تمام این مصائب و ناملایمات را به جان خریدار می‌شدند تا دل‌سوخته‌ای را به راه و دل‌شکسته‌ای را به سامان آورند.

روزی می‌فرمودند:

قسم به خداوند یکتا! در تمام مدّت بیست و دو سالی که در طهران بودم، یک ساعتش را به اختیار و میل خود نگذراندم! و اگر دستور استاد نبود، امکان مراجعت به ایران و سکونت در طهران و تصدّی این امور برای من مستحیل بود.[3]

گاهی می‌فرمودند:

من بین خود و خدا مسائلی در رابطه با این مشکلات و مطالبی که بر من آمده است دارم که تا به حال به

---

[1] سوره المائدة (۵) قسمتی از آیه ٥٤. ترجمه از *الله شناسی*، ج ۱، ص ۳۵۱:
«و از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای در خوف و هراس نیستند.»

[2] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۱ ص ۷۱؛ *روح مجرّد*، ص ۵۸۵.

[3] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۳۸.

احدی نگفته‌ام و جز خداوند کسی از آن اطّلاع ندارد.

روزها می‌شد که در وسط زمستان سرد و زمین پر برف و یخبندان عجیب و غریب آن موقع طهران، به جهت ضیق مالی و نبود امکانات، پیاده از منزل خود واقع در خیابان آهنگ به مسجد قائم ـ با فاصله‌ای در حدود یک فرسخ ـ می‌رفتند و مراجعت می‌نمودند؛ و باز برای نماز مغرب و عشاء با پای پیاده حرکت می‌کردند و پیاده برمی‌گشتند؛ و این در حالی بود که به کسالت رماتیسم مفصلی مبتلا بودند و می‌فرمودند: شب‌ها به واسطهٔ این رفت و آمد از شدّت درد تا صبح نمی‌خوابیدم، و پایم را روی منقل کرسی می‌گذاردم تا گرم شود و از درد و الم آن کاسته گردد.

این قدرت روحی و اهتمام به امتثال امر استاد بود که با وجودی که حتّی برای یک لحظه راضی به تقبّل و تعهّد این مسئولیّت نبودند، این‌طور متعهّدانه عمل می‌نمودند! و نسبت به ادای تکلیف و اطاعت از دستور استاد در حدّ ما لایطاق قیام می‌فرمودند!

کیفیّت هدایت و ارشاد عامّهٔ مردم

به طور کلّی اساس ارشادات و ممشای تربیتی علاّمه طهرانی بر سه محور قرار داشت:

محور اوّل: عامّهٔ مردم از هر طبقه و صنف، که حضرت علاّمه طهرانی با شرکت در مسجد قائم و ایراد بیانات اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و غیره در روزهای ماه مبارک رمضان و شب‌های سه‌شنبه و اعیاد و وفیات مباشرتاً عهده‌دار آن بودند، و عامّه را از آن منتفع می‌نمودند. بسیاری از کتاب‌های مؤلّفهٔ ایشان، ثمرات آن دوران از وعظ و ارشاد و منابر مسجد قائم می‌باشد. اغلب سخنرانی‌های مذهبی را در مناسبت‌های مختلفه، خود متقبّل می‌شدند و کمتر از دیگر وعّاظ در این زمینه دعوت می‌شد. و سال‌ها در شب‌های سه‌شنبه، پس از قرائت قرآن، به تفسیر کتاب مبین می‌پرداختند. و چند سالی هم به شرح و بیان احادیث معراجیّه از جلد هفدهم *بحار*،[1] اشتغال داشتند. و در سال‌های آخر اقامت در طهران اغلب، ابحاث امامت و توحید را مطرح می‌نمودند.

بیانات اخلاقی و سیرهٔ عملی علاّمه موجب گرایش افراد به ایشان می‌گشت

مرحوم علاّمه طهرانی به طور کلّی محور ارشادی خود را بر دستگیری از عامّهٔ

[1] *بحارالأنوار*، ج ٧٤، ص ٢١.

مردم از جمیع طبقات تحصیل کرده، عالم و عامی، دانشگاهی و غیره قرار داده بودند. یکی از طبقاتی که به واسطهٔ حسن سلوک و برجستگی سیرت و آداب مجذوب ایشان گردیده بودند، پزشکان و اطبّا، خصوصاً در مشهد مقدّس بودند. رفتار اسلامی و خُلق کریم و بیانات شیرین و مطابق با مقام و درخور ادراک و بینش آنان، و به طور کلّی مشاهدهٔ آثار و صفات اولیاء الله از وجود مبارک ایشان، آنان را به صوب جَلَوات روحی و معنوی ایشان سوق می‌داد. تواضع و عمل به دستورات پزشکان، بدون هیچ‌گونه اعتراض و کلامی، و تفویض اختیار معالجات و تداوی ـ با توجّه به موقعیّت اجتماعی شاخص و بارزشان ـ عمیقاً آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد، به طوری که در هر بخشی و طبقه‌ای که بودند، عدّهٔ زیادی از متصدّیان آنجا ـ از هر صنف و گروهی ـ مجذوب ایشان می‌گردیدند؛ و جالب اینکه، دیگر رها نمی‌کردند و پیوسته جویا و مستفسر و پی‌گیر می‌شدند.

مخالفت و امتناع علاّمه طهرانی با اعزام به خارج جهت مداوا

در تمام کسالت‌های مختلف، از سنگ صفرا، دیسک کمر، پارگی شبکیّه و عمل جرّاحی، سکتهٔ قلبی و غیره، ابداً و ابداً یک کلام از ایشان مبنی بر میل رفتن به خارج و انجام مداوا در حکومت‌های کفر شنیده نشد، و به شدّت این موضوع را مطرود و محکوم می‌نمودند.

در جریان کسالت انسداد سنگ صفرا، با وجود سفارشات و تأکیدهای فراوان مبنی بر رفتن به خارج و با وجود همه‌گونه امکانات سفر، ایشان رو به اطبّای معالج نموده و فرمودند:

من چگونه به خارج بروم، و از مملکت اسلامی به ممالک کفر و الحاد و دشمن قسم خوردهٔ اسلام پناه ببرم؟! آیا این ننگ نیست که بگویند: «یک عالم شیعی با وجود اطبّای حاذق و مسلمان و نمازخوان، از مملکت اسلام

بیرون آمده و خود را در اختیار یک مشت پزشک شراب‌خوار همه‌کارهٔ از خدا بی‌خبر در مملکت کفر قرار داده است؟! این ننگ اسلام است! ننگ تشیّع است! اسلام عزیز است! منیع است! و این کارها مخالف با عزّت اسلام است. من اگر چه از دنیا بروم، تن به این ذلّت و نکبت نخواهم داد![1]

هنگام کسالت، با وجود اصرار شدید اطبّا بر آمدن به منزل، خود به مطبّ آنان مراجعه می‌نمودند.

حال ببینید این عمل و کردار، چه تأثیری در آن طیف از اطبّا به وجود می‌آورد و چگونه آنان را منقلب می‌نماید، و آنها را با چه پدیده‌ای روبرو می‌سازد! پدیده‌ای که شاید کمتر با آن برخورد داشته‌اند. آیا این عمل، ارشاد به حقّ و حقیقت و اسلام و روح دین و سنّت پیامبر و سیره ائمّهٔ هدی علیهم السّلام و توجّه به عوالم بالا و انسانیّت و شرف و عزّت نیست؟!

نکته بسیار قابل توجّه و فوق‌العاده مهمّ در اینجا، این است که:

تمام این مسائل و تمکین در برابر تقدیر الهی و سپردن امور به دست اطبّا و مَهَره فنّ، در حالی است که ایشان به عنوان یک سالک واصل و عارف کامل، مظهر جمیع اسماء و صفات اَلَهیّه بوده؛ و اهل فنّ مطّلعند: کسی که به این مرحله برسد، دیگر مسأله‌ای برای او مجهول و کاری برای او غیر مقدور نخواهد بود. و در بیان بزرگ‌ترین اعجاز از برای ایشان همین بس که برخورد ایشان با این امور به نحوی بود که گویا به هیچ‌وجه از کمّ و کیف مطلب، و از ضرر و صلاح کار اطّلاعی ندارند؛ و چنان تسلیم در برابر مشیّت حضرت حقّ بودند که گویا راهی جز این و طریقی سوای این مسیر، معیّن و مشخّص نگردیده است.

روزی یکی از اطبّای معروف و متخصّص در جرّاحی مغز و اعصاب در مشهد، به نام آقای دکتر حاج علی‌رضا بیرجندی ـ سلّمه الله تعالی ـ که از دوستان و رفقای

---

[1] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۲۱۱ تعلیقه.

صمیمی ما می‌باشند، به ایشان اظهار می‌داشتند:

من مریضی حرف‌شنوتر از شما تا به حال ندیده‌ام!

آری، این‌چنین بود سیره و دَیدَن ایشان در برابر خواست و مشیّت پروردگار و تنظیم امور بر وفق نظام احسن، به طوری که ابداً ذرّه‌ای از این منهاج و مسیر تخطّی و تجاوز نمی‌نمودند، و همین امر موجب جلب و جذب افراد به ایشان گردیده بود. صحبت در این زمینه بسیار است و این مختصر را مجال بیش از این نمی‌باشد.

تربیت شاگردان سلوکی و نفوس مستعدّه

محور دوّم: تربیت شاگردان سلوکی و حرکت نفوس مستعدّه، إلی الله و إلی لقائه می‌باشد. ایشان در طول مدّت بیست و دو سال توطُّن در طهران و بیش از شانزده سال اقامت در ارض اقدس مشهد رضوی، با بیانات عرفانی و توحیدی و کلمات حکمت‌آمیز خود، نفوس بسیاری از دلباختگان سُبل سلام، و قلوب کثیری از مستعدّین حرکت إلی الله، و مهاجرین به خدا و رسول را مجذوب این مرام و مکتب نمودند. و با تربیت عملی و دستورات سلوکی و تشکیل مجالس ذکر و انس، آتش شوق را در سینهٔ محبّین و سالکان طریق محبوب، مشتعل می‌نمودند.

تربیت طلاّب و دانشجویان علوم اسلامی

محور سوّم: تربیت طلاّب و دانشجویان علوم اسلامی بر اساس اصول موضوعه و مبانی متّخذهٔ از فقه اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم أجمعین بود ــ فقه به معنی عام ــ بدون هیچ‌گونه شائبه‌ای از دخالت وهم و تخیّل، و به دور از هر گونه دخل و تصرّف، و مبرّی از هر آفت و بلیّه.

ایشان معتقد بودند:

باید طلبه را بر اساس سنن قطعیّه و سیرهٔ مأثوره و متّخذه از متن احادیث و

روایات وارده از ائمّه علیهم السّلام تربیت نمود. و تمام آراء و اهواء باطله و ضالّه و مُضلّه را بأیّ نحوٍ کان و به هر طریق و در هر ظرف و تعیّن، باید به دور انداخته، و فقط و فقط چشم و عقل را به منهج راستین و صراط مستقیم و ممشای قویم آن حضرات دوخته و به کار انداخت.

و در این زمینه موفّق به تربیت و تعلیم عدّهٔ کثیری از طلاّب و فضلا بر همین نهج مذکور و طریق معهود گردیدند، که هر کدام از آنان زمینه‌ای مستعدّ برای هدایت خلق سرگردان، و چراغ پرتو افشانی برای دستگیری در ظلمات و بَوادی هائله می‌باشند؛ و با استمداد از توفیقات الهی در آینده‌ای نزدیک مصداق کلام امام صادق علیه السّلام: "أنتُم و الله نورُ الله فی ظُلُماتِ الأرضِ"[1] خواهند گردید؛ انشاءالله.

مرحوم علاّمه طهرانی در این قسمت و در این محور سعی بلیغی نمودند، و غالب از امور مصروفهٔ خود را به این امر مهمّ و حیاتی اختصاص می‌دادند؛ و همچنان‌که خود بارها و بارها می‌فرمودند:

مشکل اصلی جامعه، عدم وجود علمای عامل و فقهای بصیر به مکتب اهل بیت علیهم السّلام، و وارد به مرام و ممشای ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام است.

و آن‌قدر در تحقّق این مسأله ابرام و اصرار می‌ورزیدند که می‌توان گفت: این محور، اساسی‌ترین مقطع از مقاطع حیات علمی و اجتماعی ایشان را به وجود آورده بود.[2]

در مجالس عمومی در حالی‌که از اصناف و طبقات مختلف مردم ـ اعمّ از کسبه و مهندسین و پزشکان ـ حضور داشتند، علناً از طلاّب و فضلا به عظمت یاد می‌نمودند، و وجههٔ آنان را به رخ دیگران می‌کشیدند و با جلال و کرامت از آنان تجلیل به عمل می‌آوردند.

---

[1] در *بحارالأنوار*، ج ۲، ص ۴۳ با عبارت: «نورٌ فی ظلمات الأرض» آمده؛ ولیکن در *موسوعة المصطفی و العترة*، ج ۸، ص ۴۴۵ بعینه وارد است. (محقّق)

[2] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۲۸۲ الی ۳۲۹.

ایشان در طول سال در دو نوبت (روز نیمهٔ شعبان و روز عید غدیر) طلاّب جوان و درس خوانده‌ای را که آمادگی تلبُّس به لباس نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و زیّ علم و معرفت را داشتند، معمّم می‌نمودند؛ و خودشان یک ساعت در ترویج و اهتمام به این امر حیاتی سخنرانی می‌نمودند، و دسائس استعمار و حِیَل و نقشه‌های شوم آنان را برای از بین بردن این طیف و برانداختن این لباس و اضمحلال اهل علم و معرفت، بازگو می‌نمودند.

و در بعضی از ایّام با وجود کسالت مزاج و ناراحتی قلبی و پرهیز جدّی اطبّا از شرکت در مجالس عمومی، در این مجالس شرکت می‌نمودند، و در ضرورت تربیت طلاّب علوم دینی و پرورش جوانان فاضل و عالم و عامل به مبانی اهل بیت علیهم السّلام به سخنرانی می‌پرداختند، و خود را به تعب و مشقّت و ازدیاد کسالت می‌انداختند و دلسوزانه، همچون پدری مهربان و فداکار، از این خطر مهیب که از هر طرف جامعه اسلامی ما را مورد تهدید قرار داده است، یاد می‌نمودند.

ضرورت فراگیری تفسیر قرآن و حکمت متعالیه و عرفان نظری

مرحوم علاّمه طهرانی فقه اسلام و درایت در مکتب اهل بیت علیهم السّلام را منحصر در فراگیری اصول مصطلح و فقه کلاسیک و رجال و درایهٔ معهود نمی‌دانستند؛ بلکه تعلّم و تدرّس جدّی حکمت متعالیه و عرفان نظری و تفسیر قرآن مبین، و اطّلاعات وسیع و جامع از تاریخ اهل بیت عصمت سلام الله علیهم، و احاطه بر فقه عامّه و نظرات مخالف با خاصّه، و اطّلاع از مسائل متداوله روز را در تحقّق این مهمّ دخیل، بلکه ضروری می‌دانستند، و همگان را بدان سو سوق می‌دادند.[1]

همان‌طور که استنباط احکام فقهی بدون اطّلاع از ظرف حکم و شرائط فتوا در زمان صدور، و استقصای تامّ در احوال حکم و حدود و ثُغور موضوع امکان ندارد، بی‌اطّلاعی از حقایق تفسیری قرآن مجید و عدم بصیرت در روایات غیر فقهیّه، و عدم آشنایی با معارف الهیّه، موجب خلل جدّی در فهم فقهی و استنباط احکام شرعی خواهد شد.[2]

و از اینجاست که یک عالم دینی و زعیم جامعه اسلامی حتماً و حتماً باید واجد این شرائط مهمّه، و حائز این مراتب لازمهٔ اصدار فتوا گردد، تا بتواند به حقیقت دین مبین و شریعت حقّهٔ محمّدیّه صلّی الله علیه و آله و سلّم دسترسی پیدا نماید؛ و شرائط محیط و اوهام باطله نتواند در مسیر و ممشای او خللی وارد نماید.[3]

---

[1] رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۸۰؛ *روح مجرّد*، ص ۱۰۶؛ *ولایت فقیه*، ج ۳، ص ٤٥؛ *رسالهٔ بدیعه*، ص ۱۵۹ الی ۱۸٦؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۲۱؛ ج ٤، ص ۵۵؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۳۹٤.

[2] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ٤، ص ۲۰۰.

[3] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۸۲ الی ۸۷؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۲۳۵ و ۲۳۷؛ *کشف المحجة*، ص ٦۳ و ۱۸۵ و ۱۸۷ و ۱۹۲ و ۱۹۳.

بعضی از مبانی مرحوم علاّمه در مسائل مختلف فقهی و اجتماعی

در این قسمت مناسب است به بعضی از مبانی ایشان در مسائل مختلف فقهیّه و اجتماعیّه اشاره نمود.

یکی از مهم‌ترین مسائل قابل توجّه و ضروری الذّکر، عدم اهتمام بسیاری از علمای دین به اجرا و پایبندی مبانی و اصول موضوعهٔ شرعیّه، و توجیه و تأویل آنها به مقتضای مصالح عمومی و منافع شخصی و امیال و اهواء عامّه می‌باشد.

مرحوم علاّمه طهرانی درست در نقطه مقابل این طریقه، منهاج و ممشای خود را در تطبیق صددرصد با موازین مستنبطه از کلمات وحی و سنن مأثوره از ائمّهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین قرار داده بودند؛ و لهذا در بسیاری از مواقع سایرین از اهل علم و مُتلبّسین به کسوت قداست و تقوا با مبانی ایشان به مخالفت برمی‌خاستند، و نغمه‌های ناموزون و ناهنجار آنان در منتسب کردن ایشان به تحجّر و تعصّب و سرسختی و عدم نرمش و تفرّد، از هر گوشه و کنار شروع می‌شد.

منع مرحوم علاّمه از ورود افراد در مسائل ربوی بانک‌ها

یکی از مسائلی که مرحوم علاّمه طهرانی شدیداً عَلم مخالفت با آن را برافراشته بود و قاطعانه با آن برخورد می‌نمود، ورود افراد در مسائل ربوی و ارتباط با بانک‌ها و گرفتن وام و داد و ستد با مراکز ربوی کشور بود.[1]

افرادی که برای محاسبهٔ وجوهات به ایشان مراجعه می‌نمودند، اگر اموال آنان مختلط به ربا بود نمی‌پذیرفتند، و به حساب آنان رسیدگی نمی‌کردند؛ و آنها هم به دیگران مراجعه می‌نمودند، و آنان نیز با حِیَل شرعیّه و طرق مختلفهٔ مُضحِکه، مَفرّی جهت استخلاص عوام از یک طرف، و وصول به حطام دنیوی خود از طرف دیگر، راهی به سوی نیران و سخط الهی و گرفتاری و وقوف در عرصات و عقبات حساب و سؤال عالم قیامت، می‌گشودند؛ ﴿ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ﴾.[2]

روزی یکی از اصدقاء و رفقای خصوصی ایشان گفته بود که:

اگر با بانک معامله نکنیم، نمی‌توانیم تجارت کنیم و معاملاتمان به رکود و ورشکستگی می‌انجامد.

مرحوم علاّمه بدون هیچ‌گونه ملاحظه و در نظر گرفتن موقعیّت و حیثیّات و شئون آن شخص، در حضور دیگران می‌فرمایند:

در این‌صورت با لبو فروشی در سر چهارراه‌ها امرار معاش نمایید!

در روزهای ماه مبارک رمضان، بین نماز ظهر و عصر، حدود یک ربع ساعت برای مردم مسائل شرعیّهٔ مبتلی‌بها، چون مسائل روزه به جهت خصوصیّت زمان، و معاملات و غیره را بیان می‌نمودند؛ و به خصوص، مردم را از مراجعه به بانک‌ها و اختلاط با اموال ربوی به شدّت بر حذر می‌داشتند، و چه بسا با اعتراض مردم روبه‌رو

---

[1] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ٤٨٤.

[2] سوره الحجّ (۲۲) ذیل آیه ۷۳. ترجمه از *الله شناسی*، ج ۲، ص ۲٦:

«در این صورت هم طالب (عبادت کنندگان غیر خدا) و هم مطلوب (آن کسان مورد پرستش) ضعیف و ناتوان خواهند بود.»

می‌شدند؛ ولی ابداً و به‌هیچ‌وجه از بیان احکام شرعیّه تنازل و عدول نمی‌نمودند.

روزی یکی از معروفین تجّار در بازار به ایشان برخورد می‌کند و می‌گوید:

آقا شنیدم شما در مسجد قائم مردم را از معاملهٔ با بانک‌ها و استقراض از بانک منع نمودید؟

ایشان در جواب می‌فرمایند:

همین‌طور است!

او می‌گوید:

آقا شما این را بدانید که در تمام طهران فقط شما قائل به حرمت مشارکت با بانک هستید، و هیچ‌یک از آقایان در این زمینه منعی ندارند؛ و با وجوهی مسأله را برای مردم بلا اشکال می‌نمایند، و تمحّلی جهت حلّ معضلات و گرفتاری‌های آنان فراهم می‌آورند.

ایشان می‌فرمایند:

هر کس متعهّد و مسئول گفتار خودش است. من نمی‌توانم از آنچه تشخیص داده‌ام ذرّه‌ای تنازل و عقب‌نشینی نمایم؛ دیگران به هرچه تشخیص می‌دهند عمل نمایند.

و پر واضح است که اگر علما و متدیّنین بازار و کسبه از ابتدا با این امور به نحو شرعی و بر اساس حقّ رفتار می‌نمودند، وضعیّت اسف‌بار معاملات غیر شرعی و ربوی دامن‌گیر همگان نمی‌شد.

حرمت رجوع به حکّام ظَلَمه در مرافعات

یکی دیگر از مسائلی که در ماه رمضان بارها و بارها به آن تذکّر داده و اشاره می‌نمودند، حرمت رجوع به حُکّام ظَلَمه و وجوب ارجاع دعاوی و فصل خصومات به نوّاب عامّهٔ ائمّهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین و مجتهدین ذی‌صلاح و واجد شرائط قضاء و حکومت بود.

و در این قسمت کتاب‌های مربوطه از قبیل *وافی*، *وسائل الشّیعة* و غیره را به مسجد می‌آوردند و روایات مأثوره را از روی کتاب برای مردم می‌خواندند، و به شدّت مردم را از مراجعه به محکمه‌های طاغوت و حلّ معضلات توسّط ایادی ظلم و جور بر حذر می‌داشتند، و نتیجه و مآل آن محکمه‌ها را باطل، و منافع حاصلهٔ از آنها را سُحت و حرام و واجب‌الإجتناب می‌شمردند. حتّی مراجعه به اَیادی وجیه‌الملّه را جهت رفع مشکلات و برآورده شدن حاجات، حرام می‌دانستند؛ زیرا موجب ضعف و زبونی و تملّق و چاپلوسی برای مراجعین و اهل علم و استخفاف اسلام در برابر کفر و شرک، قلمداد می‌گردید.

روزی یکی از دوستان به ایشان می‌گوید:

آقای سپهبد ... در منزل خود مجالس روضه دارد، و بسیاری از آقایان و علمای طهران به منزل او تردّد دارند، و چه بسا از ایشان تقاضای رفع مشکلاتی از قبیل سربازی اقوام و بستگان و آشنایان و حلّ بعضی از موانع منافع دنیوی خود می‌نمایند، و ایشان هم به حلّ و فصل این مهامّ اقدام می‌نمایند. این مرد بسیار فرد متدیّن و نماز خوان و متعهّدی است، و در انجام مناسک مذهبی خصوصاً حجّ مضایقه و مسامحه ندارد؛ و به واسطهٔ صدق و امانت و حسن عملش، حکومت هم روی او حساب می‌کند و تقاضاهای او را به دیدهٔ اجابت و حسن قبول می‌نگرد. و خود من هم در مجالس عزاداری او شرکت نموده، و چه بسا اشعاری هم در رثاء و مدح اهل بیت علیهم السّلام قرائت می‌نمایم. خلاصه منزل او مملوّ از علما و متدیّنین و اخیار می‌باشد، و هر کس به آنجا بیاید، با دست پر و حاجت مقضیّه و حلّ مشکله و معضلهٔ خود مراجعت می‌نماید.

علاّمه طهرانی که سر خود را پایین انداخته بودند و به مطالب ایشان گوش می‌دادند، سر خود را بلند کردند و فرمودند:

أمینُ الخائِنِ خائِنٌ! خیانت و جنایت این افراد، دست کمی از سردمداران کفر و نفاق و مباشران ظلم و تعدّی ندارد. بقاء و استمرار دستگاه استبداد نیاز

به وجود افرادی این‌چنین وجیه‌الملّه و متظاهر به صلاح و دیانت و متعبّد به شرعیّات و متخلّق به اخلاق نیکو و مردم پسند دارد؛ تا مردم به ظواهر مستحسنه و مظاهر جاذبه و نیکو فریفته شوند، و هوش و عقل و درایت از آنان ربوده شود؛ و در نتیجه آنها خود را محامی و هوادار، و چه بسا لوادار اسلام و مدافع از حریم علما و متشرّعین و قانون و مساوات و مواسات جا می‌زنند. و همواره در طول تاریخ، ضمیر ائمّهٔ هدی و لواداران مکتب تشیّع و علمای راستین مذهب اهل بیت علیهم السّلام در اضطراب و تشویش بوده، و از دست این علما دل‌هایشان در خون، و نالهٔ مظلومیّت و استغاثهٔ آنان از این دنیاپرستان از خدا بی‌خبر، صفحات کتب و مدارک ما را پر نموده است.

اهتمام به اداء نماز اوّل وقت در پنج نوبت

یکی دیگر از مسائل و جریاناتی که موجب شد بسیاری از علمای طهران با ایشان به مخالفت برخیزند، تفریق بین صلاتَین ظهر و عصر در ماه مبارک رمضان بود.

در روایات مستفیضه، بلکه متواتره وارد است که مستحب است بین صلوات یومیّه تفریق انداخت؛ و هر نمازی را در وقت مختصّ به خود و هنگام فضیلت آن بجای آورد.[1] و جمع بین صلوات گرچه در بعضی از روایات آمده است، ولی صرفاً دالّ بر مشروعیّت آن است، نه استحسان و فضیلت. و متأسّفانه امروزه قاطبهٔ شیعه عمل به آن را متروک، و خود را از این فضیلت عظما محروم نموده‌اند؛ در مقابل عامّه و اهل سنّت که اکیداً آن را رعایت می‌نمایند و هر نمازی را در وقت فضیلت خود بجای می‌آورند، و همواره بر شیعه در کیفیّت انجام فرائض معترض می‌باشند و حق هم در این مورد با آنهاست؛ گرچه در قول به وجوب افتراق راه خطا پیموده‌اند و جواز جمع در نزد شیعه مسلّم می‌باشد.

ایشان در یکی از سنوات بعد از اقامهٔ فریضهٔ ظهر، چند دقیقه‌ای به بیان

---

[1] *وسائل الشیعة*، ج ۳، ابواب مواقیت، باب ۸ و ۱۰ و ۲۰ و ۲۱.

مسائل شرعیّه پرداخته، آنگاه خود مباشرتاً به وعظ می‌پرداختند. منبر ایشان بیش از یک ساعت به طول می‌انجامید. آنگاه از منبر پایین آمده و نماز عصر را به جماعت بجای می‌آوردند. و چون این روش مخالف با طریقهٔ ائمهٔ جماعات بود، لذا کم‌کم زمزمه‌هایی در مخالفت با این سنّت سنیّه و دستور اکید اسلامی برخاست.

ایشان می‌فرمودند:

روزی به زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه مشرّف شده بودم. پس از اداء نماز تحیّت، یکی از معمّمین آمد و پهلوی من نشست و گفت: «آقا شنیده‌ام شما بین نماز ظهر و عصر تفرقه می‌اندازید؟» گفتم: بله! گفت: «آقا این عمل بدعت است.» گفتم: آیا شما سواد فارسی دارید؟ آن معمّم بسیار ناراحت شد و گفت: «این چه سؤالی است؟!» گفتم: کتاب جامع عبّاسی شیخ بهایی را بردارید و مطالعه کنید؛[1] در آنجا این مسأله را متعرّض شده‌اند.

رسالهٔ تفریق صلوات (ت)

عجبا از این همه جهالت که سنّت اکیدهٔ رسول خدا و ائمهٔ هدی را بدعت و ضلالت می‌شمرند![2]

---

[1] *جامع عبّاسی*، ص ۱۱۵:

«و تأخیر نماز اوّل وقت به‌غایت مکروه است، مگر در چند جا که تأخیر نماز از اوّل وقت سنّت است؛ و از آن جمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور می‌سازیم:

اوّل: تأخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود؛ و بعضی از مجتهدین این تأخیر را واجب می‌دانند.

دوم: تأخیر نماز ظهر در بلادی که هوا به‌غایت گرم می‌شود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود.

سوم: تأخیر نماز عصر تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده، مساوی شاخص شود؛ الخ.»

[2] *مطلع انوار*، ج ۱، ص ۸۷:

رسالهٔ تفریق صلوات

«این رساله مقاله‌ای است که حضرت آیة الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی دربارهٔ رجحان تفریق صلوات یومیّه بر اساس مبانی حضرت علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ و بسیاری از عرفا و علمای جلیل‌القدر به رشته تحریر درآوردند:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لِلّه ربّ العالمین

و الصلاة علی خاتم رسله أبی‌القاسم محمّد و علی آله الطّاهرین

و اللّعنة علی أعدائهم أجمعین

بر ارباب معرفت و صاحبان بصیرت مخفی نماند که اهمّ فرائض و أوجب وظایف شناخت مبانی دین مبین و اتّباع سنن سیّد مرسلین علیه و علی آله افضل صلوات المصلّین به نحو اتم، کما هو هو، می‌باشد؛ و سلوک طریق کمال و وصول به ذروهٔ فعلیّت و سداد را گریزی از این ممشی و منهج نمی‌باشد.

از جمله مواردی که به اتّفاق فریقین بر آن تأکید شده است: رعایت اوقات صلوات یومیّه و اداء آنها در وقت مخصوص به خود می‌باشد. این مسأله قطعاً در زمان رسول اکرم و ائمّهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین از سنن مؤکّده و معمولٌ بها بوده است؛ و

آیات صریحه در متابعت از سنن نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم (ت)[1]
احادیثی از عامّه راجع به اداء صلوات خمسه در اوّل وقت آن (ت)[2]

اهل سنّت بر این مسأله تأکید و مداومت می‌نمایند؛ درحالی‌که مع‌الأسف، نه تنها در بین شیعه متروک و مغفول است، بلکه چه بسا منهیّ و مورد انکار و استغراب قرار گرفته، و بدعت شمرده می‌شود! درحالی‌که مکتب حقّ تشیّع از همهٔ فِرَق أولیٰ و أحقّ به متابعت از سنن اسلام و انقیاد در برابر احکام و دستورات شرع انور می‌باشد؛ تا جایی که این مطلب از طرف اخوان سنّت و جماعت به عنوان نقطه انحراف و انصراف از سنّت و عمل رسول الله تلقّی گشته، موجب تعییر و تنقیص مرام و ممشای پیروان اهل بیت عصمت و طهارت گردیده است؛ و آیه شریفه: ﴿لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللهَ کَثیراً﴾۱ اشاره به اهمیّت حیاتی و نیاز مبرم به این طریقه و روش می‌نماید. ...(تتمه در صفحه بعد)

[1] آیات صریحه در متابعت از سنن نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم

و همین‌طور آیه شریفهٔ:

﴿وَ رَحْمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُها لِلَّذینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ الَّذینَ هُمْ بِآیاتِنا یُؤْمِنُونَ * الَّذینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.۲

در این آیات به طور اکید و صریح، به متابعت از سنن نبیّ اکرم و اتّباع از افعال و منهاج او سخن به میان آمده است.

بدین لحاظ راقم سطور بر آن شده است تا در خصوص این مسأله که موجب تفرقه و تمایز بین فریقین به ناحق و به طور غیر منطقی و اصولی گردیده است، مقاله‌ای به رشته تحریر در آورد تا موجب

تذکّر و تنبّه اخلاّی روحانی و فضلا ـ کثّر الله امثالهم ـ و آشنایی اخوان مؤمنین نسبت به این سنّت مقطوعه و لا یُتَردّد در فقه شیعه و عامّه گردیده؛ باشد که با تغییر روش در اقامهٔ صلوات یومیّه و اداء آن در اوقات مخصوصهٔ خود، تقریب به افق‌های مشترک و وحدت در مبانی و احکام متّفق بین الفریقین حاصل، و بهانه از دست تفرقه‌افکنان و مخرّبین گرفته شود؛ و من الله التّوفیق و علیه التّکلان.

طرح مسأله اداء صلوات رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم هم در کتب اهل سنّت و هم در کتب سیرهٔ خاصّه با اختلافاتی آمده است.

امّا در کتب عامّه روایات در این مسأله بسیار است و ما فقط به ذکر برخی از آنها اکتفا می‌کنیم.

[2] احادیثی از عامّه راجع به اداء صلوات خمسه در اوّل وقت آن

در *سنن ابی‌داود* وارد است:

حَدَّثَنا محمّدُ بنُ عبدِ الله الخُزاعی... عن اُمِّ فَروَةَ قالت: سُئل رسولُ الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم أیُّ الأعمالِ أفضلُ؟ قال: "الصّلاةُ فی أوّلِ وَقتِها؛"۳ «از رسول خدا سؤال شد کدام عمل نزد پروردگار افضل است؟ در پاسخ فرمود: نماز در اوّل وقت خود.»

و نیز سعید بن مسیّب از ابا قتادة بن ربعی روایت می کند که:

قال رسول الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم: "قال اللهُ تعالی: إنّی فَرضتُ علی اُمّتکَ خَمسَ صلواتَ و عَهِدتُ عندی عَهداً أنّه مَن جاءَ یُحافِظُ علیهنّ لِوَقتِهنّ أدخَلتُه الجَنَّةَ و مَن لَم یُحافِظ عَلیهنّ فلا عَهدَ لَه عِندی".٤

«از رسول خدا روایت شده است که خدای متعال خطاب به آن حضرت می‌فرماید:

من پنج نوبت نماز بر امّت تو واجب گردانیدم و با خود عهد نمودم که اگر فردی از امّت تو بر این پنج نماز در اوّل وقت خود محافظت و مواظبت نماید، او را داخل بهشت بگردانم؛ و کسی که بر این مسأله مواظبت ننماید، هیچ تعهّد و مسئولیّتی را در قبال او نخواهم پذیرفت.»

نظیر این روایات در این کتاب و سایر کتب عامّه نیز موجود است و نیازی به ذکر همهٔ آنها نیست، فقط از باب تأکید به یکی دیگر از آنها اکتفا می‌شود.

عَن عَبد الله الصّامِت، عَن أبی‌ذرّ قال: قَال لی رسول الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم: "یا أباذرُ، کَیفَ أنتَ إذا کانَتْ عَلَیکَ اُمَراءُ یُمیتونَ الصَّلاةَ؟" أو قال: "یُؤَخّرونَ الصَّلاةَ؟" قُلتُ: یا رسولَ الله فَما تَأمُرنی؟ قال: "صَلِّ الصَّلاةَ لِوَقتِها، فإن أدرکتَها مَعهُم فَصَلِّها فإنّها لَکَ نافِلَةٌ"؛٥ «اباذر می گوید: رسول خدا به من فرمود: ای اباذر چگونه خواهی بود در وقتی که حاکمان وقت نماز را بمیرانند یا اینکه به تأخیر اندازند؟ عرض کردم: شما چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: هرگاه وقت نماز شد، آن را در اوّل وقتش بجای آور؛ پس اگر دیدی آنان نیز نماز را اقامه کردند، به‌جای نافله با آنان نیز نماز را اقامه نما!»

واضح است که این خطاب در حال تقیّه است، زیرا هیچ الزامی بر نماز پس از اداء آن نمی‌باشد؛ و یا اینکه ممکن است حتّی در شرایط عادی به جهت رعایت جماعت بوده باشد.

و امّا راجع به اوقات صلوات، تمام روایات بر این نکته دلالت دارند که: وقت نماز صبح اوّل فجر صادق، و نماز ظهر هنگام زوال شمس از وسط آسمان، و نماز عصر رسیدن سایه شاخص به اندازهٔ خود او، و نماز مغرب استتار قرص خورشید از افق، و نماز عشاء از بین رفتن حمرهٔ مغربیّه در ناحیه مغرب می‌باشد. ...(تتمه در صفحه بعد)

[1] روایاتی راجع به اوقات فضیلت صلوات خمسه

مسلم بن ابراهیم از محمّد بن عَمرو روایت می‌کند که می گوید: از جابر بن عبدالله انصاری کیفیّت نمازهای رسول الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم را سؤال نمودیم، گفت:

کانَ یُصلّی الظّهرَ بالهاجرةِ، و العَصرَ وَ الشّمسُ حَیّةٌ، و المَغربَ إذا غَربَتْ الشّمسُ، و العِشاءَ إذا کَثُرَ النّاسُ عَجّلَ و إذا قَلّوا أخّرَ، وَ الصُبحَ بغَلَسٍ؛٦ «جابر می گوید: رسول خدا نماز ظهر را هنگام زوال خورشید بجای می‌آورد، و عصر را در وقت تلألؤ قبل از میل به تیرگی، و مغرب را وقت استتار قرص خورشید، و عشاء را پس از مغرب وقتی که جمعیّت در مسجد اجتماع کرده بودند بجای می‌آورد، و وقتی که افراد کم بودند به تأخیر می‌انداخت، و وقت نماز صبح رسول الله آخرین اوقات تاریکی شب، یعنی طلوع فجر صادق بوده است.»

و امّا راجع به کراهت تأخیر نماز مغرب احنف بن قیس از عبّاس عموی رسول خدا روایت می‌کند:

روایاتی راجع به فضیلت تأخیر نماز عشاء از زوال حمرهٔ مغربیه (ت)[1]
سنّت و سیرهٔ رسول خدا بر تفرقه و تقسیم نمازهای یومیّه به پنج وقت فضیلت (ت)[2]

عن النّبیّ صلّی الله علیه (و آله) و سلّم قال: "لا تَزالُ اُمّتی بِخَیرٍ ما لم یَنتَظِروا بالمَغرِبِ إشتِباکَ النّجومِ"؛[7]
«رسول خدا فرمود: پیوسته امر امّت من بر خیر و صلاح خواهد بود تا وقتی که برای اداء نماز مغرب ستارگان را در آسمان مشاهده ننمایند.»

و راجع به وقت نماز عشاء نعمان بن بشیر روایت می‌کند:

و الله إنّی لأعلَمُ النّاسِ بوقتِ هَذِهِ الصّلاةِ یَعنی صَلاةَ العِشاءِ. کانَ رسولُ الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم یُصَلّیها لِسُقُوطِ القَمَرِ لِثالِثِهِ؛[8] «نعمان می‌گوید: قسم به خدا من از تمامی این مردم به وقت فضیلت نماز عشاء آگاه‌ترم! رسول خدا پیوسته نماز عشاء را پس از گذشت ثلث از شب بجای می‌آورد.»

[1] روایاتی راجع به فضیلت تأخیر نماز عشاء از زوال حمرهٔ مغربیه

از بعضی روایات استفاده می‌شود حتّی تأخیر نماز عشاء از زوال حمرهٔ مغربیّه نیز افضل است چنانچه در روایت ابو عامر اشعری از ابو موسی آمده است:

قال: کُنتُ أنا و أصحابی الّذینَ قَدِموا معی فی السّفینَة نُزولًا فی بَقیعِ بَطحان و رسول الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم بالمدینة فکان یَتَناوبُ رسولَ الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم عند صَلاةِ العِشاءِ کُلّ لَیلةٍ نَفَرٌ منهم.

قال أبوموسی: فَوافَقنا رسولَ الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم أنا وَ أصحابی و له بَعضُ الشّغلِ فی أمره حتّی إعتَمَّ بالصّلاةِ حتّی ابهارَّ اللّیلُ،[9] ثمّ خَرَجَ رسولُ الله صلّی الله علیه (وآله) و سلّم فَصَلّی بهم؛ فَلمّا قَضَی صَلاتَهُ قالَ لِمَن حَضرَه: "علَی رِسْلِکُم[10] اُعَلِّمُکُم و أبشِروا أنّ مِن نِعمَةِ الله عَلیکُم إنّه لَیسَ مِن النّاسِ أحَدٌ یُصَلّی هَذِهِ السّاعَةِ غَیرُکُم"، أو قال: "ما صَلّی هَذِهِ السّاعَةِ أحدٌ غَیرُکُم."

قال ابو موسی: فَرَجَعنا فَرحین بما سَمِعنا مِن رسول الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم.[11]

از این روایت استفاده می‌شود نماز عشاء رسول خدا حتّی نزدیک به انتصاف لیل بوده است.

و نیز روایات دیگری از جمله روایت «أبا برزه» دلالت بر تأخیر نماز عشاء رسول خدا دارد؛ أبا برزه گوید:

کانَ رسولُ الله صلّی الله علیه (و آله) و سلّم لا یُبالی بَعضَ تأخیر صَلاةِ العشاءِ إلَی نصف اللّیلِ و کانَ لا یُحِبُّ النّومَ قبلَها وَ لا الحَدیثَ بعدَها. قال شُعبَةُ: ثمَّ لَقیتُهُ مَرّةً اُخرَی فقال: أو ثُلثُ اللّیلِ.[12]

این روایت دلالت دارد که معمولاً نماز رسول خدا پس از گذشت ثلث از شب انجام می‌پذیرفته است.

و در جملهٔ این موارد، ذکری از جمع بین نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشاء توسّط رسول خدا نشده است؛ بلی در بعضی از روایات آمده که وقتی مأمومین در مسجد زیاد بودند رسول خدا نماز عشاء را زودتر می‌خواندند، نه اینکه بین آن و نماز مغرب جمع نمایند.

[2] سنّت و سیرهٔ رسول خدا بر تفرقه و تقسیم نمازهای یومیّه به پنج وقت فضیلت

از مجموعه روایات و تقریر سیرهٔ عامّه استفاده می‌شود که سنّت و سیرهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در اداء نمازهای یومیّه بر تفرقه و تقسیم آنها به پنج وقت فضیلت خود بوده است و اگر گاهی جمع بین آنها می‌نمودند به ندرت و به واسطه عروض شرایط خاصّی بوده است.

و امّا تقریر مطلب از طریق روایات اهل بیت علیهم السّلام بدین صورت است:

محمّد بن یحیی از أبی بصیر از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

مَن صَلَّی فِی غَیرِ وَقتٍ فَلاَ صَلاةَ لَهُ؛[13] «کسی که در غیر وقت نماز آن را بجای آورد پذیرفته نخواهد شد.»

این روایت به وضوح دلالت دارد که نماز در غیر وقت فضیلت خود، مورد رضای الهی نیست؛ زیرا کاملاً واضح است که مقصود امام علیه السّلام نمازِ قبل از حلول وقت نیست، چون این مطلب از ضروری‌ترین مسائل است و احتیاجی به تذکّر و تنبّه ندارد؛ و اطلاق روایت، هر دو موردِ تقدیم نماز و تأخیر آن را از وقت فضیلت شامل می‌شود.

[1] احادیثی از طریق اهل بیت علیهم السّلام در باب اداء صلوات خمسه در اوّل وقت آن

نیز روایتی در عیون الاخبار از امام رضا از پدرانشان از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کند که فرمودند:

قالَ رسولُ الله صَلّی الله علیهِ و آلِه و سلّم: "لا یَزالُ الشَّیطانُ ذَعِراً مِنَ المُؤمِنِ ما حافَظَ عَلَی مَواقیتِ الصَّلَواتِ الخَمسِ، فإذا ضَیَّعَهُنَّ اجتَرأ عَلَیهِ فأدخَلَهُ فی العَظائِمِ"؛[14] «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: پیوسته شیطان از مؤمنی که نمازهای خود را در اوقات مخصوصهٔ خود بجای آورد بر کنار است، پس اگر در انجام آنها کوتاهی ورزید به او نزدیک شده و او را به گناهان کبیره وارد می‌نماید.»

روایت دیگر از شیخ طوسی از حسین بن سعید ... از امام صادق علیه السّلام است که فرمود:

لِکُلِّ صَلاةٍ وَقتانِ و أوّلُ الوَقتَینِ أفضَلُهُما، و لا یَنبَغِی تَأخِیرُ ذٰلِکَ عَمدًا، ولٰکِنَّهُ وَقتُ مَن شُغِلَ أو نَسِیَ أو سَها أو نامَ، و لَیسَ لأحَدٍ أن یَجعَلَ آخِرَ الوقتَینِ وَقتاً إلّا مِن عُذرٍ أو عِلّةٍ؛[15] «هر نمازی دو وقت دارد و بهترین از آن دو، وقت اوّل است؛ و سزاوار نیست تأخیر نماز عمداً؛ و لکن خدای متعال برای افرادی که کار لازمی برایشان پیش آمده یا فراموش کرده‌اند یا سهو نموده‌اند و یا خواب آنان را بازداشته است، وسعتی داده تا بتوانند آن را انجام دهند؛ و کسی نمی‌تواند آخر وقت را در نظر آورد و نماز را در آخر وقت بخواند، مگر به جهت عذری و یا گرفتاری و ناراحتی که مانع شود.»

و امّا بعضی از روایات که دلالت بر دخول وقت هر دو نماز را در اوّل زوال و یا غروب خورشید دارند صرفاً به جهت کفایت و اجزاء نماز است، نه افضلیّت و رجحان نماز دوّم، مثل: روایت صدوق:

محمّد بنُ علیٍّ بنِ الحسَینِ بإسنادِهِ عَن زُرارَةَ عن أبی‌جعفرٍ علیه السّلام قال: "إذا زالَتِ الشّمسُ دَخَلَ الوَقتانِ الظّهرُ و العصرُ فإذا غابَتِ الشّمسُ دَخَلَ الوقتانِ المَغرِبُ و العِشاءُ الآخِرَةُ"؛[16] «امام باقر علیه السّلام فرمودند: هنگام زوال خورشید وقت نماز ظهر و عصر است و هنگام غروب آن وقت نماز مغرب و عشاء

است.»

بنابراین، این روایات منافاتی با روایاتی که دلالت بر فضیلت نماز در اوّل وقت هر کدام به خصوص است ندارد.

[1] افضلیت خواندن نماز در اوّل وقت از وقت مشترک

بناءً علی‌هذا طبق روایات و سنن مأثوره از کتب اهل سنّت و نیز احادیث وارده از ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام، شکّی باقی نمی‌ماند خواندن نماز در اوّل وقت هر کدام، قطعاً افضل از وقت مشترک بین آن دو می‌باشد؛ و جمیع فقهاء ـ رضوان الله علیهم ـ بر این مطلب در کتب خود اقرار و اعتراف نموده‌اند.

بلی، در صورت اداء آن در وقت مشترک مُجزی و کفایت از وجوب خواهد کرد؛

لیکن مسأله اینجاست چرا و به چه علّت این سنّت مسلّمه از زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و در طول تاریخ حیات ائمّه معصومین علیهم السّلام از میان جماعت شیعه رخت بر بسته و به کلّی نسیّاً منسیّا گشته، به نحوی که اگر فردی بخواهد به این سنّت عمل کند، فعل او خلاف سیرهٔ مستمرّه و عادت متعارفه تلقّی گشته و چه بسا مورد اتّهام و تأسّی به اهل سنّت و جماعت واقع گردد؟! ولی در میان عامّه به طور متقن و محکم رایج و دارج می‌باشد، و خود این مسأله موجب طعن و ایراد بر مذهب و مکتب حقّ اهل بیت علیهم السّلام گردد؟! آیا نباید برای این مسأله فکر و چاره‌ای اندیشید و سنن متداوله معمولهٔ بها در شیعه، منطبق بر موازین حقّه و منزّله من عند الله و معمولهٔ نزد اهل بیت عصمت و لواداران شریعت محمّدیه قرار گیرد؟!

امید است به لطف و عنایت پروردگار توفیق قیام به سنن قطعیّه و تأسّی به منهج و ممشای لواداران مکتب تشیّع، شامل همه شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام گردد. آمین.

جمعه ۲۵ جمادی الثانی ۱٤۲۷، قم المقدسّة

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

* * *

۱. سوره الأحزاب (۳۳) آیه ۲۱.

۲. سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۱۵٦ و آیه ۱۵۷.

۳. *سنن أبی‌داود*، ج ۱، باب فی المحافظة علی وقت الصلوات، ص ۱۰۵.

٤. *همان مصدر*، ص ۱۰٦.

۵. *همان مصدر*، باب اذا اخّر الإمام الصلاة عن الوقت، ص ۱۰٦.

٦. *همان مصدر*، باب فی وقت صلاة النّبی صلی الله علیه (و آله) و سلّم و کیف کان یصلّیها، ص ۹۹.

۷. *سنن دارمی*، باب کراهیة وقت المغرب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۸. *همان مصدر*، باب وقت العشاء.

۹. *لسان العرب*: «ابهارّ اللّیل و ابهیرارا اذا انتصف و قیل تراکبت ظلمته.»

۱۰. *شرح مسلم* للنووی، ج ۵، ص ۱٤۱: «فقوله: "رِسلِکم" بکسر الراء و فتحها لغتان، الکسر أفصح و أشهر أی تأنّوا و قوله "أنّ من نعمة الله" معمول لقوله "أُعَلِّمُکُم".»

۱۱. *صحیح مسلم*، ج ۲، باب وقت العشاء و تأخیرها، ص ۱۱۷.

۱۲. *همان مصدر*، ج ۲، باب کراهیة تأخیر الصلاة عن وقتها، ص ۱۲۰.

۱۳. *وسائل الشّیعة*، ج ۳، ابواب المواقیت، باب ۱۳، ص ۱۲۳.

۱٤. *همان مصدر*، باب ۱، ص ۸۱.

۱۵. *همان مصدر*، باب ۳، ص ۸۷.

۱٦. *همان مصدر*، باب ٤، ص ۹۱.»

مواظبت علاّمه طهرانی در استعمال عناوین و تعابیر واقعی

به طور کلّی، علاّمه طهرانی در رعایت انطباق عناوین و تعابیر از مراتب افراد با واقعیّت و نفس‌الأمر آنان، دقّتی وسواس‌گونه داشتند؛ چنانچه در دفاع از حریم امامت و ولایت، اطلاق لفظ امام را به طور مطلق بدون مضاف‌ٌالیه، مثل جماعت، جمعه، مسجد و غیره، بر غیر امام معصوم علیه السّلام جایز نمی‌دانستند؛ چنانچه در جلد هجدهم از *امام شناسی* در این مورد بیاناتی کافی و شافی دارند.[1]

همچنین اطلاق لفظ اولوالأمر را بر غیر معصومین، یا استفاده از عناوینی چون: علیٍّ زمان یا حسین زمان را حرام می‌دانستند. در تشبیه شهدای گران‌قدر انقلاب اسلامی ایران به ذراری حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام و یا حتّی به خود آن حضرت، سخت برمی‌آشفتند. و یا تعبیر از واقعهٔ کربلا را چنانچه بعضی گفته‌اند: «محرّم ماه پیروزی خون بر شمشیر»، صحیح نمی‌دانستند؛ و معتقد بودند: این شعار اختصاص به جامعهٔ شیعی و مسلمان ندارد، بلکه ممکن است حتّی از غیر مسلمین صادر شود؛ و به جای آن، شعار: «محرّم ماه پیروزی حقّ بر باطل» را مطرح می‌نمودند.[2]

مانند حدیث معروفی که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مروی است:

المُلکُ یَبقی مَع الکُفر و لا یَبقی مَع الظُّلم؛[3] «ریاست و سلطنت و ملک و حکومت و مملکت داری، با

---

[1] *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۲۰۶ الی ۲۳٤.

[2] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۳۱ و ۱٤٥؛ ج ۱۸، ص ۱٦٤ و ۲۱۸؛ *رسالهٔ بدیعه*، ص ۳۳؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۵۱.

[3] *ولایت فقیه*، ج ۲، ص ۲۱۰:

«آنچه در ذهن خلجان می‌کرد، آن بود که: این روایت از روایات مشهوره و معروفه و مضبوطه در کتب حدیث و مجامیع اخبار است؛ ولی پس از فحص به غیر از کتاب *نصیحة الملوک* محمّد غزالی و *مرصاد العباد* نجم الدّین رازی، در کتابی یافت نشد. توضیح آنکه: بدواً به *المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النّبویّ* مراجعه شد، آنجا یافت نشد؛ پس از آن به *جامع الصّغیر* سیوطی و *کنوز الحقائق* مَناوی که درباره احادیث حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم است مراجعه شد، در آنجا هم نبود؛ سپس به *مُروج الذّهب* از طبع ثانی سنه ۱۳٦۷ هجری قمری، ج ۲، از ص ۲۹۹ تا ۳۰۳ که بعضی از کلمات قصار حضرت را آورده است و می‌گوید: این کلمات اختصاص به حضرت دارد و احدی از افراد بشر قبلاً به آن لب نگشوده است مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ و حتّی به *نهج الفصاحة* ابوالقاسم پاینده که ۳۲۲۷ کلمه، و به *وَهْج الفصاحة* علاءالدّین أعلمی که ۳۲۲۳ کلمه را به رسول خدا منسوب داشته و بدون سند ذکر کرده‌اند مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ و چون احتمال می‌رفت که: از أمیرالمؤمنین علیه السّلام باشد، به *نهج البلاغة* باب خُطَب و رسائل و حِکَم آن حضرت مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به آخرین مجلّد از *شرح نهج البلاغة* ابن أبی‌الحدید که در پایان شرح خود، هزار کلمه از کلمات قصار حضرت را ذکر کرده است مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به *شرح غُرر و دُرَر* آمدی، و *شرح صد کلمه* از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام که جاحِظ انتخاب نموده و کمال الدّین میثم بحرانی و عبدالوهّاب و رشید وطواط شرح کرده‌اند مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به ابواب مناسب کتاب *إحیاء العلوم* مراجعه شد، آنجا هم نبود؛ به ابواب جهاد با نفس و امر به معروف و نهی از منکر *وسائل الشّیعة* و *مستدرک الوسائل* که قسمت معظمی از کتاب را

تشکیل می‌دهند، و احتمال می‌رفت به مناسبت بیان صفات نفسانیّه و عدل و ظلم و غیرهما در آنجا آمده باشد مراجعه شد، آنجا هم یافت نشد؛ در *سفینة البحار* محدّث قمّی در باب ظلم نیز نبود؛ امّا چون به خود *بحارالأنوار* مجلسی از طبع کمپانی، ج ۱۵، کتاب عِشْرت ص ۲۰۸، و از طبع حروفی مطبعه حیدری، ج ۷۵، ص ۳۳۱ مراجعه شد، ملاحظه شد که: این عبارت را در خاتمه بیان خود ضمن شرح روایتی آورده است.

روایت این است: از *کافی* از عدّه، از برقی، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار، از حضرت صادق علیه السّلام، قالَ:

إنَّ الله عَزّ و جَلَّ أَوحَى إلَى نَبِيٍّ مِن أنبيائِهِ فِي مَملَكَةِ جَبّارٍ مِنَ الجَبّارينَ: أنِ ائْتِ هَذا الجَبّارَ فَقُلْ لَهُ: إنِّي لَم أستَعمِلْكَ عَلَى سَفكِ الدِّمَاءِ و اتِّخاذِ الأموالِ، و إنَّما استَعمَلْتُكَ لِتَكُفَّ عَنِّي أصواتَ المَظلومينَ؛ فَإنِّي لَن أدَعَ ظُلامَتَهُم و إنْ كانوا كُفّارًا.

و شرحش این است:

بَيانٌ: الظُّلامَةُ بالضَّمِّ ما تَطلُبُهُ عِندَ الظّالِمِ؛ و هُوَ اسمُ ما أُخِذَ مِنكَ. و فيهِ دَلالَةٌ عَلَى أنَّ سَلطَنَةَ الجَبّارينَ أيضًا بِتَقديرِهِ تَعالَى حَيثُ مَكَّنَهُم مِنها، و هَيَّأَ لَهُم أسبابَها. و لا يُنافي ذَلِكَ كَونُهُم مُعاقَبينَ عَلَى أفعالِهِم، لِأنَّهُم غَيرُ مَجبورينَ عَلَيها؛ مَعَ أنَّهُ يَظهَرُ مِنَ الأخبارِ أنَّهُ كانَ في الزَّمَنِ السّابِقِ السَّلطَنَةُ الحَقَّةُ لِغَيرِ الانبياء و الأَوصياء أيضًا؛ لَكِنَّهُم كانوا مَأمورينَ بِأنْ يُطيعوا الانبياءَ فيما يَأمُرونَهُم بِهِ. و قَولُهُ: فَإنِّي لَن أدَعَ ظُلامَتَهُم، تَهديدٌ لِلجَبّارِ بِزَوالِ مُلكِهِ؛

فَإنَّ المُلكَ يَبقَى مَعَ الكُفرِ و لا يَبقَى مَعَ الظُّلمِ.

از اینجا چه بسا به ذهن خطور می‌کرد که شاید این عبارت، عبارت خود مجلسی است که در مقام استدلال و برهان بر گفتار خودش انشاء نموده است؛ ولیکن با پی گیری و فحص بیشتری که توسّط بعضی از أحبّه و أعزّهٔ دوستان انجام گرفت، معلوم شد در کتاب *نصیحه الملوک* غزالی، باب اوّل ـ که در عدل و سیاست و سیرت ملوک و ذکر پادشاهان پیشین و تاریخ هر یکی از آنهاست ـ ص ۸۲ از طبع چهارم که به تصحیح استاد علاّمه جلال الدّین همایی صورت پذیرفته است، وجود دارد. عبارت غزالی چنین است:

و سلطان به حقیقت آن است که عدل کند در میان بندگان او، و جور و فساد نکند که سلطان جائر شوم بُوَد و بقاء نبُودَش؛ زیرا که پیامبر صلّی الله علیه گفت: "المُلکُ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلمِ."

بعد از اطّلاع یافتن بر وجود روایت در کتاب *نصیحه الملوک* با فحص مجدّدی که به عمل آمد، این روایت در کتاب *مرصاد العباد* رازی، طبع بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سنه ۱۳۵۲، باب چهارم، فصل دوّم، ص ٤٣٦ به دست آمد. روایت در تعلیقه‌ای است که ذیل این عبارت از متن «خواجه علیه السّلام چنین فرمود که: العَدلُ و المُلکُ تَوأَمانِ.» آمده و چنین است:

جای دیگر فرمود: "المُلکُ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلمِ."

و همچنین در باب پنجم، فصل سوّم، ص ٤٦٦ ـ که در بیان سلوک وزرا و اصحاب قلم و نوّاب است ـ می‌گوید:

و خواجه علیه السّلام از اینجا فرمود: "المُلکُ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلمِ."

از کسانی که تصوّر نموده‌اند این روایت از انشائات علاّمه مجلسی است، عالم معاصر لبنانی، مفخر شیعه، با زحمات ارزنده و تألیفات ممتّعه و تصنیفات نفیسه خود، شیخ محمّد جواد مغنیه ـ قدّس الله سرّه ـ می‌باشد که در کتاب *الشّیعة فی المیزان*، طبع

کفر پایدار می‌ماند، ولی با ظلم پایدار نمی‌ماند.»

اوّل دار التّعاریف للمطبوعات بیروت، ص ۳۹۹ در تحت عنوان: نَحنُ أعداءُ الظُّلم، چنین گوید:

المُلکُ یَبقَی مَعَ الکُفرِ و لا یَبقَی مَعَ الظُّلمِ. نَطَقَ بِهَذِهِ الحِکمَةِ العلّامَةُ المَجلِسِیُّ فی کِتابِهِ بحارُالأنوارِ و هُوَ أحَدُ أئِمَّةِ الدّینِ الإسلامیّ.

آنگاه برای اثبات این قانون، یعنی بقاء مُلک و حکومت با کفر و عدم بقاء آن با ظلم، از شواهد تاریخ استفاده نموده است؛ و ملک فاروق را شاهد آورده است که در عین آنکه مسلمان بود، و پدر و مادرش مسلمان بودند، و از تبار ملوک و امراء بودند، در مساجد برای نماز حضور می‌یافت؛ و در ماه مبارک رمضان برای روزه داران سفره‌های افطاریّه می‌گسترد، و آیات قرآن را استماع می‌نمود؛ مع‌ذلک چون حکومتش بر اساس وثوق و اتّکاء به ملّت نبود، از هم پاشید؛ و اینک اثری از آن باقی نیست.»

پس ممکن است که حکومتی کافر و ملحد، ولی بدون تعدّی و تجاوز به حقوق افراد و جامعه، بر سر پای خود بایستد؛ ولی این کجا و حکومت حقّهٔ الهیّهٔ ولائیّه کجا؟ مکتب عاشورا مکتب حق است، نه مکتب خون. مکتب واقعیّت و تحقّق ولایت و امامت و تشیّع و احیای سنّت رسول خداست، مکتب احیای تشیّع علوی است؛ نه صرفاً قیام علیه ظلم و استبداد. اگر یزید حتّی به حقوق مسلمین تجاوز نمی‌نمود و کسی را مورد تعدّی و تجاوز قرار نمی‌داد، و صرفاً حکومتی ملحدانه و ضدّ دین و ضدّ تشیّع را اداره می‌نمود، باز سیّدالشّهدا علیه او قیام می‌کرد، و حکومت حقّهٔ الهیّه را پایه‌ریزی می‌نمود. ولی حق فقط در یک‌جا و در یک ظرف و در یک منهاج وجود دارد، و آن مکتب تشیّع و مذهب ائمّهٔ اثنی‌عشر علیهم السّلام است و بس! و اگر چنانچه در تعبیرات، از الفاظ اختصاصی و مبیّن این مکتب و مذهب خاص استفاده گردد، هم حقیقت و اصالت منهاج و ممشای امّت اسلام و انقلاب اسلامی ایران بهتر روشن می‌شود، و هم دست اجانب و محرّفین برای رسوخ و نفوذ در مبانی و عقاید اصیل ملّت مسلمان و شیعهٔ اثنی‌عشری کوتاه می‌گردد.

همین‌طور اطلاق لفظ ولیّ را بر شخصی که هنوز از مراتب کثرات عبور نکرده و تبدّل جوهری در حقیقت نفس و ذات او به واسطهٔ فناء محض در ذات حضرت احدیّت حاصل نگردیده است، و سفر مِن الخلق إلی الحقّ او، بالکلّیّة به پایان نرسیده و بقاء بعد الفناء فی ذات الله برای او میسّر نگردیده است، شرعاً حرام می‌دانستند.

اجتناب مرحوم علاّمه از تعریف و تمجیدهای متداوله

مرحوم علاّمه طهرانی به شدّت از منقبت‌تراشی‌ها و تعریف‌های متداوله و مرسومهٔ بین روحانیّت بر حذر و گریزان بودند. در مسجد قائم هرگاه واعظی دعوت می‌نمودند، اوّل با او شرط می‌گذاردند که در منبر از ایشان تعریف نکند و اگر چنانچه تخلّف می‌نمود، بازخواست می‌نمودند.

روزی از ایّام دهۀ عاشورا، برای شرکت در مجلس روضه‌ای به مسجد لاله‌زار طهران می‌روند. واعظی بر فراز منبر مشغول وعظ و ذکر مصیبت بود. پس از اتمام منبر خدمت ایشان می‌رسد و با زبان عذرخواهی از اینکه اسم ایشان را نمی‌دانسته، و نتوانسته در بالای منبر از آن تعریف‌های کذایی متداوله بنماید، پوزش می‌طلبد. مرحوم علاّمه به ایشان می‌فرمایند:

نه خیر آقاجان! شما اشتباه کردید. من اهل این حرف‌ها نیستم. شما هم دست از این کارها بردارید و دیگر از کسی تعریف و تمجید نکنید. یک واعظ باید به دور از این مسائل، صرفاً به وعظ و ارشاد بپردازد و نصایح مشفقانه را با مسائل باطله و مجازیّه خلط ننماید، و کلمات گهربار و حِکَم آموزندۀ حضرات معصومین علیهم السّلام را با این اباطیل و خرافات ممزوج ننماید، تا حقایق الهیّه بهتر و بیشتر در نفوس مستعدّین و پندگیران استقرار و تمکین یابد.

علّت ذکر لقب «علاّمه آیة الله» بر روی جلد مؤلَّفات ایشان

گاهی از ایشان سؤال می‌شد: «چرا نمی‌گذارید به شما آیة الله بگوییم؟» می‌فرمودند:

این بدان جهت است که الآن افرادی خود را مُعَنون به این عنوان و متّصف به این صفت نموده‌اند که من شرم دارم آن عنوان و صفتی را که آنها بر خود بسته‌اند، بر خود قرار دهم. این برای من ننگ است که دیگران به من حضرت آیة الله بگویند، در حالی‌که این عنوان به آن‌چنان افرادی تسرّی داده شده است!

در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای شود به عنوان: «حضرت علاّمه آیة الله طهرانی» که بر روی جلد کتاب‌های مؤلَّفۀ ایشان است. همان‌طور که خود ایشان به شدّت از این عناوین درج شده، بیزار و بر حذر بودند، گاه‌گاهی بعضی از افراد، جسته

و گریخته مطالبی حول و حوش این عنوان مطرح می‌نمودند. حال صرف نظر از مقام ثبوت که به حقّ باید ایشان را بالحقیقه و بتّاً متحقّق به این معانی، بلکه بالا و بالاتر و راقی‌تر دانست، از جهت اثبات و انظار مردم این سؤال ممکن است مطرح شود که جمع بین این دو مسأله چگونه است؟

روزی مرحوم علاّمه طهرانی فرمودند:

تا کنون بارها من این مطلب را کم و بیش از بعضی شنیده و پاسخی نداده‌ام؛ ولی اکنون می‌گویم: من نمی‌خواستم هیچ عنوانی و هیچ لقبی و هیچ وصفی از عناوین و القاب و اوصاف بر روی مجلّدات کتب خود، غیر از همان تسمیه به سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی بگذارم؛ امّا یک شب در عالم رؤیا دیدم گوینده‌ای را که از جانب پروردگار مرا مورد خطاب قرار می‌داد و می‌فرمود: «آقا سیّد محمّد حسین! ما این لقب "علاّمه آیة الله" را برای تو مقرّر نمودیم، و فقط تو مستحقّ این لقب و اتّصاف می‌باشی، ولی فلان کس ... از انتشار و بازگو کردن این عنوان جلوگیری می‌کند؛ به او تذکّر بده تا دست از این کار بردارد.»

من هم طبق وظیفه و دستور از جانب ربّ العزّه مکلّف شدم این عنوان را بر روی مجلّدات کتب بگذارم، حال مردم هرچه می‌خواهند بگویند.[1]

دستگیری از مشتاقان راه خدا به دستور مرحوم حدّاد

مرحوم حدّاد علاوه بر تصحیح و امضای شیوهٔ تبلیغی علاّمه طهرانی طبق دستور صریح، ایشان را ملزم به دستگیری و تربیت مستعدّین از دل‌سوختگان و مشتاقان حریم محبوب و کعبه مقصود می‌نماید. ایشان می‌فرمودند:

اگر نبود دستور ملزم استادم، مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ که: «آقا سیّد محمّد حسین! باید از افراد دستگیری نمایی و آنها را به حقیقت و مسیر

[1] رجوع شود به نرم افزار *کیمیای سعادت*، متن سخنرانی‌های شرح حدیث عنوان بصری، ص ۸۹۵ الی ۸۹۷.

توحید راهنمایی کنی!» یک ساعت از عمرم را با کسی نمی‌گذراندم.[1]

شب‌ها در مسجد قائم به اقامهٔ نماز و تفسیر قرآن و پاسخ به مسائل شرعی پرداخته و پس از مراجعت به منزل، ساعت‌ها مطالعه می‌نمود. قریب دو ساعت به اذان صبح از خواب برمی‌خاست و به تهجّد و ابتهال و راز و نیاز به درگاه قاضی‌الحاجات، تا طلوع شمس می‌پرداخت. سپس سه ساعت به اذان ظهر به پشت بام می‌رفت و در اطاقی که برای تهجّد و ذکر و وردش مهیّا نموده بود، تا قریب ظهر به اذکار و اوراد مشغول بود، و آنگاه با چشمانی ملتهب از بام به زیر می‌آمد و برای اقامهٔ نماز ظهر رهسپار مسجد می‌شد؛ و این روش سال‌ها ادامه داشت.

در دو ماه محرّم و صفر به اقامه عزای سالار شهیدان حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام و مجالس وعظ و خطابه می‌پرداخت. در دعوت وعّاظ فاضل و مرضیّ دخالت مستقیم می‌نمود. غالب سنوات در ماه مبارک رمضان خود به منبر می‌رفت؛ و علاوه، بین نماز ظهر و عصر حدود بیست دقیقه مسائل شرعی مبتلی‌بها را بیان می‌نمود، و شب‌ها با قرائت قرآن و شرح دعای افتتاح و یا ابوحمزهٔ ثمالی قلوب اهل دل را روح و رضوان می‌بخشید، و آنان سرمست از بادهٔ عشق و نفحات کلام ملکوتی‌اش، از خدمت ایشان مرخّص می‌شدند.

بسیاری از تلامذهٔ عرفانی و ارادتمندان ایشان در همین مجالس، مفتون معانی و بیانات عرشی آن وجود مبارک گردیده و قدم در راه وصول به حقّ و سیر إلی الله نهادند، و دلباخته و سرباخته برای صعود به قلّهٔ معرفت و وفود در حریم خلوت انس، به پرواز در آمدند.

کلامش حقّ، نیّتش صدق، و هدفش توحید صرف و وصول به ذات اقدس حقّ بود. می‌فرمودند: من برای شاگردانم به کمتر از مقام و مرتبهٔ سلمان فارسی رضایت نمی‌دهم!

---

[1] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۵۳۷.

ولایت مطلقهٔ امام علیه السّلام عین توحید است

ولایت مطلقهٔ امام علیه السّلام را عین توحید، و هرگونه بینونیّتی بین آن دو را نفی می‌نمودند.

گفتار عرش بنیان حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام را که فرمود:

أیُّها النّاسُ! إنَّ اللهَ ما خَلَقَ خَلقَ اللهِ إلّا لِیَعرِفوهُ، فَإذا عَرَفوهُ عَبَدوهُ، و استَغنَوا بِعِبادَتِهِ عَن عِبادَةِ ما سِواهُ. فَقالَ رَجُلٌ: یا بنَ رَسولِاللهِ! ما مَعرِفَةُ اللهِ عزّوجلّ؟ فَقالَ: «مَعرِفَةُ أهلِ کُلِّ زَمانٍ إمامَهُ الّذی یَجِبُ عَلَیهِم طاعَتُه.»[1] و[2]

حاکی از این اتّحاد و عینیّت خارجی است.[3]

و لهذا همچون استاد خود حضرت حدّاد، هیچ‌گاه دیده نشد در مجلسی یا منبری ـ عمومی و یا خصوصی ـ صحبت از رؤیت ظاهری حضرت بقیةالله ارواحنا فداه، و علائم ظهور و کیفیّت ظهور و نقل مطالبی از دیگران در این وادی بنمایند، و مردم را به سمت توجّه به نشئهٔ ظاهری، سوای نشآت معنوی و باطنی آن بزرگوار توجیه کنند؛ بلکه تمام همّ و غمّ ایشان وصول به حقیقت نفس مبارک امام علیه السّلام و اشراب از سرچشمهٔ ماء معین ولایت مطلقهٔ معصوم بود.[4]

تذکّر این مطلب بسیار ضروری است که:

همان‌طور که نظام عالم شهادت، و به عبارت دیگر تدبیر عالم ملک، بر اساس نظام علّیّت و اسباب و مسبّبات است؛ هرچه در این عالم حدوث می‌یابد، می‌باید از

---

[1] *شرح إحقاق الحقّ*، ج ۱۱، ص ۵۹٤.

[2] *لمعات الحسین*، ص ۱۲.

[3] این مطلب با شرح و تفصیل بیشتری در صفحه ۳۳ تحت عنوان «تفسیر علاّمه طباطبایی از حدیث شریف: "إنّ الله ما خَلَقَ خَلقَ الله إلّا لِیَعرِفوهُ"» آمده است. (محقّق)

[4] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۲، ص ۱۷٦؛ ج ۵، ص ۱۸۰؛ *روح مجرّد*، ص ۳۷۲ و ۵۱۳؛ *مطلع انوار*، ج ۵، ص ۱۰۵ الی ۱۰۹؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۱۳ الی ۲۳۸.

نقطهٔ نظر نزول عِلّی و معلولی از سلسلهٔ عوالم علل و معلولات بگذرد تا در این جهان صورتِ عینیّت پیدا کند؛ و بدون ترتّب در نظام تکوین، تحقّق پدیده و حادثه‌ای در این عالم، به حکم استحالهٔ طفره، محال می‌باشد.

و از آنجا که در سلسلهٔ علل و معلولات، به حکم اختلاف در اسباب و مسبّبات و تضارب آنها با همدیگر و غلبه یکی بر دیگری ـ چنانچه در جای خود مفصّلاً مبحوث و مضبوط می‌باشد ـ ممکن است در بعضی از عوالم عِلّی، همچون عالم مثال و ملکوت سُفلی، صُوَر اعیان خارجی به واسطهٔ تأثیر علّت موجدهٔ آن، محقّق؛ ولی در نشآت عُلیای آن، به واسطهٔ وجود علل قاهره، صورت مثالی اعیان خارجی به عنوان رادع و مانع از صُوَر اولیٰ وجود داشته باشد، ولی در رتبهٔ مقدّم بر صُوَر اولیٰ؛ و لهذا شخص با احاطه بر بعضی از مراتب مثال و عالم برزخ به بعضی از آنها اشراف دارد، ولی از آن صور اصلی و قاهره بی‌اطّلاع می‌ماند؛ در اینجاست که این همه خُلف و اختلاف در مشاهدات و اظهار مطالب گوناگون مشاهده می‌شود که علّت آن، جهل و نقصان رائی نسبت به جمیع سلسلهٔ علل موجدهٔ صور و اعیان خارجی در عالم شهادت است.

فلهذا آنان که از حقایق اشیاء و بطون نظام تکوین، چون معصومین علیهم السلام و اولیاء عظام اطّلاع دارند، کتمان نموده و اظهار نمی‌کنند؛ و آنان که اظهار می‌کنند، متاع قابل عرضه و ارزشی را به بازار نمی‌آورند؛ و مسألهٔ بداء که در قرآن کریم و روایات از آن سخن رفته، حکایت از این معنی دارد.[1]

اتقان و صلابت در طریق به جهت تجربهٔ علمی و عملی

اتقان و صلابت طریق و ممشای علاّمه طهرانی که هیچ مجالی را برای تنزّل از توحید و ولایت، به کثرت و نشئهٔ متنازلهٔ آن نمی‌گذارد، حاصل دو تجربهٔ حیاتی

[1] جهت اطّلاع بر بداء و تفسیر نادرست برخی از آن در مورد ظهور حضرت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۲۸ الی ۲۳۵؛ *افق وحی*، ص ۱۲۰ الی ۱۲۵. (محقّق)

علمی و عملی و فوق‌العاده متین، در وجود مبارک آن بزرگوار بود.[1]

تجربهٔ اوّل: توغّل در علوم حکمی و فلسفی و عرفان نظری و وصول به رمز حیات و مبدأ وجود از طریق برهان؛ و لحاظ این مسأله به عنوان یک اصل مسلّم و خدشه‌ناپذیر در نظام تربیتی و تکامل نفوس؛ همچنین تضلّع و مهارت ایشان بر منابع وحی و کلمات عُلیای حضرات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین است که به تأیید جنبهٔ اُولیٰ و تکمیل آن می‌پردازد؛ و در این راستا از یک طرف، استعداد ذاتی آن بزرگوار در تلقّی مبانی رکین و اصول متقنه و تهیُّؤ خارق عادت ایشان؛ چنانچه بارها مرحوم علاّمه طباطبایی به ایشان می‌فرمود:

آقا سیّد محمّد حسین! من نمی‌توانم پاسخ سؤالات شما را سر درس بدهم.

و از طرف دیگر، فاعلیّت تامّهٔ استاد الکلّ فی الکلّ، علاّمهٔ دهر، حضرت علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله علیهما ـ در دروس حکمت و تفسیر و فقه الحدیث و کذلک سایر اساتید بزرگوار آن جناب، نقش اساسی را در تحقّق تجربهٔ اُولی ایفاء کردند.

و امّا تجربهٔ دوّم: عبارت از سلوک عملی با آخرین استاد خود و کامل‌ترین و راقی‌ترین آنان، یعنی حضرت حدّاد ـ قدّس الله نفسَه الزّکیّه ـ بود.[2]

مرحوم حدّاد چنان متوغّل در توحید بود که ابداً به غیر او تنازل نمی‌نمود. در قلبش جز حقیقت احدیّت، و بر زبانش جز یاد و ذکر و ورد او، چیز دیگری نبود.[3] حتّی اقرب از سلسلهٔ علل و اسباب، یعنی عوالم ربوبی و عالم ارواح و حجب قریبه و عالم ملائکهٔ مقرّب، در مجلس ذکر و کلام او راهی نداشتند؛ و اگر گاهی شخصی سخنی از مراتب علیای عوالم ربوبی و عروج ملائکهٔ مقرّب، چون جبرائیل امین و

غیره به میان می‌آورد، می‌فرمود:

ما را با این مطالب چه کار؟! ما در جایی بسر می‌بریم که جبرائیل امین را توان طیران و صعود بدان ذروهٔ علیا مستحیل است.[4]

در تمام مدّت حیات خود، نه سخنی از امور غیر عادی، و لو بر حقّ امّا مشوب به شائبهٔ کثرت ـ چون احضار ارواح و طیّ‌الارض و امثال آن، و علوم غریبه چون رمل و جفر و تسخیر ارواح و شمس و

---

[1] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ٥٤٤: «حضرت آقا [سیّد هاشم حدّاد] فرموده بودند: "سیّد محمّد حسین، ابداً ابداً! او مانند کوه است، کجا متزلزل می‌شود؟"»

[2] رجوع شود به *همان مصدر*، ص ٥٧ و ١٣٦ و ٢٠٧.

[3] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ٢، ص ١٧٤ الی ١٨٠.

[4] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ٦٦٢.

ستارگان و اجانین ـ به میان آورد و نه شاگردان خود را تشویق و ترغیب بدان‌ها نمود، بلکه اشتغال به آنها را مُخلّ طریق و موجب اتلاف وقت و عمر و از بین رفتن سرمایهٔ وجودی سالک می‌دانست.[1]

مرحوم علاّمه طهرانی در بستری چنین متعالی، و سلوکی این چنین راقی و عالی به تجربهٔ دوّم دست یافتند؛ و با اجتماع این دو، پدیده‌ای متولّد شد و میوه‌ای به فعلیّت رسید که عبارت بود از: اتقان و إحکام در همهٔ امور به احسن وجه و اقرب طُرق.

آری، رمز موفّقیّت و موقعیّت استثنایی علاّمه طهرانی در بین ستارگان آسمان معرفت و تجرّد و توحید همین بود؛ و در مقام تفکّر و اعتقاد و التزام، به عالی‌ترین و راقی‌ترین آن می‌اندیشید، و در مقام عمل به متقن‌ترین و مبرم‌ترین آن اقدام می‌نمود.

عدم تنازل از مسأله توحید در روش تربیتی مرحوم علاّمه

در روش تربیتی علاّمه طهرانی سمت‌گیری و اتّجاه فقط بر مسألهٔ توحید مستقرّ بود؛ و شیوه و مرام بعضی از بزرگان را، چون مرحوم آیة الله حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی ـ اعلی الله مقامه ـ که با قرائت اوراد و ادعیه و چه بسا بعضی تصرّفات، موجب شفای مَرضیٰ و رفع گرفتاری‌ها از حاجتمندان می‌گردید،

---

[1] رجوع شود به *همان مصدر*، ص ۱۳۵ و ۱۸۹ الی ۱۹۱؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۳۰۲ الی ۳۲۰، تحت عنوان «رفتار و کردار انسان کامل خارج از سلسلهٔ علل و اسباب نیست».

مستحسن نمی‌شمردند و می‌فرمودند:

عارف نباید از نزول مشیّت حقّ در همهٔ مراتب ظهور با اختلاف مظاهر به امر دیگری بپردازد، و خود را در دسترس عوام النّاس قرار دهد و به میل و دلخواه مردم که با عقول ضعیفه و ناقصهٔ خود، که چه بسا خلاف مشیّت و مصلحت حکیمانهٔ حضرت حقّ است و حَدّ یَقِفی ندارد، حرکت کند؛ حال، خواه تقدیر خداوند بر شفای مریض یا بر فوت او تعلّق بگیرد، هر دو یکی است.[1]

علاّمه طهرانی نیز چون استاد گران‌مایه‌اش، مسألهٔ توحید را به هیچ بهایی با امر دیگر معاوضه ننمود؛ و از آنجا که حقیقت ولایت را به حمل شایع، عین واقعیّت توحید می‌دانست، و ظهور آن را به نحو اطلاق در شخص معصوم علیه السّلام ملاحظه می‌نمود،[2] محوریّت تربیت سلوکی شاگردانش را بر معرفت و شناخت حقیقت و واقعیّت امام علیه السّلام و تحقّق به حقیقت ولایت آنان قرار داد؛ چون عارف عظیم‌الشأن، ابن فارض مصری که گوید:

علیكَ بِها صِرفًا و إن شِئتَ مَزجَها ❊❊❊ فَعَدلُكَ عَن ظَلمِ الحَبیبِ هُوَ الظُّلمُ[3]

«بر تو باد به ادراک حقیقت ذات یکتا و مبدأ وجود! و اگر خواهی آن را با مظهری از مظاهر تعیّن بیامیزی، پس زنهار که از آب دهان حبیب تنازل ننمایی و به غیر متمایل نگردی!»

مرحوم قاضی می‌فرمود:

مقصود از آب دهان حبیب در اینجا ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام هستند![4]

توجّه صِرف به امام رضا علیه السلام هنگام تشرّف به مشهد مقدّس

مرحوم علاّمه طهرانی هر سال در فصل تابستان به مشهد مقدّس، عتبه بوسی حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام مشرّف می‌شدند. در یکی از سنوات که مرحوم علاّمه طباطبایی و مرحوم شهید آیة الله مرتضی مطهّری نیز به شرف تشرّف مشرّف بودند، آیة الله مطهّری به ایشان می‌گویند:

ما با علاّمه طباطبایی قرار گذاشتیم برای زیارت مرحوم حاجی سبزواری به سبزوار برویم، شما هم اگر تمایل دارید تشریف بیاورید.

علاّمه طهرانی عذری آورده، از رفتن اظهار عدم تمایل نمودند؛ و آن دو بزرگوار به زیارت جناب حکیم سبزواری نائل آمدند.

مرحوم علاّمه طهرانی بعدها فرمودند:

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مضرّات بروز کرامات ظاهری برای تربیت نفوس، رجوع شود به *امام شناسی*، ج ٤، ص ٩٣ و ١٨٣؛ *حریم قدس*، ص ٣٥ الی ٣٩؛ *شرح منازل السائرین*، ص ٣٤٧. (محقّق)

[2] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ٢، ص ١٨٧.

[3] *دیوان ابن فارض*، قافیه «میم».

[4] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این بیت رجوع شود به *روح مجرد*، ص ٣٤٤. (محقّق)

کسی که به زیارت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام می‌آید، چطور می‌تواند وقت خود را به زیارت امثال حاجی سبزواری صرف نماید؟! هزاران حاجی و غیر حاجی، همه مندکّ و فانی در ولایت مطلقهٔ آن حضرت، و مستفیض از بحار فیوضات بیکران آن ظهور اتمّ سرمدی می‌باشند؛ حیف نیست که انسان توجّه خود را از آن آستان ملائک پاسبان، به ریزه‌خوارانی چون حکیم سبزواری و غیره مصروف بدارد!

و نیز می‌فرمودند:

کسانی که برای زیارت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام با ماشین می‌آیند، نباید در بین راه قصد زیارت بزرگانی امثال: بایزید بسطامی و شیخ أبوالحسن خرقانی و شیخ عطّار در نیشابور و حکیم سبزواری در سبزوار را بنمایند؛ زیرا زائر علیّ بن موسی الرّضا فقط و فقط باید به شخص آن حضرت توجّه نماید و از غیر او ـ که همه فانی و مندکّ در ذات او و ولایت اویند ـ چشم بپوشد؛ و زیارت علیّ بن موسی الرّضا موجب زیادی مثوبه به هزاران مقابل برای زائر و مزورهای در بین راه خواهد بود.[1]

در مکتب علاّمه طهرانی، عرفان بر اساس برهان و یقین است

در مکتب علاّمه طهرانی، عرفان بر اساس برهان و یقین است و این دو، شرط اساسی صحّت طریق و استقامت مسیر سالک هستند.[2] ایشان همیشه سعی داشت صحّت طریق استاد خود، حضرت حدّاد را با موازین عقل و شرع به اثبات برساند.[3] از دعاوی توخالی و مبرّی از علم و برهان صوفیانه سخت در گریز بود.[4]

عرفان علاّمه طهرانی با وسعتی به پهنای نفوس بشریّت، عالم و جاهل، مسلمان و غیر مسلمان، حکیم و فقیه، طبیب و کاسب، همه و همه را در خود هضم نموده و ملزم به پذیرش می‌ساخت.

در مکتب ایشان «هرچه دیدی دم مزن، عیش ما بر هم مزن»، «بنده چه دعوی کند، حکم خداوند راست»، «شرط، تسلیم است نی راه دراز»، دم فرو بستن و سر در پیش افکندن و بر حکم خلاف صحّه گذاردن، و خرده نگرفتن و کار زشت و عمل حرام را توجیه کردن، و عمل فرد عادی را همچون فعل رسول الله و ائمّه اطهار علیهم السلام تنزّل از مرتبهٔ عصمت ذاتی دانستن، و موجب اغواء و اضلال خلقِ حَیاری شدن، نبود!

مطابقت با موازین عقلی و شرعی، ملاک صحّت طریق و حال سالک است

---

[1] رجوع شود به *همان مصدر*، ص ۲۵۲ الی ۲۸۵.

[2] رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۵۳، تعلیقه؛ *رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم*، ص ۱۱۸، تعلیقه ۲؛ *روح مجرد*، ص ۱۴۳ الی ۱۴۶؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۳۵۸.

[3] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۶۳ الی ۱۷۴.

[4] رجوع شود به همین کتاب، صفحه ۴۱ ذیل عنوان «عقل و شرع و شهود سه رکن اساسی مکتب عرفانی علاّمه طباطبایی»؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۹۰ الی ۲۹۳ تحت عنوان «دستور سلوکی انسان کامل مغایرت با عقل و شرع ندارد».

در عرفان علاّمه طهرانی چنانچه از کتب مدوّنهٔ ایشان پیداست، صحّت و عدم صحّت حال سالک فقط و فقط بر اساس موازین حکمی و عقلی و شرعی مسلّم از

مصدر وحی سنجیده می‌شود. اتّکاء بر منامات و مکاشفات و تخیّلات و موهومات، جز وقوع در مهالک و شِباک ابالسه و انحراف از مسیر حقّ، نتیجه‌ای برای سالک به بار نمی‌آورد![1]

همین‌طور شناخت انسان کامل و ولیّ، جز با اختبار وی که موجب حصول قطع و یقین به عبور از حجب ظلمانیّهٔ نفسیّه و نوریّه و مراتب اسماء و صفات کلیّه و فناء ذاتی در ذات احدیّت است، حاصل نمی‌شود. و این علم و یقین چه بسا با مکالمات و مباحثات در مراتب اسماء و صفات و حتّی تأمّل و تدقیق در کیفیّت صدور افعال و اعمال ولیّ، در ظروف و شرائط مختلفه، و حصول نتیجه از مقام اثبات به ثبوت و برهان لمّ می‌باشد.[2]

چنانچه در معرفت و شناخت انبیاء عظام، مطلب از این قرار است و آیات قرآن بر این معنا صراحت دارد؛ همچنین دربارهٔ ائمّهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین چنین است. و معجزات اولیاء عظام ـ که حاکی از تعلّق و ربط ظهور نفس امام در مقام فعل به مبدأ ولایت مطلقه دارد ـ و یا مباحثات امیر مؤمنان علیّ بن ابی‌طالب و صادقَین آل محمّد، و مجالس حضرت علیّ بن موسی الرّضا در حضور مأمون و جمیع علمای ادیان، و حضرت جواد الأئمّه و سایر حضرات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین، از این باب است.[3]

البتّه ممکن است در بعضی مواقع نادره، عنایت الهی بدون توسّل به وسائط و اسباب مذکوره، موجب قطع و علم به مقام ثبوت گردد.

ملاک حجیّت اوامر و دستورات ولیّ کامل و استاد واصل

در اینجا به نکته‌ای فوق‌العاده مهمّ و قابل ذکر اشاره می‌شود، و آن اینکه: با

---

[1] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۹۰ الی ۲۹۶ و ۳۰۰ و ۵۲۶.

[2] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱، ص ۲۳۹؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۳۵۲.

[3] جهت اطّلاع بیشتر بر معیارهای شناخت ولیّ کامل الهی رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲. (محقّق)

توجّه به مطالب فوق الذّکر و اهمّیّت علم و یقین به مرتبهٔ استاد و ولیّ در مقام تربیت و دستگیری، دستورات و اوامر ولیّ کامل و استاد واصل از حجیّت ذاتیّه برخوردار و به دلالت طبعیّه و عقلیّه ـ نه وضعیّه ـ بر صدق مقال و صحّت رفتار شاهد است. گرچه در بعضی موارد از باب اضطرار و اتمام حجّت، نظیر واقعهٔ غدیر و نصب امیرالمؤمنین علیه السّلام به ولایت و خلافت و امارت بر مسلمین، مقام اثبات و دلالت وضعیّه هم مؤیِّد و مسدِّد بوده است.[1]

حجیّت ذاتی فعل ولیّ کامل الهی (ت)[2]

لازمهٔ امامت تحقّق مفهوم ولایت است (ت)[3]

---

[1] ۱ نرم افزار *کیمیای سعادت*، بخش پرسش و پاسخ، ص ٤٣:

سؤال:

[2] بسم اللَه الرّحمن الرّحیم

حضرت علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در کتاب *روح مجرد*، صفحه ۱۹٦، بعد از اثبات ولایت جناب سیّد هاشم موسوی حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ فرموده‌اند: فعل اولیای خدا حجت است.

در این‌باره سؤالاتی به ذهن متبادر می‌گردد، لطفاً جواب آنها را بفرمایید.

۱. مقام ولایت چه نسبتی با مقام امامت دارد و آیا غیر از ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام کسی دارای این مقام می‌تواند باشد؟

۲. آیا بعد از رسیدن به این مقام ممکن است خطایی از شخص ولیّ سر بزند؟ و یا فعل وی با فعل امام معصوم در تعارض باشد؟

۳. آیا این افراد که از آنها به اولیای خدا اطلاق می‌شود، در زمان ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام هم بوده‌اند و نسبت ولایت آنها با مردم و شخص امام معصوم علیه السّلام چگونه بوده است؟

٤. راه تشخیص یک چنین فردی چگونه است؟

پاسخ:

[3] بسم اللَه الرّحمن الرّحیم

جواب سؤال اوّل: مفهوم ولایت نسبت به امامت از نظر منطقی عام و خاص مطلق است. بدین معنی که لازمهٔ امامت، تحقق ولایت است، لا بالعکس.

برای روشن شدن مطلب ابتدائاً به تعریف و توضیح ولایت می‌پردازیم: در *مصباح المنیر* وَلْی ـ مانند فلس ـ را به معنی قرب دانسته است. و نیز در *صحاح اللّغة* گفته است:

کُلْ ممّا یَلیکَ، ای ممّا یُقاربُک؛ «ولیّ به کسی گفته می‌شود که امر شخص دیگری را متکفل شود.»

در *أقرب الموارد* گوید:

الوَلْیُ حصولُ الثّانی بعد الأوّل من غیرِ فصلٍ، وَلِیَ الشّیءَ و علیه وِلایً و وَلایً؛

«یعنی مستولی و مسلّط بر آن شیء شد و از این باب است والی بلد.»

در *مجمع البحرین* گوید:

﴿أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهيمَ﴾۱ یعنی أحقُّهم به و أقربُهم مِنه، مِن الوَلْی و هوَ القُرب؛ «نزدیک‌ترین افراد به ابراهیم و بر حق‌ترین آنها نسبت به ابراهیم، که این معنی از ولی یعنی قرب است.»

بررسی معنی لغوی ولایت در آیهٔ شریفه که می‌فرماید:

﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾؛۲ «این است و جز این نیست که صاحب اختیار شما خداست و رسول او و آن کسانی که ایمان آوردند که در حال نماز و رکوع بر فقرا انفاق می‌کنند.»

که از شیعه و سنّی مصداق این آیه را امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌دانند.

بنابراین ولایت هم نسبت به پروردگار بر بنده صادق است، زیرا او از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَريدِ﴾،۳ و نیز زمام امور حیات و ممات انسان به دست اوست که می‌فرماید: ﴿بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛٤ و هم نسبت به بنده بر پروردگار صادق است که: «المؤمن ولیّ الله»٥ و یا در شهادت می‌گوئیم: «أشهد أنّ علیًا ولیُّ الله» که در اینجا به معنای قرب و نزدیکی بنده است با خدا، نزدیکی خاصّی که هیچ شائبهٔ ترکیب غیر در آن راه ندارد؛ و لذا در لغت چنین گفته‌اند:

[1] الولایةُ حصولُ الشیئَین بحیثُ لَیس بَینهما ما لَیس مِنهما؛٦ «ولایت یعنی بین دو چیز چنان قرب و مؤالفت صورت پذیرد که چیزی خارج از وجود آنان در میان نباشد.»

در نتیجه این قرب که لازمهٔ وحدت است، آثار شیء در ولیّ تجلّی می‌نماید؛ و چون عبد در مقام عبودیّت به این مرتبه از قرب برسد، به واسطهٔ غلبهٔ جنبهٔ عِلّی در حضرت حق، ذات عبد متحوّل و متغیّر به آثار و ظهورات ذات پروردگار می‌شود؛ و این مسأله، معنا و مفهوم حدیث قدسی معروف است که می‌فرماید:

ما یتقرّبُ إلیّ عبدٌ بشیءٍ أحبَّ إلیّ ممّا افترضتُه علیه، فکنتُ سَمعَه الّذی یسمَعُ به و بصرَه الّذی یُبصِرُ به و لسانَه الّذی یَنطقُ به و یدَه الّذی یَأخذُ به ...؛۷ «هیچ عمل و کرداری که بندهٔ مرا به من نزدیک کند، در نزد من بهتر از تکالیف و دستورات شرعیه نمی‌باشد؛ پس در صورتی که بندهٔ من قیام به آنها کرد، من گوش او می‌شوم و چشم و زبان و دست و... خواهم شد.»

در این صورت است که اعمال و گفتار و تفکّر ولیّ خدا از کیفیّت و صبغهٔ بشری خارج شده و به صبغهٔ الهی و جوهر ربوبی در خواهد آمد.

و نیز در حدیث قدسی شریف می‌فرماید:

عَبدی أطِعنی حتّی أجعلَکَ مِثلی. فأنا أقول: کُنْ، فَیَکون؛ و تَقولُ لِشیءٍ کُنْ فَیَکون؛۸ «بندهٔ من فقط مرا عبادت کن و در تحت انقیاد من درآی تا تو را همانند خویش گردانم.

من به چیزی چون گویم: موجود شو، وجود پیدا می‌کند؛ و تو نیز اگر بگویی: باش، خواهد بود.»

ولایت از ناحیهٔ عبد و از ناحیهٔ پروردگار، این حقیقت و معنای ولایت است؛ پس ولایت به معنای سلطه و سیطره و هیمنه و حکومت نیست؛ بلکه به معنای نزدیکی و قرب است، الاّ اینکه این تقرّب در طرفین بنده و پروردگار، به دو صورت با حفظ اصل

ولایت از ناحیهٔ عبد همان فناء ذات عبد در ذات پروردگار است (ت)[1]
اطلاق لفظ امام و ولیّ خدا در لسان قرآن (ت)[2]

حقیقت و ریشهٔ آن، ظهور پیدا می‌کند.

[1] ولایت از ناحیهٔ عبد که همان فناء ذات عبد در ذات پروردگار است، موجب استجلاب و استجذاب نفحات جمالیّه و بارقه‌های اسماء و صفات کلّیهٔ حق بر قلب بنده است. و همین ولایت از ناحیهٔ پروردگار به معنای افاضهٔ رشحات آثار جمال و جلال بر قلب و ضمیر بنده است، و سلب اختیار و ارادهٔ او و جایگزینی اراده و مشیت خود به‌جای آن است، که در این صورت بنده قادر بر انجام اموری که از شئون اراده و اختیار حضرت حق است، خواهد بود. ابن فارض، عارف عظیم‌الشأن مصری ـ رضوان الله علیه ـ در این‌باره می‌فرماید:

هِیَ النَّفسُ إنْ أَلقَت هَواها تَضاعَفت ** قُوَاها و أعطَت فِعلَها کلَّ ذَرّةٍ[9]

«این است مقام و مرتبه نفس که اگر مخالفت هواهای او را کردی و با مشتهیات نفسانی به مبارزه و معارضه پرداختی، قوای او رو به تزاید رود تا جایی که بر تمام ذرّات عالم وجود هیمنه و سیطره و استیلا خواهد یافت.»

این مرتبه برای پیامبران الهی و حضرات معصومین علیهم السّلام و نیز برای اولیای الهی به‌دست خواهد آمد، و شرط زعامت و امامت و قیادت است؛ زیرا تا انسان از ذات و نفس خود عبور نکرده باشد و مراتب هواها و امیال نفسانی را حتّی تا آخرین و عمیق‌ترین مراحل آن در ننوردیده باشد، مدرکات و امیال و بروزات و ظهورات او نمی‌تواند صد در صد الهی و ربوبی باشد، و چه بسا آمیخته‌ای از هوا و نصیبی از عالم غیب باشد که این موقعیت برای اسوه و الگو قرار گرفتن مناسب نیست. بنابراین چنانچه در آیات الهی آمده است:

﴿وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدینَ﴾؛[10] «و ما ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که مردم و خلایق را با امر و اراده و مشیّت ما به سوی تعالی و کمال هدایت کنند [نه از سر خود و بر اساس هوا و سلیقهٔ شخصی خود] و به آنها انجام امور خیر و بپا داشتن نماز و پرداخت زکات را وحی نمودیم، و ایشان کاملاً و صد در صد در مقام عبودیت و انقیاد تام برای ما بسر می‌بردند.»

[2] بدین لحاظ اطلاق لفظ امام و ولیّ خدا در لسان قرآن نسبت به بندگان خالص خدا به کسانی گفته می‌شود که این مرحله از عبور و گذراندن مرتبهٔ خواست و ارادهٔ نفس را طی کرده باشند؛

بنابراین اگر شخص با رعایت ضوابط شرع به نحو اتمّ و انجام ریاضات شرعیّه و سیر و سلوک الی الله و مخالفت با هواهای نفسانی و امیال دنیوی و دوری جستن از ریاست‌ها و تفوّق‌طلبی و ترأس و انقیاد تامّ و اطاعت کامل از دستورات اولیای الهی بتواند از مراحل مختلفهٔ عوالم نفس عبور نموده باشد، آن شخص به مقام و مرتبهٔ ولایت الهی خواهد رسید و ولیّ کامل پروردگار خواهد شد؛ زیرا تحقّق این مرتبه در وجود چنین شخصی اعتباری نبوده و جنبهٔ تکوینی و واقعی پیدا می‌کند، و مانند سایر اعتبارات شرعیّه که وضع و رفع آن به دست شارع است، نمی‌باشد. چنین شخصی قابلیّت احراز عنوان امام را پیدا می‌کند، خواه از جانب الهی به این منصب رسیده باشد یا نرسیده باشد، و مأمور به هدایت شده باشد یا نشده باشد. در این فرض کلام او کلام امام علیه السّلام و فعل او فعل امام علیه السّلام می‌باشد، با این تفاوت که نفس مطهر امام علیه السّلام به واسطهٔ سعهٔ کلّی آن که

وظائف و مسئولیّت‌های امام علیه السّلام (ت)[1]
بحثی پیرامون خطا و اشتباه در فعل ولیّ خدا (ت)[2]

تمام تعیّنات را در عالم وجود احصاء نموده است، خداوند دو مسئولیّت و دو وظیفه به او محوّل کرده است:
[1] وظیفه و مسئولیت اوّل: ارائه طریق و هدایت و ارشاد به سوی مرتبه تعالی از معرفت و کمال، که همان شناخت حقیقی و شهودی ذات پروردگار است به واسطهٔ بیان احکام و برنامهٔ تربیت و تزکیه.
وظیفه دوّم امام علیه السّلام: ایصال و فعلیت بخشیدن به نفوس مستعدّه و بالقوّه را به مراحل و مراتب متفاوته در سعادت و شقاوت، که این مسئولیّت به فعل تکوینی و ولایت تکوینی امام علیه السّلام برمی‌گردد.
امّا ولیّ خدا دارای یک چنین مسئولیت عظما و عام الشمولی نمی‌باشد؛ بلکه نسبت به حیطه و محدودهٔ وظیفه‌اش در افراد معیّن، قیام به این وظیفه و تکلیف می‌نماید؛ و البته محدودهٔ ارشاد و هدایت و نیز تربیت و تزکیهٔ افراد بر حسب تشخیص نفس ولیّ خدا به واسطهٔ ارتباط با مبدأ اعلی موسّع و مضیّق خواهد شد.
[2] جواب سؤال دوّم: بحث خطا و اشتباه در فعل ولیّ خدا به کیفیت اراده و خواست او نسبت به مصالح و جریانات اطراف خویش بر می‌گردد. با توجه به مسائل گذشته در سؤال اوّل، دیگر زمینهٔ این پرسش منتفی خواهد شد؛ زیرا خطا در انسان ناشی از عدم علم به حقیقت حادثه و واقعه در مسائل اجتماعی و شرعی و شخصی خواهد بود، و در صورت انکشاف امور غیبیه و حقایق مخفیه از نفوس افراد عادی ـ گرچه به مراتبی از علم رسیده باشند ـ دیگر جهل و ابهام در این امور معنی و مفهومی ندارد.
بر این اساس ولیّ خدا نسبت به مطالب اجتماعی و دستورات تربیتی و اوامر و نواهی امکان اشتباه در او منتفی است. و همین‌طور نسبت به مسائل احکام و مبادی شرع مقدّس و اطّلاع بر
ملاکات احکام، دارای قطع و یقین است. و از این جهت به واسطهٔ اشراب از حقیقت ولایت امام علیه السّلام، هیچ‌گونه خطا و اشتباهی در او متصوّر نخواهد بود؛ به خلاف افراد عادی از اهل علم و اجتهاد که تطرّق خطا در فتوایشان کاملاً محتمل، بلکه واقع است؛ و از اینجاست که اصل مسلّم تخطئه در بحث کلام شیعی به وجود آمده است.
پس از وضوح این مطلب، به این نکته اشاره می‌کنیم: ولیّ خدا در افعال عادی و ظاهری، مانند غذا خوردن، حرکت کردن، امر و نهی به مسایل عادی و روزمرّه، ممکن است دچار خطا شود؛ زیرا بر اساس مصلحت و عنایتی که جهت حفظ حریم ولایت و امامت و احتمال تشبّه و مماثلت او با امام علیه السّلام ـ که ممکن است در برخی از افراد کم جنبه و ناآگاه بروز و ظهور کند ـ نفس خود را از مرتبهٔ حضور علمی اشیاء به مرحلهٔ فعلیّت آن در ذهن و فکر، خارج نمی‌سازد و با همان ذهن و فکر عادّی به انجام این امور اقدام می‌نماید؛ مثلاً در تألیف کتاب چه بسا غلط املایی و یا تاریخی و یا اعرابی و امثال آن مشاهده شود، یا در مسائلی که مربوط به تکالیف ظاهری است ممکن است در بعضی از موارد به همان تکلیف ظاهری رجوع به مدارک و مسانید اکتفا نماید، در عین اینکه خود به حقیقت امر آگاه است؛ و این مسأله با حجّیت ذاتی علم منافاتی ندارد؛ زیرا علمی که از روی طرق ظاهریّه و مبانی عرفیّه و عقلائیّه حاصل شود، شرعاً منجّز و مکلّف است، نه آن علمی که از طریق شهود و اتصال به مبدأ و حقیقت ولایت، که آن حکم خاصّ خود را دارد؛ مانند اطّلاع اولیاء و معصومین بر مصائب و قضایایی که بر آنها وارد آمده است و خود از وقوع آن خبر داده‌اند.
بنابراین هیچ‌گونه تعارضی بین کلام اولیای الهی و بین فرمایشات ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام وجود ندارد، و همه از یک سرچشمه نشأت می‌گیرد؛ بلی در قضایا و حوادث مختلف ممکن است کلمات و مضامین با حفظ اصل حقیقت و تغییر در مصادیق، متفاوت باشد؛ که البته باید چنین باشد.

مصادیقی از اولیای خدا در زمان ائمّه علیهم السّلام (ت)[1]
راه‌های شناخت انسان کامل و ولیّ الهی (ت)[2]

---

[1] جواب سؤال سوّم: در این موضوع از روایات و حکایات وارده درباره اصحاب ائمّه علیهم السّلام می‌توان نسبت به بعضی از آنان چنین احتمالی را داد. از جمله از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، سلمان قطعاً حائز این مرتبه بوده است، و تعبیری که از پیامبر دربارهٔ او شده است مبیّن این مطلب می‌باشد؛ از جمله:

سلمانٌ بحرٌ لایُنزَف؛[11] «سلمان دریایی است که هیچ‌گاه به قعر آن نتوان رسید.»

این تعبیر کاملاً بر یک عارف واصل منطبق است؛ زیرا عارف بالله به واسطهٔ وصول به ذات لایتناهی حضرت حق و اندکاک در آن، موجب تجلّی اسم علیم در قلب خود شده است، و از آنجا که سعه وجودی او در مرتبه ماهوی از بین رفته و به وجود اطلاقی و لایتناهی حق رسیده است، دیگر حدّ و مرزی برای علم و قدرت و حیات او نمی‌باشد؛ و لذا رسول خدا تعبیر فرمود: دریایی که به انتها نمی‌رسد.

و یا دربارهٔ اویس و مقداد و میثم تمّار و حبیب بن مظاهر اسدی این چنین مطالبی به چشم می‌خورد. و از اصحاب ائمّهٔ متأخّر علیهم السّلام می‌توان به جابر بن یزید جعفی، محمّد بن مسلم و نیز ـ چنانچه در کتب تراجم مذکور است ـ بایزید بسطامی شاگرد مکتب امام صادق علیه السّلام و نیز معروف کرخی از شاگردان حضرت ثامن‌الحجج علیهم السّلام نام برد. تذکّر این نکته ضروری است که بسیاری از این افراد در عین ارتباط با امام علیه السّلام از مرأی و منظر عامّهٔ مردم مختفی بودند و کسی آنها را نمی‌شناخته و از حال آنها اطلاعی نداشته است؛ چنانچه مرحوم ملاّ محمّد تقی مجلسی ـ رضوان الله علیه ـ در رسالهٔ *تشویق السّالکین* به این مسأله اشارت دارد. و همه آنها در تحت ولایت امام معصوم علیه السّلام مردم را بر حسب تشخیص تکلیف به سوی ولایت امام هدایت و ارشاد می‌نمودند.

[2] جواب سؤال چهارم: این مسأله را حقیر در جلد دوم *اسرار ملکوت* به طور مبسوط و مشروح توضیح داده‌ام؛ و امّا مجملاً اینکه: برای شناخت انسان کامل و ولیّ خدا ابتدائاً باید کمال و ولایت برای جوینده و پوینده مشخص و تعریف شود، و بداند که به طور کلّی کمال انسان در چیست و انسان کامل به چه فردی اطلاق می‌شود؟ زیرا در این عرصه دیده می‌شود بسیاری از مکاتب و گروه‌ها با طرح مطالب جاذب و امور غیر عادی و طبیعی و چه بسا انجام بعضی از کارهای فوق‌العاده و چشمگیر و إخبار از برخی حوادث، خود را به‌جای اولیای الهی و عرفای کمّلین جا زده‌اند. و مردم که از همه جا بی‌خبر و بی‌اطّلاع از معارف اصیل الهی می‌باشند، آنان را افراد برجسته و فوق‌العاده به حساب آورده، به دور آنان اجتماع می‌کنند، و بدین وسیله موجب از دست رفتن فرصت‌ها و از بین رفتن عمر و سرمایه‌های وجودی پروردگار به بشر می‌شوند.

باید در درجهٔ اول شناخت که ولایت و عرفان و توحید چیست و انسان کامل به چه مراتب و مراحلی از معرفت می‌تواند دست پیدا کند؟ آنگاه با تحقیق در رفتار روز و شب، سفر و حضر، صحّت و مرض، سختی و رخاء، و انطباق کردار و گفتارش و نیز بیان مطالب و سطح و مرتبهٔ سخنانش که در چه وادی و عرصه‌ای معمولاً به سخن می‌پردازد، و آیا مطالبی را که بیان می‌کند از روی مطالعه و درس و بحث است یا از روی شهود و احساس قلبی؟ و به طور کلی شناخت یک ولیّ الهی با معیارهایی که ذکر شد باید همراه یک نوع اطمینان قلبی و سکونت خاطر باشد.

و این مسأله به صدق و صفای انسان و حرّیت در انتخاب فرد سالک باز می‌گردد. سالک چنانچه در نفس خود غلّ و غشّی نداشته باشد و دل و ضمیر خود را بین خود و خدای خود صاف گردانده باشد و هیچ کلک و مرضی همراه با فحص و بحث او نباشد، طبق روایت امام حسن عسکری علیه السّلام،۱۲ خداوند آن فردی که شایسته و صلاح ظرفیّت اوست، به او می‌نمایاند؛

و اگر در دل خود روزنه‌ها و جایگاه‌هایی را برای نفس و انانیّت و خواست خود باقی گذارده باشد، سعی او باطل و فحص او بی‌نتیجه، و اگر هم بر فرض، دست او به ولیّ خدا رسید هیچ فایده و اثری بر آن مترتب نخواهد شد. از باب مثال نمونه‌ای را ذکر می‌کنم:

قبل از انقلاب اسلامی ایران، در زمان گذشته، روزی فردی معمّم و متشخّص به مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ مراجعه می‌کند و از ایشان کسب تکلیف سلوکی و مقدمهٔ موصله را می‌نماید. مرحوم والد پس از طی چند جلسه صحبت و تبیین مواضع و توضیح مراتب در جلسهٔ آخر به او می‌فرمایند:

حال با توجه به مطالبی که در این جلسات گذشت تا چه حد شما حاضر و آماده‌اید که وجود خود و آثار وجودی و شئونات خود را در راه سیر و سلوک و اطاعت از استاد و انقیاد در برابر دستورات قرار دهید؟

آن فرد معمّم پس از لحظه‌ای تأمّل عرض می‌کند:

من نسبت به همه مطالب و دستورات و اطاعت از آنچه می‌فرمایید، استعداد و آمادگی دارم؛ فقط نسبت به فلان مطلب اگر اجازه بفرمایید، به راه و روش خود باشم.

مرحوم والد ـ قدّس الله سرّه ـ می‌فرمایند:

اتفاقاً سؤال من برای همین مطلب بود. پس معلوم می‌شود شما آمادگی و تهیّؤ انقیاد و اطاعت را ندارید.

و آن جلسات خاتمه یافت.

به نظر می‌رسد این مقاله تا حدودی پاسخ به سؤالات مذکوره را داده باشد. البته سعی شده است که تا حد ممکن، عبارات ساده و قابل فهم برای عموم بوده و از ذکر اصطلاحات و تعابیر غامض صرف نظر شده است. ان‌شاءالله در آینده توضیح بیشتر و جامع‌تری ارائه خواهد شد.

ان‌شاءالله موفّق و مرضی المرام باشید.

* * *

۱. سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ٦٨.

۲. سوره المائدة (٥) آیه ٥٥.

۳. سوره قَ (٥٠) ذیل آیه ١٦.

٤. سوره یسَ (٣٦) قسمتی از آیه ٨٣.

٥. *الکافی*، ج ۲، ص ۱۷۰.

٦. *مفردات راغب*، ذیل مادّه وَلِیَ.

۷. *الکافی*، ج ۲، ص ۳۵۲، با قدری اختلاف.

۸. *عدّة الداعی*، ص ۳۱۰؛ *معاد شناسی*، ج ٤، ص ۲۱۹، با اختلاف.

۹. *دیوان ابن فارض*، تائیهٔ کبری.

۱۰. سوره الأنبیاء (۲۱) آیه ۷۳.

۱۱. *الإختصاص*، ص ۳٤۱؛ *بحارالأنوار*، ج ۲۲، ص ۳٤۸.

۱۲. *الإحتجاج*، ج ۲، ص ۲٦۳ الی ۲٦٥: «لا جَرَمَ أنّ مَن عَلِمَ اللهُ مِن قَلبِهِ مِن هَؤُلاء القَوم أنّهُ لا یُریدُ إلّا صِیَانةَ دینهِ و تَعظیمَ وَلِیِّهِ لَم یَترُکْهُ فی یَدِ هَذا المُتَلَبِّسِ الکافِرِ، و لَکِنَّهُ یُقَیِّضُ لَهُ مُؤمِناً یَقِفُ بِهِ علَی الصّوَابِ ثُمّ یُوَفِّقُهُ اللهُ لِلقَبولِ مِنهُ فَیَجمَعُ اللهُ لَهُ بِذَلِکَ خَیرَ

الدُّنیا و الآخِرَةِ، و یَجمَعُ عَلَی مَن أضَلَّهُ لَعنَا الدُّنیا و عَذابَ الآخِرةِ.»؛ ترجمه از *ولایت فقیه*، ج ۲، ص ۹٤:

«لا جرم چون خداوند دارای لطف و محبّت است و می‌داند که: بعضی از این ضعفای شیعه ما راهی برای ادراک واقع ندارند، و در دست چنین علمایی گرفتار شده‌اند، اگر اینها در درون قلبشان دنبال واقع بگردند، و خود را بیچاره ببینند، خداوند یکی از افرادی را که حقّ باشد، برای هدایت آنها می‌گمارد، تا اینکه آنها را از دست آن علمای فسقه خارج کند، و راه حقّ مُصیب را به آنها نشان بدهد؛ و این را خدا بر عهده گرفته است که: اشخاصی که از درون قلب دنبال واقع می‌گردند، از این افراد به آنها ارائه نماید، و آنها را بر طریق حقّ دلالت کند.

بنابراین، خداوند آن افراد حق‌طلب را که قصدشان فقط حفظ دین خود است، و اینکه ولیّ خود را بزرگ بشمارند، در دست این متلبّس کافر، این کافری که اهل تلبیس و تدلیس و خدعه است، رها نمی‌کند؛ بلکه او را بیرون می‌کشد و مؤمنی را برای او می‌گمارد که او را به راه صواب هدایت کند، بعد هم او را موفّق می‌کند که قول آن ولیّ حقّ را قبول کند.

بنابراین، خداوند برای چنین شیعه‌ای خیر دنیا و آخرت را جمع کرده است. (امّا خیر دنیا، برای اینکه راه را به او نشان داده است تا از دست این دشمن متظاهر و متعدّی و متلبِّس کافر، نجات پیدا کند؛ و امّا خیر آخرت، برای اینکه به حقیقت ولایت رسیده، و با این منهاج صحیح به سوی رضوان و فوز دار الآخره حرکت کند.)

و خداوند بر کسی که در صدد گمراهی این شیعه بوده، لعنت در دنیا و عذاب آخرت را جمع کرده است.»

امّا در غیر این‌صورت (عدم وصول سالک به فناء ذاتی) حجیّت کلام او و تنجُّز اوامر و نواهی او با توجّه به عدم تحقّق مقام ثبوت، قطعاً باید توسّط ولیّ کامل در مقام اثبات، به صورت صریح در ملأ عام و یا مکتوب صریح و بدون هیچ‌گونه ابهام و اجمال بیان شود؛ همچنان‌که مرحوم علاّمه طهرانی در کتاب *روح مجرّد*، صفحه ٤٨٩

نیز این مطلب را تأیید فرموده‌اند:

وصایت، ظاهری دارد و باطنی؛ امّا وصیّ ظاهر، آن کس است که استاد در ملأ عام او را وصیّ خود قرار می‌دهد و می‌نویسد و امضاء می‌نماید.

در غیر این‌صورت هیچ مجوّزی برای اطاعت از فردی که فاقد مقام ثبوت و یا اثبات است وجود ندارد، و مطیع و منقادِ چنین فردی، در پیشگاه خداوند مسئول خواهد بود.[1]

پر واضح است که تحقّق مقام اثبات، چنانچه مرحوم علاّمه طهرانی فرموده‌اند، به صورت خبر واحد و یا در حال خفاء، اصلاً معنی ندارد و با نفس مقام اثبات در تعارض و تضادّ می‌باشد؛ همچنان‌که خود مرحوم علاّمه طهرانی هیچ فردی را وصیّ ظاهری خود قرار ندادند؛ یعنی نه در ملأ عام و نه به صورت کتبی هیچ اثری از این موضوع وجود ندارد.[2]

متأسّفانه، عدم توجّه به این اصل مهمّ و حیاتی، موجب انصراف از اصول و موازین متقنهٔ ایشان، و تبدّل حقایق و اصول موضوعه در عرفان اصیل به موهومات، و خلاصه تنزّل از منهاج منیع و ممشای رفیع آن بزرگوار به تخیّلات و اوهام گردید.

البتّه ناگفته نماند که عدّه‌ای از تلامذهٔ آن عارف عظیم‌الشّأن با تأسّی به مرام و حفظ اصول و مواضع روشن و متقن ایشان، توانستند سربلند و پیروز از امتحان برآمده و مشی و مرام آن رجل الهی را در حیات سلوکی خویش متحقّق گردانند، و با تمام فشارها و تضییقات و انواع شدائد از صراط حقّ و مسیر صدق ایشان دست برندارند.

سعی و اهتمام علاّمه طهرانی بر تحفّظ شاخصه‌های فرهنگی اسلام و تشیّع

یکی دیگر از جهاتی که مرحوم آیة الله علاّمه طهرانی سعی بر تحفّظ آنها داشتند، رعایت و لحاظ شاخصه‌های فرهنگی اسلام، و بالأخصّ مکتب تشیّع بود.

---

[1] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ٤٩٥ الی ٥٠٦ و ٥٢٨.

[2] رجوع شود به *همان مصدر*، ص ٥٢٠.

ایشان معتقد بودند:

باید در محاورات و استعمال کلمات، از الفاظ مشترکهٔ بین مذاهب و ادیان ـتا چه رسد به مِلل و نِحل مختلفهـ و نیز از الفاظ مختصّهٔ به مبانی تشیّع، در غیر ما وُضِعَ لَه، جدّاً پرهیز نمود؛ تا اصالت فرهنگی اسلام و نمودار مشخّصهٔ مکتب به خوبی بتواند روشنگر و مبیِّن و راهنمای محتوای خود گردد، و از آسیب محرِّفین و بِدَع ضالّه و مضلّه و دزدان رهزن دین و ایمان و اعتقاد در امان باشد.[1]

اصرار علاّمه طهرانی بر کتابت کلمهٔ مبارکه «بسم الله الرّحمـٰن الرّحیم»

مثلاً می‌فرمودند:

استعمال لفظ «نیایش» برای نماز غلط است؛ زیرا نیایش یک عمل عبادی است که جمیع ادیان در او مشترکند، و هر کدام از آنان به نوبهٔ خود در طول شبانه روز یا در ایّام هفته، مراسمی جهت تقرّب به پروردگار به اسم نیایش انجام می‌دهند، ولی هیچ‌کدام از آنها نماز نمی‌باشد؛ زیرا نماز با این خصوصیّات، مختصّ دین اسلام و مُنزَل از نفس شریف پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌باشد. بنابراین نباید این عمل عبادی مخصوص را در تسمیه، هم‌طراز با سائر اعمال عبادیّهٔ شرایع و ادیان قرار داد، و لفظ نیایش را که مشترک بین همه است، در این مورد به کار برد.

همین‌طور استعمال کلمهٔ مبارکهٔ ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ اختصاص به مبدأ اعلی داشته، و نمایانگر صفات جمال و عطوفت و رحمت و شفقت و جامعیّت ذات اقدس الهی در استجماع جمیع صفات و اسماء کلّیّهٔ خود است.

نوشتن کلمهٔ «باسمه تعالی» گرچه به حسب قرائن حالیّه، دالّ بر ذات مبارکهٔ حقّ جلّ و علا است، ولی این رجوع و احالهٔ ضمیرِ «باسمه» با توجّه به قرائن است؛ و الاّ خودبه‌خود و فی‌نفسه مُشعر به این معنی نخواهد بود.[2]

بنابراین، به چه دلیل و به چه رجحانی یک مسلمان و شیعه باید از استعمال

---

[1] رجوع شود به *ولایت فقیه*، ج ۳، ص ۲۵۳ الی ۲۵۶.

[2] جهت اطّلاع بیشتر بر اهمیّت کتابت «بسم الله الرّحمن الرّحیم» رجوع شود به *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۱۷؛ *اسرار الصّلاة* مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی، ص ۲۸۱. (محقّق)

لفظ مختصّ به ذات مبدأ اعلی عدول کند و آن را بالکلّیّه نسیاً منسیّاً در بوتهٔ اهمال بسپرد، و نام محبوب را از صفحهٔ محاورات و مکاتیب حذف نماید، و با کلمات مبهمه و مشترکه، ایماء و اشاراتی به مقام اقدس ربوبی داشته باشد؟! آیا مرام و دَیدَن رسول خدا و ائمّهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین این چنین بود؟! و آیا آنها در نامه‌ها و رسالات خود باسمه تعالی می‌نوشتند؟! در کدام نامه از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم سراغ داریم که در آن به جای بسم الله الرَّحمٰن الرَّحیم، باسمه تعالی نوشته شده است؟! و آیا عمل اولیاء دین برای ما حجّیّت و دلیلیّت ندارد؟! و ما موظّف به تأسّی از سیرهٔ آنها نمی‌باشیم؟! و مگر انبیاء سلف نیز در ارسال رسالات خود افتتاح به بسم الله نمی‌نمودند؟! در داستان حضرت سلیمان، آیهٔ شریفه می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ * أَلَّا تَعۡلُواْ عَلَيَّ وَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ﴾.[1]

بدین مناسبت، مقتضی است حکایتی را که در ارتحال استاد عالی‌قدر ایشان در نجف اشرف، مرحوم آیة الله العظمی حاج شیخ حسین حلّی ـ أعلی الله مقامه ـ به وقوع پیوسته است، متذکّر شویم:

مرحوم آیة الله العظمی، سند الفقهاء و المجتهدین و عماد العلماء الصّالحین، آقای حاج شیخ حسین حلّی ـ تغمّده الله برحمته ـ استاد علاّمه طهرانی در فقه و اصول در نجف اشرف بودند. و ایشان به مدّت هفت سال از آن دریای موّاج علم و فقاهت و خرمن پر بهای فهم و درایت، بهره‌ها برده و خوشه‌ها چیدند؛ و به حقّ می‌توان گفت: مرحوم آیة الله حاج شیخ حسین حلّی سهم بسزایی در بعد اجتهاد و استنباط احکام و تلقّی مبانی شرعیّهٔ ایشان داشتند. و همیشه مرحوم آیة الله علاّمه طهرانی در طول حیات به عظمت و احترام از ایشان یاد می‌نمودند، و او را بَطَل میدان فقاهت و تحقیق قلمداد می‌نمودند.

---

[1] سوره النّمل (۲۷) آیات ۳۰ و ۳۱. ترجمه از محقّق:
«این نامه از طرف سلیمان است و مضمون آن این است که: به نام خداوند بخشنده و مهربان و اینکه بر من بزرگی ننموده و نزد من بیایید در حالی‌که مسلمان و فرمانبر باشید.»

پس از ارتحال مرحوم حلّی، علاّمه طهرانی مجلس ترحیمی در مسجد قائم منعقد نمودند؛ و بدین مناسبت اعلانی چاپ نموده، در طهران میان مساجد و شوارع و همچنین در روزنامه‌ها منتشر نمودند. اعلان به کلمهٔ مبارکهٔ بسم اللَه الرَّحمٰن الرَّحیم افتتاح شده بود. چند روز بعد به همین مناسبت مجلس ترحیمی در مسجد بازار طهران منعقد می‌شود، و مرحوم علاّمه طهرانی هم شرکت می‌کنند.

در جنب ایشان یکی از علمای معروف طهران ـ در حالی‌که قاری مشغول قرائت بود و او مشغول کشیدن قلیان! ـ رو به ایشان می‌کند و می‌گوید:

آقا چرا شما در اعلان مرحوم حاج شیخ حسین حلّی بسم الله نوشته‌اید؟ این خلاف شرع است!

ایشان می‌فرمایند:

نوشتن بسم الله خلاف شرع است؟!

آن شخص در جواب می‌گوید:

بله، خلاف شرع است! اسم خدا محترم است و نباید در نامه‌ها و اعلان‌ها نوشته شود!

ایشان می‌فرمایند:

احترام اسم پروردگار به انتشار و گسترش آن است، نه به کتمان و اخفا.

خلاصه بحث بالا می‌گیرد و اطرافیان متوجّه می‌شوند. از مرحوم علاّمه اصرار و از آن شخص انکار. تا اینکه او می‌گوید:

انتشار این اسم موجب هتک حرمت آن است، زیرا به دست هر کسی می‌افتد و چه بسا روی زمین بیفتد.

مرحوم علاّمه فرمودند:

باید اسم خدا را منتشر کرد، و هر کسی در قبال آن وظیفه‌ای دارد. اینکه ممکن است این اسم به دست غیر مسلمان بیفتد، دلیل بر منع از نشر آن

نمی‌شود. مگر پیامبر اکرم نامه‌ها را برای غیر مسلمانان از نصاری و یهود و زرتشتیان نمی‌فرستادند؟!

آن شخص گفت:

آنها به نامه‌ها احترام می‌گذاردند و موجب هتک نمی‌شدند.

مرحوم علاّمه فرمودند:

آیا پاره کردن نامهٔ رسول خدا به دست خسرو پرویز و زیر پا قرار دادن آن، هتک محسوب نمی‌شود؟

گفت:

آن قضیّهٔ واحده بوده است.

ایشان فرمودند:

حرمت مسأله به قضیّهٔ واحده و متعدّده ربطی ندارد. و آیا دل شما بیشتر برای حرمت اسم خدا و ذکر نام پروردگار می‌سوزد یا رسول خدا؟![1]

آنگاه او را مخاطب قرار داده و فرمودند:

سؤالی از شما دارم: اگر شما مشغول صحبت باشید و بالای منبر به وعظ و خطابه بپردازید و شخصی در پایین منبر مشغول کشیدن قلیان شود، آیا به شما بر نمی‌خورد؟

گفت: «چرا!»

آنگاه فرمودند:

الآن این قاری مشغول تلاوت قرآن است و شما مشغول کشیدن قلیان! آیا کلام خدا از کلام شما پست‌تر و نازل‌تر و بی‌ارج‌تر است که این‌گونه بی‌اعتنا به کلام الهی مشغول صحبت با این و آن بوده و به کشیدن قلیان و خُرخُر کردن اشتغال دارید؟! شما دیگر دم از اسلام و حرمت ذکر پروردگار نزنید! شما دیگر دایهٔ دلسوزتر از مادر نباشید! لازم نیست شما با این کیفیّت برای اسلام دل بسوزانید! اسلام دلسوز دارد، و چه و چه.

---

[1] رجوع شود به *ولایت فقیه*، ج ۳، ص ۲۵۵.

در این هنگام یکی از بستگان معمّم ایشان جلو می‌آید و به مرحوم علاّمه طهرانی می‌گوید:

آقا شما این را بدانید که در این مسأله هیچ‌کس جز آیة الله آقا سیّد احمد خوانساری با شما موافق نیست؛ لذا این‌قدر اصرار بر مسأله نفرمایید، فایده‌ای ندارد.

نظر مرحوم مطهّری دربارهٔ: «إنّما الحَیاةُ عَقیدَةٌ و جِهادٌ»

نظیر ممشای مرحوم علاّمه بر تحفّظ شاخصه‌های مکتب و جدا نمودن صحیح از سقیم، کلامی است از مرحوم آیة الله مطهّری ـ رحمة الله علیه ـ در یکی از منبرهایشان که فرموده بودند:

این کلام معروف: «إنَّما الحَیاةُ عَقیدَةٌ و جِهادٌ» را که به حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام نسبت می‌دهند، صحیح نیست؛ زیرا اگر منظور از «حیاة» حیات دنیوی باشد، که با محمول سازگاری ندارد؛ و اگر منظور حیات اخروی و حیات طیّبه و بالأخره حیات خداپسندانه باشد، لازمه‌اش دارا بودن عقیده‌ای درست و صحیح و واقعی و در مسیر وصول به کمالات و غایات انسانی است، نه هر عقیده و مرام و مکتبی، ولو مکاتیب الحادی و کمونیستی؛ و الاّ آنها هم دارای مرام و عقیده و اهدافی هستند، و چه بسا موجّه و به ظاهر عامّه پسند و جاذب؛ و «عقیدة» نکره است و دلالتی بر کیفیّت و نوع عقیده و مکتب خاصّی ندارد.

این کلام گفتاری است بسیار متین، و سخنی است به غایت استوار؛ زیرا آنچه که در اسلام مُمضی و پسندیده است، انطباق اعمال و کردار آدمی با موازین شرع و فرامین الهی و اعتقاد به مبدأ و معاد و بعث رسل و انزال کتب و حشر و نشر و عالم آخرت و سائر مبانی و اصول موضوعهٔ در شرع مبین است. در قرآن کریم همه جا عمل صالح را با ایمان به خدا و رسول، قرین نموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجۡرَ مَنۡ أَحۡسَنَ عَمَلًا﴾.[1]

و پر واضح است که صِرف اعتقاد به مکتبی غیر توحیدی ولو به ظاهر وجیه، ممضای شرع نخواهد بود؛ چنانچه بعضی به اشتباه این جملهٔ معروف خطیب مصری: «إن کانَ دینُ محمَّدٍ لا یَستَقیمُ إلّا بِقَتلی، فَیا سُیوفُ خُذینی!»[2] را به حضرت سیّدالشّهدا علیه‌السّلام نسبت می‌دهند. گرچه این کلام سخن نابجایی نیست، ولی انتساب او به امام علیه‌السّلام مسألهٔ دیگری است.

اهتمام علاّمه به رؤیت ماه در ترتّب آثار شرعی

یکی دیگر از مواردی که گهگاه موجب اختلاف و چه بسا حرف‌هایی در حول و حوش و اطراف ایشان می‌شد، اهتمام ایشان به رؤیت ماه در ترتّب آثار شرعی و احکام فقهی بود.

با توجّه به عدم حجّیّت شرعی قول منجّم و سندیّت آن، مرحوم علاّمه طهرانی تا وقتی که ماه را رؤیت نمی‌نمودند، یا علم به رؤیت حاصل نمی‌شد، و یا دلیل شرعی متقن اقامه نمی‌گردید، حکم به دخول ماه رمضان و ترتّب آثار و احکام و اعمال مأثوره در ماه مبارک، و همچنین دخول ماه شوّال و افطار آن را نمی‌نمودند؛ و چه بسا سال‌ها که اعمال یومیّهٔ ماه مبارک را دیرتر از سائر مساجد و محافل انجام داده و بدان امر می‌نمودند، حتّی شب‌های قدر را دیرتر از بقیّهٔ محافل برگزار می‌نمودند. و

---

[1] سوره الکهف (۱۸) آیه ۳۰. ترجمه از *امام شناسی*، ج ۹، ص ٤٧٣:
«تحقیقاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته و نیکو بجای می‌آورند، البته ما پاداش و مزد کسی را که کار شایسته و نیکو بجای آورد، ضایع نخواهیم نمود.»

[2] *مستدرکات أعیان الشیعة*، ج ۳، ص ۱۹۰:
«شیخ محسن أبی الحبّ خثعمی از فحول شعرای عصر خود و از مبرّزترین خطبا در اواخر قرن چهاردهم هجری می‌باشد، که دیوانی از ایشان به جای مانده به نام *الحائریّات* و بیت بالا در یکی از قصائد مشهور اوست.»

این امر موجب اعتراض بسیاری از آقایان و ائمّهٔ جماعات شده، این عمل را منافی با وحدت و جمعیّت و حفظ حدود و ثغور روحانیّت می‌پنداشتند. ولی این مسائل هیچ‌گاه بر اراده و اهتمام ایشان در عمل به مبانی و انجام احکام مستنبطهٔ فقهیّه، تأثیر نگذارده و همچنان به این مرام و مشی خود ادامه می‌دادند.

استقامت و پایداری ایشان بر اصول موضوعه، نه تنها در اواخر اقامت در طهران بود، بلکه از همان ابتدای مهاجرت به طهران و اقامهٔ نماز جماعت در مسجد قائم، این منهج و طریق را نصب العین خود قرار داده بودند؛ و از این مسیر ابداً و به هیچ‌وجه تخطّی ننمودند.

در همان اوان سکونت در طهران و در زمان حیات مرحوم آیة الله العظمی بروجردی ـ رحمة الله علیه ـ در یکی از سال‌ها، ماه شوّال بر اساس تقویم، رؤیت نگردید. مرحوم والد ـ قدّس سرّه ـ طبق مبانی شرع بنا را بر بقاء ماه مبارک رمضان گذاردند و خود نیز به مسجد برای اداء نماز عید نرفتند. در آن موقع شنیده شد که یکی از آقایان معاریف و علمای برجستهٔ طهران در حضور دیگران در آن روز چیزی خورده است؛ و این امر موجب شد که تمام مساجد طهران در شرائط و موقعیّت افطار قرار گیرند. در این باره به مرحوم علاّمه طهرانی نیز مراجعه شد و از ایشان جهت اعلام دخول ماه شوّال، استجازه نمودند. ایشان به شدّت مسأله را نفی، و حکم به بقاء ماه رمضان دادند! و هرچه از اطراف برای تعدیل ایشان اقدام شد، ابداً قبول ننمودند.

از آن طرف مرحوم آیة الله العظمی بروجردی ـ رضوان الله علیه ـ که هنوز رؤیت ماه شوّال بر ایشان ثابت نشده بود و حکم به دخول ماه شوّال ننموده بودند نیز تحت فشار اطرافیان قرار گرفته و مرتّباً از طهران تلگرافِ حکمِ به دخول ماه شوّال می‌رسید و ایشان قبول نمی‌فرمودند. و این قضیّه تا حدود ساعت ۵ بعدازظهر ادامه یافت. در این وقت به آقای بروجردی اطّلاع دادند که اگر شما حکم به دخول ماه شوّال و افطار ننمایید، با توجّه به عمل آن شخصِ عالم و اشاعهٔ فعل او در محافل و

مساجد، دیگر آبرویی برای اسلام نمی‌ماند، و مرحوم آیة الله بروجردی مضطرّاً حکم به دخول ماه شوّال نمودند؛ و چون علاّمه طهرانی حکم مجتهد را نافذ و واجب‌الإتّباع می‌دانستند، ایشان نیز حکم به افطار و اقامهٔ نماز عید فطر نمودند.[1]

به طور کلّی مرحوم علاّمه طهرانی اساس تاریخ و مواقع خود را تنها بر تاریخ قمری قرار داده بودند؛ آن هم تاریخی که شروع و انتهایش بر اساس رؤیت باشد. و این مسأله را در طول اقامت در طهران بارها مطرح می‌نمودند، و ابداً برای تقویم اعتبار و اعتنایی قائل نمی‌شدند.[2]

هنگام مراجعت مرحوم آیة الله شهید حاج شیخ مرتضی مطهّری ـ رحمة الله علیه ـ از پاریس و ملاقات با رهبر انقلاب اسلامی ایران، حضرت آیة الله خمینی ـ تغمّده الله برحمته ـ روزی مرحوم مطهّری به منزل علاّمه طهرانی می‌روند و گزارشی از مطالب مطرح شده با رهبر انقلاب را ارائه می‌دهند. علاّمه طهرانی به ایشان می‌فرمایند:

حضرت آیة الله خمینی در اعلامیّه‌های صادره از ایشان، از تاریخ قمری استفاده می‌نمودند؛ ولی اخیراً تاریخ شمسی را نیز ضمیمه می‌نمایند. این چه صورت دارد؟

مرحوم مطهّری به ایشان می‌گویند:

آقا، من به ایشان پیشنهاد کردم که تاریخ شمسی را نیز ضمیمه بفرمایید.

در این وقت علاّمه طهرانی به مرحوم مطهّری می‌فرماید:

شما به چه ملاک شرعی یک همچنین مطلبی را مطرح نمودید؟!

مرحوم مطهّری مدّتی سر خود را به زیر می‌اندازند و آنگاه می‌گویند:

بله، مطلب همین است. من اشتباه کردم!

---

[1] رجوع شود به *ولایت فقیه*، ج ٤، ص ١٧٢.

[2] رجوع شود به *رسالة حول رؤیة الهلال*؛ *رسالهٔ نوین*؛ *امام شناسی*، ج ٦، ص ١٦٨؛ *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ١٣١.

شخصیّت سیاسی، و طرح ایجاد حکومت اسلامی

تلاش مرحوم علاّمه در روشن نمودن اذهان نسبت به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی

یکی از مسائلی که همواره ذهن و فکر علاّمه طهرانی را به خود مشغول نموده بود و دائماً در جلسات با علما و صحبت‌های عمومی و خصوصی آن را مطرح می‌نمودند، مسألهٔ تشکیل حکومت اسلامی بود.[1] ایشان از همان اوان اقامت در نجف، این مطلب را در سطح جامعهٔ علمی نجف مطرح نمودند. و در بحث نماز جمعهٔ مرحوم آیة الله شاهرودی به شدّت و حِدّت هرچه بیشتر از تشکیل این فریضهٔ الهی سخن به میان آوردند، و وجوب انعقاد صلاة جمعه را در زمان غیبت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف در چارچوب و ظرف حکومت اسلامی مطرح نمودند.[2] و رساله‌ای مبیّن و مستدلّ در این زمینه به قلم تحریر در آوردند و به تقریظ مرحوم آیة الله العظمی حاج آغا بزرگ طهرانی ـ رحمة الله علیه ـ مزیّن نمودند، که فعلاً در کتابخانهٔ ایشان موجود می‌باشد.[3]

ایشان می‌فرمودند:

من از هنگام مراجعت به ایران تمام اهتمام و سعی و کوشش خود را جهت تربیت نفوس مستعدّه و هدایت افراد به سمت بینش و نگرش و تنقیح مبانی حکومت اسلامی به کار بردم.[4]

در خطابه‌ها و مواعظ و جلسات شب‌های سه‌شنبه در مسجد قائم، و کذلک جلسات سیّار جمعه، تمام بحث و سخن بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و زدودن جرثومه‌های کفر و نفاق از مملکت اسلام و تشیّع بود. سازمان امنیّت کشور به شدّت این جلسات و سخنرانی‌ها را تحت نظر داشت.[5] وعّاظی که برای ایّام سوگواری انتخاب می‌شدند، کاملاً حساب شده و مبرّز بودند. در مناسبت‌های مختلف، خود ایشان ادارهٔ مجلس را به عهده می‌گرفتند. در اعلانات و کارت‌های تبریک به مناسبت‌های مختلف، تماماً سخن از این مقوله به میان می‌آمد.

در عید نیمهٔ شعبان یکی از سنوات، به مناسبت میلاد حضرت بقیةالله الأعظم أرواحنا فداه کارت تبریک و اعلان عمومی را با جملات و عبارات متبرّکهٔ دعای افتتاح مزیّن نمودند: "اللهُمَّ إنّا نَرغَبُ إلَیکَ فی

---

[1] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۱، ص ۱۰ الی ۱۶؛ *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۱۲؛ *ولایت فقیه*، ج ۲، ص ۱۹۳؛ *وظیفهٔ فرد مسلمان*؛ *صلاة الجمعة رسالة فقهیّة فی وجوب صلاة الجمعة عینًا و تعیینًا*، ص ۲۱ الی ۲۴؛ *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۱۸.

[2] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۹، ص ۲۰۴؛ *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۶۱؛ *صلاة الجمعة*.

[3] رجوع شود به صفحه ۱۵۸.

[4] رجوع شود به *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۳۳.

[5] رجوع شود به *همان مصدر*، ص ۱۸.

دَولَةٍ کَریمَةٍ ... .»[1]و[2]

در آن روزها مهندس مهدی بازرگان در جلسه‌ای اظهار داشت:

در دورانی که تمام صداها به خاموشی گراییده و تمام حرکات رو به سکون و توقّف نهاده بود، فقط و فقط یک صدا برخاست و آن صدا از مسجد قائم بود.[3]

ایشان معتقد بودند که:

از اِقدام سیاسی بدون تحوّل فرهنگی در اذهان خَمود و بی‌خبر امّت اسلامی،

---

[1] *الکافی*، ج ۳، ص ٤٢٤؛ *الإقبال*، ص ٦٠.

[2] رجوع شود به *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۳۵؛ *صلاة الجمعة*، ص ۲۱.

[3] رجوع شود به *صلاة الجمعة*، ص ۲۲.

طرفی بسته نخواهد شد. و از طرفی هیچ محدودیّتی را در ظروف مختلفه، و هیچ تقیّدی را در این تحوّل عظیم، برنمی‌تابیدند.[1]

مکتب اسلام مکتبی منطبق بر فطرت، و مربّی و شکوفا کنندهٔ استعدادها و ذخائر فطری، و موصل به اهداف و غایات کمالی آن است؛ و هر کس در هر شرایطی از این نعمت عظمای الهی برخوردار است، و این نعمت اختصاص به گروهی دون دیگری ندارد؛ لذا ایشان بر خلاف اعتقاد عدّه‌ای، دامنهٔ تبلیغ و دعوت به حکومت حقّهٔ الهی را منحصر در قشری خاصّ و شرائطی استثنایی نمی‌دیدند.

ایشان معتقد بودند:

لوادار و پرچم‌دار مکتب اسلام، صاحب مقام ولایت عظمای الهیّه، حضرت بقیةالله حجّة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه می‌باشد، و باقی افراد ـ اعمّ از جاهل و عالم، زن و مرد، ملتزم و غیر ملتزم، سیاسی و غیره ـ تمامی در تحت رعایت و عنایت آن بزرگوار و بر یک نسق و استواء واحد قرار دارند، و کسی را یارای ادّعای زعامت و کدخدا منشی و انحصار ولایت در وجود خود نیست. همهٔ افراد، عیال صاحب ولایت کلّیّه، و او پدر و صاحب اختیار همه و از خود انسان به انسان نزدیک‌تر است و بس!

و لهذا با این نگرش، باب مذاکره و تبیین مواضع حقّهٔ اسلامی و انسانی را برای جمیع افراد ملّت ایران ـ اعمّ از شاه و دولت، صالح و طالح، عالم و غیره، محجّبه و مکشّفه، حتّی افراد معلوم‌الحال ـ باز می‌دانستند؛ و دعوت به توحید و تحقیق و تحقّق حکومت حقّه را حقّ طبیعی و اوّلی جمیع افراد جامعه می‌دیدند؛ حتّی برای غیر ملتزمین به اسلام و سردمداران دول خارجه، حقّ حیات و زندگی سرمدی و سعادت ابدی قائل بودند، و می‌فرمودند:

مگر آنها بشر نیستند و از مواهب فطری و استعدادهای بالقوّه که در وجود

---

[1] رجوع شود به *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۹۳ الی ۱۰۵.

ما هست بی‌نصیبند؟! و مگر پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برای همین مشرکین مبعوث نگشته است؟! چرا ما باید با وجهه و نمادی غیر اسلامی و غیر انسانی با آنان برخورد نماییم، که این برخورد در حوزهٔ اندیشه و تفکّر و مبانی فطری آنان جایی نداشته باشد، و روزنهٔ شکوفایی حقایق خفته در کمون آنان را مسدود نماییم، و نهال مستعدّ قِوام و باروَری استعدادهای بالقوّه را بخشکانیم؟![1]

ارتباط با رهبر فقید انقلاب و مشارکت در نهضت مقدّس

بر این اساس با بسیاری از علما و شخصیّت‌های مختلفه در راستای اجرای منویّات طلایی خویش مذاکره و ارتباط برقرار نمودند، که از جمله: رهبر فقید انقلاب، حضرت آیة الله خمینی ـ رحمة الله علیه ـ بود؛ و ایشان را تشویق و ترغیب به قبول زعامت و حمل لواء و پرچم این نهضت مقدّس و جریان عظیم کردند، و قول همکاری و مساعدت را در صورت استمرار تشریک مساعی و مشاوره و تبادل انظار و افکار دادند.

مع‌الأسف در تاریخ انقلاب ذکری از علاّمه طهرانی به میان نیامده است

مع‌الأسف پس از واقعهٔ سنهٔ چهل و دو و دستگیری حضرت آیة الله خمینی و آزادی ایشان از زندان، به عللی این مشاوره و تبادل فکری که شرط اساسی همکاری و همگامی علاّمه طهرانی با رهبر انقلاب بود، استمرار نیافت و علاّمه طهرانی بالکلّ از جریانات و مسائل انقلاب منعزل شده و کناره‌گیری نمودند. جای تأسّف اینکه در تمامی نوشتجات تاریخی انقلاب اسلامی ایران و کتب مدوّنه از مؤلّفین محترم، سخنی از یک چنین شخصیّتی که نقش کلیدی و محوری را در تکوّن انقلاب اسلامی ایران داشت، به میان نیامده و یا به نحوی سطحی و بسیط از آن عبور شده است،

---

[1] رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۸۳.

به طوری که عموم افراد ملّت ایران و سایر ممالک خارجه از این موضوع کمترین اطّلاعی ندارند.[1]

ناگفته نماند که در این راستا، چه بسا با کارشکنی‌ها و ابراز و اظهار و اقدام غیر مسئولانهٔ بسیاری از ائمّهٔ جماعات و روحانیّون مواجه شدند که نفَس را از ایشان می‌گرفتند و خستگی راه را بر جانشان می‌نشاندند. می‌فرمودند:

من در ابتدای کار این‌طور فکر می‌کردم: از آنجا که مسیر، مسیر تحقّق عدالت و احیاء فرائض و سنن الهی و قیام به امر پروردگار و به طور کلّی از هر جهت عین رضای الهی است، علما و روحانیّون قطعاً پیشاپیش صفوف فشردهٔ ملّت گام‌های مؤثّری برخواهند داشت، و ثِقل این بار گران را بر دوش ما تخفیف خواهند داد.

ولی نمی‌دانستم که در آتیه با چه افرادی روبرو خواهم شد؛ افرادی که همّ و غمّ آنها فقط و فقط توغُّل در کثرات و هواهای نفسانی است و تنها چیزی که در مخیّلهٔ آنان جایی ندارد، قیام به فرائض و مرضای الهی است.[2]

و مع ذلک کلّه، علاّمه طهرانی با تمامی توان و نهایت جدّیّت برای تحقیق آرمان الهی خویش پیش رفت تا آنجا که در مجلس تحلیف که بین ایشان و مرحوم آیة الله میلانی ـ رحمة الله علیه ـ و مرحوم سرلشکر ولیّ الله قرنی در مشهد مقدّس واقع شد، هر سه نفر قسم خوردند که تا پای جان از هیچ کوششی برای تحقّق این هدف مقدّس، کوتاهی نورزند.

حضرت آیة الله حاج شیخ صدرالدین حائری شیرازی ـ رحمة الله علیه ـ می‌فرمودند:

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون ارتباط مرحوم علاّمه طهرانی با رهبر فقید انقلاب رجوع شود به *صلاة الجمعة*، ص ۲۳ و ۲٤؛ *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۵۱؛ *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۱۹؛ ج ۲، ص ٤٦؛ *رساله صراط الحق* (سخنرانی مرحوم سیّد محمّد هاشم دستغیب، علیه الرحمة)، ص ۵۷؛ *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران*، ص ۷٤۲. (محقّق)

[2] رجوع شود به *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۵۵ و ٦۰ الی ٦۳.

در زمان شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران (سنهٔ ۱۳٤۲ شمسی) به جهت کثرت گروه‌های منحرفه و ترس از رخنهٔ اجانب در صفوف ملّت مسلمان ایران، حضرت آیة الله خمینی ـ رحمة الله علیه ـ حاج سیّد محمّد حسین [علاّمه طهرانی] را مسئول حفظ و حراست از این حرکت نمودند. به طوری که تمام افرادی که می‌بایست وارد این نهضت و قیام مقدّس شوند ـ چه عالم و چه عامی ـ می‌بایست از طریق ایشان وارد شوند و مورد سنجش شخصیّت ایشان قرار گرفته و از این صافی عبور نمایند، تا انقلاب اسلامی دچار حوادث غیر مترقّبه و مصائب و آفات قُطّاع طریق نگردد.

و می‌فرمودند:

علاّمه طهرانی حکم حَجَر اساسی این انقلاب را دارد؛ و متأسّفانه اینها مطالبی است که کسی از آن اطّلاع ندارد.

مرحوم علاّمه، انقلاب اسلامی را موهبتی الهی برای ملّت شیعه می‌دانستند

مرحوم علاّمه طهرانی، انقلاب اسلامی ایران را یک موهبت الهی برای ملّت شیعهٔ اثنی‌عشری ایران می‌دانستند، و می‌فرمودند:

مردم باید قدر این هدیّهٔ الهی را بدانند و خوب از آن پذیرایی کنند. نکات مثبت را تأیید، و در صدد رفع نکات منفی و اصلاح آن برآیند.[1]

خود ایشان در بسیاری از راهپیمایی‌ها شرکت می‌نمودند. در تمامی رأی‌گیری‌ها، چه زمانی که در طهران بودند و چه بعد از تشرّف به آستان مقدّس رضوی شرکت داشتند. در رفراندوم تشکیل جمهوری اسلامی ایران، شخصاً از طلیعهٔ صبح تا اواخر شب در مسجد قائم حضور داشته و بر مسائل رأی‌گیری نظارت داشتند. هنگامی که رأی خود را به صندوق می‌انداختند، فرمودند:

نظام شاهنشاهی برای ابد در خاک دفن شد![2]

جای بسی دقّت و تأمّل است: هنگامی که محمّد رضا شاه پهلوی از ایران به مصر فرار نمود، مسائل جاری در کشور و التهابات حاکم بر نظام سیاسی و نگرانی‌های ناشی از دسائس دول کفر، اکثریّت مردم ایران و قاطبهٔ دست‌اندرکاران جریانات انقلاب را پریشان ساخته بود. احتمال جدّی کودتا و قتل عامّ مردم بی‌دفاع و از بین بردن کیان اسلام، و به طور کلّی اتّحاد جمیع دول الحادی و ستم پیشه علیه ملّت مظلوم ایران، اذهان لواداران نهضت اسلامی ایران و انقلاب را به کلّی پریشان و درهم ریخته بود. روزی یکی از رفقای ایشان با حالتی پریشان و مضطرب با ایشان ملاقات می‌کند، و از تحقّق قریب‌الوقوع کودتای آمریکایی و قتل عامّ مردم و بازگشت شاه منفور، اظهار ناراحتی و بی‌تابی می‌نماید. ایشان با لحنی قاطع و پاسخی کوبنده می‌فرمایند:

---

[1] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱۷۱؛ *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۲۱۳؛ *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۱۱٦.

[2] *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۹۸.

آقا این را بدانید که دیگر شاه به ایران برنخواهد گشت، و هیچ مسأله‌ای اتّفاق نخواهد افتاد!

می‌فرمودند:

ما باید خون شهدای مظلوممان را پاس بداریم، و با چنگ و دندان آن را حفظ نموده و در حراست و قوام آن کوتاهی نورزیم.

رعایت قوانین حکومتی را واجب و لازم، و مخالفت با آن را شرعاً حرام می‌دانستند. رعایت مقرّرات راهنمایی را چون از ناحیهٔ ولایی مقام فقاهت سرچشمه و نشأت گرفته است، واجب می‌دانستند.[1]

می‌فرمودند:

در پرداخت وجوه آب و برق و غیره تأخیر نیندازید، و صندوق مملکت اسلام را همیشه پر و غنی نگه‌دارید.

ایشان شرکت در نماز جمعه را قویّاً توصیه می‌نمودند و اطاعت از حاکم مسلمین

[1] *همان مصدر*، ص ۱۰۸.

را در صورت عدم تعارض با اصل مسلّم و معلوم‌البنیان، واجب می‌شمردند؛ و در غیر این‌صورت، رعایت احتیاط و عدم معارضهٔ با حاکم را طریق صواب می‌دانستند.

ایشان از بدو تشکیل نماز جمعه تا زمانی که در طهران بودند، در آن شرکت می‌نمودند؛ و هنگام تشرّف به ارض اقدس نیز تا هنگامی که اطبّا ایشان را از رفتن به آن منع ننموده بودند، شرکت می‌کردند.

گاهی به ایشان می‌گفتند:

آقا در نماز جمعه شما را وارسی می‌کنند و این هتک احترام است!

می‌فرمودند:

شرکت در نماز جمعه واجب است، و این امور موجب رفع ید از وجوب نخواهد بود. وانگهی اگر قصد انسان قربت، و وجههٔ انسان رو به سوی مرضای الهی باشد، دیگر این امور چه اشکالی به وجود می‌آورد!

زیبنده بودن قرائت کلمات توحیدی رسول خدا در طلیعهٔ حکومت اسلامی

روزی ایشان فرمودند:

دوران سلطنت پهلوی در واقع دوران کفر، و حکومت آن فی‌الواقع حکومت کفر بود. انقلاب اسلامی حکومت توحید و عدل و ولایت و اسلام و تشیّع است؛ حکومتی که پرچم لا إلَهَ إلّا الله را برمی‌افرازد و بت‌های تراشیدهٔ کفر و الحاد شرق و غرب را از میان برمی‌دارد؛ وجههٔ مردم را از توجّه به شرق و غرب ملحد و کافر به طرف رضوان الهی و مراتب عالیهٔ توحیدی برمی‌گرداند. بنابراین چه زیبنده و مناسب بود هنگامی که حکومت پهلوی ساقط شد و طلیعهٔ حکومت اسلام ظاهر گشت و رادیو به دست ملّت مسلمان ایران افتاد، به جای سرود و آهنگ و غیره، کلمات توحیدی رسول خدا را در هنگامی که مکّه را فتح نمودند و امیرالمؤمنین علیه السّلام بت‌ها را از بالای بام کعبه به زیر می‌انداخت، از رادیوی جمهوری اسلامی ایران قرائت کنند:

«لا إلَهَ إلّا اللهُ إلهًا واحِدًا و نَحنُ لَهُ مُسلِمونَ، لا إلَهَ إلّا اللهُ و لا نَعبُدُ إلّا إیّاهُ، مُخلِصینَ لَهُ الدّینَ و لَو کَرِهَ المُشرِکونَ، لا إلَهَ إلّا اللهُ رَبُّنا و رَبُّ آبائِنا الأوَّلینَ،

لا إلَهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ وَحدَهُ وَحدَهُ، صَدَقَ عَبدَهُ، و أنجَزَ وَعدَهُ، و نَصَرَ عَبدَهُ، و أعَزَّ جُندَهُ، و هَزَمَ الأحزابَ وَحدَهُ، فَلَهُ المُلكُ و لَهُ الحَمدُ، يُحيِي و يُميتُ و يُميتُ و يُحيِي، و هُوَ حَيٌّ لا يَموتُ، بِيَدِهِ الخَيرُ و هُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ.»[1]

آری، این‌چنین بود نظر و اعتقاد ایشان نسبت به حکومت اسلام و انقلاب اسلامی ایران.

علاّمه طهرانی به مدّت بیست و دو سال در طهران به ارشاد و افاضه و تربیت مستعدّین و دل‌سوختگان و بسیاری از طلاّب و محصّلین علوم دینی بر اساس منهاج و ممشای مکتب امام صادق علیه السّلام و متّخَذ از حقایق و مبانی عرش‌بنیان علوم اهل بیت عصمت و طهارت پرداختند؛ تا اینکه پس از انقلاب اسلامی ایران خداوند متعال توفیق عتبه‌بوسی آستان ملکوتی حضرت ثامن‌الحجج، علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام را عنایت فرمود و به قصد توطّن دائمی و اقامت مستمرّ به دیار محبوب هجرت نمودند.

---

[1] *بحارالأنوار*، ج ۸۳، ص ۴۳؛ این روایت را در تعقیبات نماز آورده، و در ص ۲۲ از مفضّل بن عمر روایت می‌کند که:

«قالَ: قُلتُ لأبی عَبدِاللهِ علیه‌السّلام: لأیِّ عِلَّةٍ يُكَبِّرُ المُصَلّی بَعدَ التَّسليمِ ثَلاثَةً يَرفَعُ بِها يَدَيهِ؟

فَقالَ: "لأنَّ النَّبیَّ صَلَّی اللهُ عَلَيهِ و آلِهِ لَمّا فَتَحَ مَكَّةَ صَلَّی بِأصحابِهِ الظُّهرَ عِندَ الحَجَرِ الأسوَدِ، فَلَمّا سَلَّمَ رَفَعَ يَدَيهِ و كَبَّرَ ثَلاثًا و قالَ: لا إلَهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ وَحدَهُ وَحدَه، أنجَزَ وَعدَهُ، و نَصَرَ عَبدَهُ، و أعَزَّ جُندَهُ، و غَلَبَ الأحزابَ وَحدَهُ، فَلَهُ المُلكُ و لَهُ الحَمدُ، يُحْيِی و يُميتُ، و هُوَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ..."»

هجرت به مشهد مقدّس و شروع به تألیفات

انگیزه و هدف مرحوم علاّمه از تدوین دورهٔ علوم و معارف اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، علاّمه طهرانی تمامی سعی و توان خود را در تثبیت و تقویت و گسترش هرچه بهتر و بیشتر مبانی آن به کار برد. وی بارها می‌فرمود:

ما دیدیم این مردم خون دادند و شهیدانی بس گران‌قدر در این راستا به آستان حضرت معبود تقدیم داشتند، و از جان و مال و تمام حیثیّات خود برای اسلام گذشتند تا این حرکت عظیم و هدف عالی را به ثمر رسانند. آخر ما نباید قدمی برای اینها برداریم و این ملّت از جان گذشته را با فرهنگ اصیل اسلام آشنا کنیم؟! و آیا ما نباید به وظیفهٔ خطیر و حیاتی احیاء سنن اسلامی و فرهنگ واقعی و حقیقی اسلام، که طیّ سالیان سال توسّط حکومت مستبد و جائر پهلوی به دست فراموشی سپرده شده بود، عمل کنیم؟!

روزی خطاب به یکی از ارحام خود فرموده بودند:

پس از انقلاب ما دیدیم مردم از مبانی اسلام اطّلاع چندانی ندارند؛ فلهذا بر حسب وظیفهٔ شرعی، خود را مکلّف دیدم که در آستان حضرت علیّ بن موسی الرضا علیهما السّلام به این امر فوق‌العاده مهم قیام نمایم و دَینم را به ملّت اسلام ادا نمایم.

لذا با هجرت به مشهد و عتبه بوسی آستان عرش‌بنیان قدس رضوی صلوات

الله و سلامه علیه، شروع به تألیف دورهٔ «علوم و معارف اسلام» نمودند؛[1] و فقط خدا می‌داند چه اهتمام و سعی بلیغی در این راه مصروف داشتند.[2]

---

[1] ۱ جهت اطّلاع بیشتر بر سیر تألیف و تدوین دورهٔ «علوم و معارف اسلام» رجوع شود به *الله شناسی*، ج ۱، ص ۹ الی ۲۲.

[2] ۲ نرم افزار *کیمیای سعادت*، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۷۰:

تبیین اهداف مقدّس و دیدگاه متعالی حضرت علاّمه طهرانی در تألیف کتب

«علّت هجرت مرحوم علاّمه به مشهد مقدّس، پیروی از دستور استادشان، حضرت حدّاد ـ رضوان الله علیهما ـ بود که فرمودند:

دیگر ماندن شما در طهران به صلاح نیست، و باید به مشهد بروید و برای بعد از خودتان به تألیف کتب بپردازید.

باید چشم‌هایمان را باز کنیم و ببینیم که مکتب عرفان تا کجا پیش رفته است و به فکر چه کسانی است؟! تنها به فکر این نیست که شاگردش کامل شده و دیگر مسیر را سپری نموده و اسفار اربعه را طیّ کرده و به مقام فناء فی الله رسیده و بقاء بالله پیدا نموده است؛ خیر، عارف و ولیّ خدا به واسطهٔ دید الهی به اقصی نقاط دنیا تا روز قیامت نگاه می‌کند.

یک روز مرحوم علاّمه پس از زیارت امام رضا علیه السّلام در راه برگشت به منزل، به بنده فرمودند:

فلانی، ما سفره‌ای پهن کرده‌ایم که همهٔ ملل و اقوام را از تمام دنیا بر سر این سفره جمع کنیم! تو خیال نکن که این کتاب‌ها را فقط برای این چند نفر از دوستان و رفقای خود نوشته‌ایم؛ بلکه برای آن پیرزن مسیحی در اقصی نقاط دنیا که یک روزی این کتاب ما به دست او خواهد رسید و او را منقلب کرده و دلش را به نور ایمان منوّر می‌نماید، و مسلمان و شیعهٔ علی بن ابی‌طالب خواهد شد، نیز نوشته‌ایم.

عرفان این است! چه کسی گفته که عارف کناره گیری می‌کند و اهل اجتماع نیست و به دنبال کار خودش می‌رود و به کسی کار ندارد؟! چه کسی گفته که اینها به مسائل اجتماعی کار ندارند؟! این لاطائلات چیست؟!

شما کدام یک از مدّعیان ترویج دین و مکتب پیغمبر را سراغ دارید که بلافاصله پس از اینکه از بیمارستان به منزل می‌آید و در رختخواب خوابیده، کتابش را بلند کرده و شروع به نوشتن می‌نماید؟! این اهتمام برای چیست؟ برای این است که آنچه را او می‌بیند و ادراک می‌کند، ما فوق تصوّر و تخیّل ماست.

ما این‌طور نیستیم! هر وقت سر حال بودیم، قلم برمی‌داریم و شروع به نوشتن می‌کنیم، و

بعد از دو خط نوشتن خسته می‌شویم و دو ساعت دیگر دوباره ادامه می‌دهیم.

امّا آن بزرگان همان اهتمام و همتّی را دارند که زعمای دین در وجود خود احساس می‌کردند. آن احساس را ما ادراک نمی‌کنیم مگر اینکه خود ما به آن مسأله نزدیک بشویم و آن حقیقت و نورانیّت در دل ما بیاید!

یک روز مرحوم علاّمه طهرانی به شخصی به طور خصوصی و سرّی گفته بودند:

من در ضمیر و سویدای خودم وقتی که با خدا هستم و با او مناجات می‌کنم، این حال را دارم و از خدا و از امام زمان خواسته‌ام که برای آنچه را در مقام بیانش هستم و در کتاب‌هایم می‌نویسم و در صحبت‌هایم دارم، بجای اینکه آن مقامات بالا و فناء و بقاء و هرچه که بزرگان و عرفا مطرح می‌کنند، به من بدهی، دین خودت را که برای مردم آورده‌ای تأیید کن.

ایشان به دور از طمع در حُطام دنیوی و چشم‌داشت از هر دنیّه و خِسّتی، آثار حیات بخش خود را منتشر نمودند؛ در حالی‌که به انواع ابتلائات و امراض: انسداد مجرای صفرا و عمل جرّاحی، پارگی پردهٔ شبکیّهٔ چشم، عمل آب مروارید، دیسک شدید کمر، فشار خون، رماتیسم مفصلی، سکتهٔ قلبی و غیره دچار بودند.

روزی یکی از اطبّا به ایشان گفت:

قدری از کار خود کم کنید و به استراحت و تفریح بپردازید.

ایشان فرمودند:

ما وقت زیادی برای ماندن نداریم و کار زیادی در پیش داریم. من حاضرم تمام اعضاء و جوارحم را از دست بدهم، ولی یک خطّ از این نوشتجات کم نگردد.

روزی می‌فرمودند:

برای یک رجل الهی بالاترین هدف و بالاترین مقصد این است که به رضای الهی برسد. آن مقامات را برای خودش کسب کند، آن استعدادها را برای خود به فعلیّت در بیاورد، آن جهالت‌ها را برای خود تبدیل به علم کند؛ و در مجموع، او را از یک فرد عادی تبدیل به یک فرد مافوق بشر کند! اینها همه از اهداف الهی و روحانی است. همهٔ برای اینها به وجود آمده‌ایم.

امّا مرحوم علاّمه در افق بالاتری است، او می‌گوید: خدایا آن جنبهٔ عطوفت و رحیمیّت و محبّت نسبت به ارشاد و هدایت مردم، و آنچه را که بزرگان از انبیاء و اولیاء زحمت کشیده و برای آن به تمام سختی‌ها افتاده‌اند، به منصّهٔ ظهور برسان!

ائمّه در زندان و حبس و تبعید و شکنجه و زیر شلاّق‌ها و... در چه وضعیّتی بودند! امام سجّاد علیه السّلام را از کربلا تا شام بنابر نقل تواریخ حداقل سی تا چهل روز در غُل و زنجیر از این طرف به آن طرف و از کوه و صحرا عبور می‌دادند. حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام در زندان سندی بن شاهک، فقط در زندان که نبودند، در زیر شلاّق و شکنجه بودند. امام حسن و امام حسین علیهما السّلام در مشقّت‌ها و آوارگی‌ها و... در چه وضعیّتی بودند! این مسائلی را که برای ائمّه به وجود آمده است یک حالتی را در مرحوم پدر ما به وجود آورده بود که می‌گفتند:

خدایا اگر شده این مقامات را به من نده، ولی زحماتی را که این بزرگان کشیده‌اند، به منصّهٔ ظهور برسان!

این قضیّه نهایت فداکاری و از خود گذشتگی یک رادمرد الهی را در مقام ایثار می‌رساند؛ یعنی دیگر از این بالاتر نمی‌شود. من که نمی‌توانم تصوّر کنم؛ یعنی برای من یک هم‌چنین حالتی پیش نیامده است؛ امّا به نحو اجمال و ابهام می‌توانیم این مسأله را تصوّر کنیم که: شخص حتّی از بهشت و

رضوان الهی و مصاحبت با ائمّه هم حاضر است بگذرد، امّا زحمات ائمّه از بین نرود.

اگر امام زمان علیه السّلام بیاید به ما بگوید که: "اگر این عمل را انجام بدهی، نه سعادت دنیا به تو می‌دهم و نه سعادت آخرت، پاداشش مصاحبت با من هم نیست؛ ولی این عمل مورد رضایت من است" ما انجام نمی‌دهیم، امّا مرحوم علاّمه انجام می‌دادند.

لذا اصلاً می‌گویم قابل تصوّر نیست که شخص باید به چه مرتبه‌ای از ایثار و از خود گذشتگی برسد تا بتواند همچنین مطلبی را بگوید.»

من به اندازهٔ چهار برابر عمرم از بدنم کار کشیدم.[1]

و در عین حال، با تمامی این امور از اشتغال به تألیف و تنظیم امور گرفته تا تربیت سالکان راه خدا و راهیان سبل سلام و حلّ مشاکل ارادتمندان و دوستان راه خدا، به هیچ‌وجه از آن نظم دقیق و تنسیق امور بر وجه اتمّ، و تربیت اطفال و نوادگان تخطّی ننمودند. و با وجود استغراق جمیع اوقات به امور عامّه، روزی حدّاقل دو

[1] جهت اطّلاع بیشتر بر اهتمام بی‌اندازهٔ علاّمه طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ در تألیف دورهٔ «علوم و معارف اسلام» و بیان علّت آن توسّط آن مرحوم، رجوع شود به نرم افزار *کیمیای سعادت*، شرح حدیث عنوان بصری، جلسهٔ ۱ و ۱۲۹؛ شرح دعای ابوحمزهٔ ثمالی، سال ۱٤۲٦ هـ. ق، جلسه ۱۳؛ سال ۱٤۳۰، جلسه ۵.

ساعت به اوراد و اذکار و ختوم معهوده می‌پرداختند؛ و این سوای تهجّد و بیداری ایشان از نیمه‌های شب تا طلوع آفتاب بود.[1]

معرّفی اجمالی تألیفات علاّمه طهرانی

دوران اقامت ایشان در مشهد مقدّس با تألیف کتب قیّمه سپری گشت. کتاب‌های ایشان که تا کنون به زیور طبع آراسته گشته است، عبارتند از:

امام شناسی، هجده جلد: در این کتاب از حقیقت ولایت ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام و کیفیّت شناخت آنان و لزوم زعامت فرد اعلم امّت بر جامعهٔ بشریّت و ربط عالم تکوین با نظام تشریع و تربیت نفوس به واسطهٔ نفس ملکوتی امام علیه السّلام و جاودانگی کلام معصوم علیه السّلام تا روز قیامت به واسطهٔ اتّصال نفس معصوم به مبدأ وحی و تشریع بحث شده است؛ و اینکه با ارتحال امام علیه السّلام کلام او نمی‌میرد و به حیات ابدی خود ادامه می‌دهد؛ زیرا کلام امام منبعث از بدن و جسم او نیست، بلکه مُنشأ از نفس پایندهٔ اوست که معارف و حقایق عالم تکوین و تربیت بدون هیچ‌گونه دخل و تصرّفی از ناحیهٔ نفس بشری که همواره مخلوط و ممزوج با صحیح‌ها و سقیم‌ها و اشتباهات و خطاها و جهل‌ها می‌باشد، از دریچهٔ نفس معصوم بر زبانش جاری می‌گردد؛ و لذا ذهول و اضمحلال در آن راهی ندارد، و کلام امام علیه السّلام چه حیّ و چه میّت از حجّیّت ذاتیّه برخوردار می‌باشد. و هیچ‌کس نمی‌تواند مدّعی این مرحله و مرتبه از حجّیّت گردد؛ ولی هر مجتهدی با رفتنش فتوا و حکم او هم می‌رود و در این زمینه با بقیّهٔ افراد یکسان می‌باشد؛ و مطالب بسیار دیگر.

معاد شناسی، ده جلد: در کیفیّت انتقال انسان از عالم مادّه به معنا و احوال و تطوّرات برزخی و حشر و نشر و تطایر کتب و کیفیّت معاد و پاسخ به شبهات مطروحه.

---

[1] رجوع شود به نرم افزار *کیمیای سعادت*، شرح حدیث عنوان بصری، جلسهٔ ٦٩.

نور ملکوت قرآن، چهار جلد: ابحاثی پیرامون حقایق نورانی و راقیهٔ قرآن مجید و کیفیّت اهتداء به قرآن در جمیع معضلات و مشکلات اخلاقی و سلوک بشری.

ایشان در این کتاب، نسبت به تغییر اصطلاحات عربی به فارسی حسّاسیّتی بی‌نظیر از خود نشان می‌دهند، و این حرکت را محو اسلام و قطع پیوند امّت اسلامی با متون دینی در دراز مدّت می‌دانند؛ چنانچه در ترکیه انجام پذیرفت. و این مسأله را فاجعه‌ای برای ملّت مسلمان ایران قلمداد می‌نمایند؛ و همچون تبدُّل تاریخ، دست اجانب را در این قضیّه دخیل می‌دانند.[1]

انوار الملکوت: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا (مواعظ رمضان المبارک ۱۳۹۰ هجری قمری)، دو جلد: این کتاب از منظری توحیدی و عرفانی و... به اسرار روزه، نماز، مسجد، قرآن، دعا می‌پردازد، که طیّ سخنرانی‌هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری توسط مرحوم علاّمه آیة الله العظمی حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در مسجد قائم طهران ایراد شده بود.

ولایت فقیه در حکومت اسلام، چهار جلد: در این کتاب به طور نسبتاً مشروح، کیفیّت حکومت اسلامی به عنوان برترین نوع حکومت جهان و لزوم زعامت فرد اعلم از امّت بحث می‌شود.

توحید علمی و عینی: در اثبات نظریهٔ تشخُّص وجود و ردّ مسألهٔ تشکیک. در این کتاب مبانی فلسفی و عرفانی عارف نامدار، مرحوم حاج سیّد احمد کربلایی در قبال اَنظار فلسفی حکیم متألّه، مرحوم حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی ـ رضوان الله علیهما ـ مورد تأیید و تقویت قرار می‌گیرد.

صلاة الجمعة، *رسالةٌ فقهیّة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعییناً*: این کتاب رساله‌ای فقهی است مشتمل بر *رسالة صلاة الجمعة* آیة الله العظمی علاّمه حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ که تقریرات درس خارج فقه آیة الله الحجة سیّد

[1] *نور ملکوت قرآن*، ج ٤، ص ١٤٢ الی ١٨٨.

محمود شاهرودی می‌باشد، که به همراه تعلیقات نگارندهٔ این سطور طبع شده است.

رسالهٔ نوین: در این کتاب بر لزوم بنای اسلام بر ماه‌های قمری تأکید می‌شود. علاّمه طهرانی تبدّل تاریخ قمری را به شمسی و از آن به شاهنشاهی، دستاورد استعمار، و سررشتهٔ این حرکت را در خارج از مرزهای کشور جستجو می‌کنند.

البتّه پوشیده نماند، از آنجا که شروع و دخول در ماه قمری به واسطهٔ رؤیت هلال تحقّق می‌یابد، و هیچ ضابطه‌ای معیِّن و محدِّد این مسأله نخواهد بود؛ چنانچه بر مبنای شرع، رؤیت هلال به عنوان شرط اساسی حکم به دخول ماه بیان شده است، و این خود موجب عدم جزم و تطرّق شکّ و احتمالات در تقویم خواهد بود؛ و از طرفی، نفس شرطیّت رؤیت ـ با توجّه به کرویّت زمین ـ موجب تعدّد مبدأ دخول شهر جدید می‌باشد، بدیهی است در بسیاری از مسائل و اموری که به تاریخ قطعی و جزمی بستگی پیدا می‌کند، رجوع به تاریخ قمری مستحیل می‌باشد و باید یک تاریخ بَتّی و لایتغیَّر برای این امور در نظر گرفت.

مرحوم علاّمه طهرانی از آنجایی که مبدأ شروع روز و شب را از شبِ قبل دانسته، جهت تنظیم اوقات از ساعت غروب‌کوک استفاده می‌کردند، و محسّناتی را برای این ساعت بر ساعت ظهرکوک بر می‌شمردند.[1] در اینجا نیز باید متذکّر شد قطعاً مسألهٔ فوق‌الذّکر در تاریخ قمری و لزوم تاریخ مشخّص برای بعضی از امور اداری و غیره در اینجا به طریق اولیٰ وجود دارد.

رسالهٔ نکاحیّه، کاهش جمعیّت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین: ایشان در این کتاب، نسبت به مسألهٔ محدودیّت نسل، با صراحت، عوامل خارجی را محرِّک اصلی و مسبّب این حرکت خلاف و مذموم و خانمان‌برانداز جامعهٔ مسلمین دانسته، و با شدّت و حِدّت هرچه تمام‌تر با آن برخورد می‌نمایند، و تا حدودی از رمز و راز این حرکت شوم پرده برمی‌دارند.

[1] *امام شناسی*، ج ٦، ص ١٩٠؛ *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ٦٢.

مهر تابان: از دیگر تألیفات ایشان یادنامه‌ای دربارهٔ استاد علاّمه طباطبایی است.

روح مجرّد: این کتاب یادنامه‌ای دربارهٔ حضرت حدّاد است.

دربارهٔ علّت تألیف *روح مجرّد* می‌فرمودند:

ما دیدیم آخر تا کی باید این حقیقت مکتوم بماند و کسی از آن مطّلع نباشد؛ سعی کردیم با این تألیف، شمّه‌ای از مطالب قابل بیان از ایشان را نقل کنیم.

لَمَعات الحسین: یکی دیگر از تألیفات ایشان است پیرامون بعضی از خُطَب و روایات وارده از حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام، همراه با ترجمهٔ ایشان.

رساله لبُّ اللُباب در سیر و سلوک اولو الألباب: کتابی است پیرامون شرح تفصیلی عوالم مقدّم بر عالم خلوص و شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیّت سیر الی الله.

تفسیر آیهٔ نور: این کتاب مشتمل بر ده مجلس است که حاصل سخنرانی‌های حضرت علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه نور ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ در مسجد قائم طهران می‌باشد که به بررسی مکتب‌ها و نگرش‌های مختلف کلامی دربارهٔ اسماء و صفات و رؤیت و لقای حضرت حق می‌پردازد.

آیین رستگاری: این کتاب حاصل چندین جلسهٔ سخنرانی است که حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ پیرامون آداب و ارکان سیر و سلوک إلی الله و رعایت امور لازمه جهت سیر در راه کمال و سعادت، برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرمودند.

رسالهٔ مودّت: تفسیر آیهٔ ﴿قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾: مطالبی که در این کتاب آمده خلاصهٔ مباحثی است در تفسیر آیهٔ مودّت، آیهٔ ۲۳ از سوره الشّوریٰ، و لزوم محبّت اهل بیت علیهم السّلام، و نقد و بررسی برخی از وقایع بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم تا شهادت حضرت فاطمهٔ زهرا علیهما السّلام که حضرت علاّمه طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ در طیّ هشت جمعهٔ

سال ۱۳۹۱ هـ . ق در مسجد قائم طهران ایراد فرمودند.

سرّ الفتوح ناظر بر *پرواز روح*: این کتاب که در دو بخش کلی تدوین شده، مقاله‌ای است ناظر بر کتاب *پرواز روح* که از خامه علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است.[1]

و بسیاری تألیفات دیگر، از جمله:

رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، رسالة بدیعة *فی تفسیر* ﴿اَلرِّجَالُ قَوَّ ٰمُونَ عَلَى اَلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ اَللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾، رسالة حول رؤیة الهلال فی إشتراک الآفاق، وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر *عبدالکریم سروش*، و آخر آنها کتاب شریف الله شناسی است که قرار بود حدوداً بالغ بر ۱۰ جلد شود؛ ولی پس از اتمام جلد سوّم، تقدیر و مشیّت الهی دیگر فرصت ادامهٔ تألیف را به ایشان نداد.

مطلع انوار (دوره محقّق و مهذّب مکتوبات خطی، مراسلات، مواعظ)، در چهارده جلد: این موسوعه گران‌سنگ حاصل زحمات سالیان متمادی عمر شریف و پر برکت حضرت علاّمه آیة الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی ـ قدّس الله نفسه الزّکیّة ـ می‌باشد که توسط خود ایشان، تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ و سخنرانی‌هایی به عنوان دست‌مایه‌های اوّلیّه جهت تدوین کتب «دوره علوم و معارف اسلام» جمع‌آوری شده بود تا در فرصت مناسب به تبویب و تنقیح و تهذیب و تحقیق آن بپردازند. اهمّ مباحث مجلّدات از قرار ذیل است:

جلد اوّل: احوالات شخصی مرحوم علاّمه طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیة؛

---

[1] الحمد لله و له المنّة اصل این رساله در *مطلع انوار*، ج ۵ به چاپ رسیده است؛ و به طور مستقل نیز در کتابی تحت همین عنوان با مقدّمه و تعلیقات نفیس آیة الله سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی به زیور طبع آراسته گردید. (محقّق)

قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی؛ ملاقات‌ها و منقولات و مکتوبات و مراسلات.

جلد دوّم: مختصری است از ترجمه و تذکرهٔ اساتید اخلاق و عرفان ایشان.

جلد سوّم: ترجمه و تذکرهٔ عدّه‌ای از بزرگان و علماء و برخی از شخصیّت‌های تأثیرگذار در جامعه و زمان خود.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ ابحاث هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ابحاث ادبی و بلاغی.

جلد ششم: اجازه نامه‌های مختلف روایی و اجتهادی مرحوم علاّمه توسّط برخی از آیات عظام؛ مباحثی پیرامون وضع و جعل حدیث و منع از کتابت آن در صدر اسلام؛ مباحث تفسیری و روائی.

جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه عامّه و خاصّه) و مباحث اصولی.

جلد هشتم و نهم: این دو مجلّد مشتمل بر ابحاث کلامی است تحت عنوان مباحث توحیدی، معاد و علائم آخرالزّمان؛ و به طور خاص پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام.

جلد دهم: این جلد یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی است.

جلد یازدهم: ابحاث رجالی پیرامون شخصیّت‌ها و افرادی از صحابه یا تابعین و یا تابعینِ تابعین یا راویان حدیث از ائمهٔ طاهرین علیهم السّلام.

جلد دوازدهم و سیزدهم: این دو مجلّد مشتمل بر خلاصهٔ مواعظ و سخنرانی‌های نورانی حضرت علاّمه طهرانی ـ قدّس الله نفسه الزّکیّة ـ در ماه مبارک رمضان سنهٔ ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ هـ . ق می‌باشد، که در طهران ایراد فرموده‌اند.

جلد چهاردهم: فهارسِ عامه (آیات و روایات، اشعار و اعلام، کتب و اماکن، قبائل و طوائف، جماعات و فرق و مذاهب، منابع و مصادر) سیزده جلد *مطلع انوار*.

مرحوم علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در دست‌نوشته‌های خطی خود تحت عنوان *جُنگ*، که بعد از وفات ایشان با عنوان *مطلع انوار* به چاپ رسیده است، در جلد اوّل آن، صلّی الله علیه و آله و سلّم ٧٤ دربارهٔ مکتوبات خویش که تدوین نموده یا قصد تدوین آن را داشته‌اند، این‌گونه فرموده‌اند:

اسامی و موضوعات کتب مدوّنه و مصنّفه به دست این حقیر: سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾

١. بخشی از علم جبر و مقابله؛ فارسی.

٢. یک دوره مثلّثات؛ فارسی.

٣. هندسهٔ استدلالی سطحی؛ فارسی.

٤. ماشین‌سازی؛ فارسی.

٥. فیزیک قسمت برق؛ فارسی.

٦. تقریرات اصول آیة اللَه خویی ـ مدّ ظلّه ـ یك دوره (از بحث اقتضاء الأمر بالشیَّءِ النّهی عن الضدّ تا آخر مباحث عقلیه: تعادل و تراجیح)؛ عربی، با حواشی حقیر.

٧. تقریرات فقه، مکاسب آیة اللَه شیخ حسین حلّی یك دوره (از ثمرةٌ بین الکشف و النّقل فی البیع الفضولی تا آخر مبحث بیع)؛ عربی.

٨. تقریرات فقه، مکاسب آیة الله شیخ حسین حلّی از اوّل مباحث خیارات تا آخر أحکام الخیار و شَطری از خیار غبن و خیار تأخیر؛ عربی.

٩. تقریرات اصول، بحث اجتهاد و تقلید آیة الله شیخ حسین حلّی.[1]

این کتاب را با یک کتاب و سه رسالهٔ دیگر در یک مجموعه تجلید نموده‌ام؛ امّا آن کتاب دیگر به نام: *ضیاءُ المَفَازات فی طُرُق مشایخ الإجازات*، تألیف استاد حقیر در فنّ حدیث، آیة الله آقا حاج شیخ آغا بزرگ الطّهرانی ـ قدس الله سرّه ـ عربی است.

و امّا سه رسالهٔ دیگر:

یکی مشیخهٔ شیخ أبی‌محمّد هارون بن موسی التلعکبری، تألیف سیّد کمال‌الدّین بن حیدر الحسینی الموسوی است.

و دیگر صورت اجازه آیة الله مرحوم سیّد حسن صدر به استاد حقیر، مرحوم آقا حاج شیخ آغا بزرگ

[1] الحمد لله و له المنّة تنظیم و تبویب این کتاب شریف توسط مجمع تحقیق مکتب وحی به پایان رسیده و انشاءالله به زودی به همراه تعلیقات نفیس حضرت آیة الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی به زیور طبع آراسته می‌گردد. (محقّق)

طهرانی.

و دیگر عین اجازهٔ مرحوم آقا حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی به این حقیر: سیّد محمّد حسین ابن السیّد محمّد صادق ابن السیّد ابراهیم الطّهرانی است.[1]

دو اجازهٔ اخیر بسیار مفصّل و حاوی مطالب علمی و نفیس است.

۱۰. تقریرات فقه، قسمتی از کتاب صلاة آیة الله حاج سیّد محمود شاهرودی، رحمة الله علیه.

۱۱. رساله وجوب عینی تعیینی صلاة جمعة؛ عربی است.[2]

۱۲. *رسالة حولَ مَسألة رُؤیة الهلال:* این رساله موسوعهٔ علمیّهٔ فقهیّه‌ای است در لزوم اشتراک الآفاق عند رؤیة الهلال، در دخول شهور قمریّه؛ و بحوثِ فنّیّه و مراسلاتِ حَلّیه‌ای است که به حضرت آیة الله خویی نوشته شده، و بطلان رأی ایشان را بر اتّحاد آفاق در سراسر عالم روشن می‌سازد؛ عربی است.

این رساله در سه موسوعه تدوین شده، و از نقطه نظر سبک تألیف بی‌سابقه و در عالم علم، بدیع است.

---

[1] الحمد لله و له المنّة این اجازه‌نامه به همراه سایر اجازه‌نامه‌های اجتهادی و روایی و در امور حسبیّه به ایشان در *مطلع انوار*، ج ٦، فصل اوّل، به زیور طبع آراسته گردیده است. (محقّق)

[2] الحمد لله و له المنّة این کتاب شریف با نام *صلاة الجمعة*، مشتمل بر تعلیقات نفیس فرزند بزرگوار ایشان، حضرت آیة الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی، به زیور طبع آراسته شده است. (محقّق)

۱۳. *امام شناسی*: که به توفیق حضرت منّان بناست در دوازده جلد تدوین شود؛ الحمد للّه خدا توفیق عنایت فرموده و تا به حال که لیلهٔ اوّل محرّم‌الحرام یک هزار و چهارصد و یک هجریّه قمریّه است چهار جلد آن تدوین شده است؛ فارسی است.[۱]

۱٤. *معاد* [*شناسی*]: یک دورهٔ کامل که شامل بحث‌های انسان در دنیا و عالم برزخ و قیامت است، به سبک فلسفی و قرآنی و عرفانی و روایی تدوین شده و مجموعاً ده مجلّد است؛ فارسی است.

۱۵. مواعظ حقیر در روزهای ماه رمضان ۱۳٦۹ و ۱۳۷۰ هجریّه قمریّه در مسجد قائم طهران؛ فارسی.[۲]

۱٦. رساله در نماز؛ فارسی.

۱۷. رساله در روزه؛ فارسی.

۱۸. رساله در احکام مسجد؛ فارسی.

۱۹. رساله در قرآن؛ فارسی.

۲۰. رساله در دعا؛ فارسی.

این پنج رساله اخیر را در یک مجلّد در تحت عنوان مواعظ شهر رمضان ۱۳۹۰ هجریّه قمریّه، در مسجد قائم تدوین نموده‌ام.[۳]

۲۱. *لُبّ اللّباب در سیر و سلوک اُولی الألباب*: تقریرات دروس عرفانی استاد علاّمهٔ طباطبایی؛ فارسی.

۲۲. مقدمه و شرح *سیر و سلوک منسوب به علاّمه بحرالعلوم*، قدّس الله نفسه؛ فارسی.

۲۳. نامه به آیة الله العظمی امام خمینی[٤] راجع به پیش‌نویس قانون اساسی؛ فارسی.

۲٤. *رسالة بدیعه فی تفسیر آیة*: ﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾.[۵] و

---

[۱] الحمد لله و له المنّة این کتاب به توفیق الهی در هجده جلد توسط خود مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ تدوین شده و به زیور طبع آراسته گردید. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون علّت تألیف شش جلد در تکمیل این دورهٔ شریف رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۳، ص ۱۳ الی ۱۵. (محقّق)

[۲] الحمد لله و له المنّة این کتاب شریف در دو جلد تحت عنوان *مطلع انوار*، ج ۱۲ و ۱۳، تنظیم و تبویب شده، و انشاءالله به زودی به زیور طبع آراسته می‌گردد. (محقّق)

[۳] الحمد لله و له المنّة این کتاب شریف در دو جلد تحت عنوان *انوار الملکوت* به عنوان تتمیم *نور ملکوت قرآن* از دورهٔ انوار الملکوت که در زمان حیات حضرت علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ به زیور طبع آراسته شده بود، در سنه ۱٤۲۸ هـ. ق به محضر قاطبهٔ علم و علما و مشتاقان کمال و سعادت عرضه شد. (محقّق)

[٤] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۸، درس ۲۵٦ الی ۲٦۵؛ *مطلع انوار*، ج ۱، ص ۳۲، مقدمه؛ ج ۱۰، ابحاث تاریخی اجتماعی، تحت عنوان «در باب پیش نویس قانون اساسی».

[۵] سوره النّساء (٤) صدر آیه ۳٤.

فی البحث عن الجهاد و القضاء و حکومة المرأة و فیها بحثٌ عن ولایة الفقیه؛ عربی.

۲۵. *تفسیر آیة النّور*: ﴿اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ﴾؛[۱] فارسی.[۲]

۲۶. *تفسیر آیة المودّة*: ﴿قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾؛[۳] فارسی.[٤]

۲۷. تفسیر سورهٔ ﴿یسٓ * وَالْقُرْءَانِ الْحَكِيمِ﴾؛[۵] فارسی.

۲۸. رسالهٔ حکومت در اسلام؛ فارسی.

۲۹. رسالهٔ حاوی خطبهٔ نماز روز عید فطر ۱۳۹۹ هجریّه قمریّه در مسجد قائم، راجع به لزوم تشکّل

---

[۱] سوره النّور (۲٤) صدر آیه ۳۵.

[۲] تفسیر آیهٔ نور که دربارهٔ توحید ذات حقّ جلّ و علا است و شامل چند مجلّد است به نام *الله شناسی** که با مجموعهٔ *امام شناسی* که هجده مجلّد است و با مجموعهٔ معاد که ده مجلّد است و به نام *معاد شناسی* است، دورهٔ علوم و معارف اسلام را تشکیل می‌دهند.

در این دوره از صفات خداوند و عدل و نیز از نبوّت و عصمت پیامبران و ولایت کلّیهٔ الهیّه بحث وافی شده است، و بنابراین یک دورهٔ کامل اصول عقاید به سبک قرآنی و تفسیری و روایی و علمی و فلسفی است که به سبکی بدیع تدوین یافته و در موضوع خود بی‌نظیر است.

البتّه دورهٔ معارف اسلام فقط شامل بحث‌های الله شناسی و معاد شناسی و امام شناسی است، و دورهٔ علوم اسلامی شامل بحث‌های تفسیری و عرفانی و اخلاقی و بحث‌های علمی و فقهی و عملی چون: بحث در رؤیت هلال و رساله‌های نماز و روزه و مسجد و دعا و قرآن و رسالهٔ وجوب نماز جمعه و سایر مسائل فقهیّه است که مجموع این ابحاث دورهٔ علوم و معارف اسلام را تشکیل می‌دهند.

بنابراین از دورهٔ علوم و معارف اسلام سلسله کتاب‌های *الله شناسی* دورهٔ اوّل را تشکیل می‌دهند، و سلسلهٔ کتاب‌های *امام شناسی* دوره دوّم و سلسلهٔ *معاد شناسی* دورهٔ سوّم و

مباحث اخلاقی و عرفانی چون: *لبّ اللّباب* و *شرح رسالهٔ بحرالعلوم* و *مهر تابان*: *یادنامهٔ علاّمهٔ طباطبایی*، دوره چهارم، و ابحاث تفسیری دوره پنجم، و ابحاث علمی و فقهی عملی دورهٔ ششم را تشکیل می‌دهند، همچون *رسالهٔ رؤیت هلال*؛ و ابحاث تاریخی همچون *لمعات الحسین*، دورهٔ هفتم را. (مرحوم علاّمه طهرانی، رضوان الله علیه)

*ـ حضرت علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در زمان حیات پر برکت و نورانی خویش طیّ ده جلسه این آیهٔ شریفه را تفسیر نمودند، و جهت تألیف مجلّدات *الله شناسی* توسّط خود ایشان به عنوان دست‌مایه‌های اوّلیه قرار گرفت. از آنجایی که این سخنرانی‌ها با بیانی ساده و روان و بسیار شیوا و دلنشین صورت گرفته بود، از نوارها پیاده شده و پس از تنقیح و تهذیب با مقدّمه و تعلیقات فرزند بزرگوارشان، آیة الله سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی با عنوان *تفسیر آیهٔ نور* به زیور طبع آراسته گردید. (محقّق)

[۳] سوره الشّوری (٤۲) قسمتی از آیه ۲۳.

[٤] الحمد لله و له المنّة این کتاب شریف بعد از رحلت مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ تحت عنوان *رسالهٔ مودّت* به زیور طبع آراسته گردید. (محقّق)

[۵] سوره یسٓ (۳٦) آیه ۱ و ۲.

امّت اسلام و اتّحاد و اتّفاق و پیوستن به حزب الله و جدا شدن از حزب شیطان و تقویت و تأیید دولت اسلام؛ فارسی.

۳۰. رسالهٔ حاوی خطبهٔ نماز عید فطر ۱۳۹۸ هجریّه قمریّه؛ فارسی.

۳۱. رساله در معنای ولایت، حاوی سه شب احیای ۱۳۹۹ هجریّه قمریّه؛ فارسی.

۳۲. مصاحبهٔ حقیر سیّد محمّد حسین طهرانی با استاد علاّمه طباطبایی، مدّ ظلّه؛ فارسی.[1]

۳۳. شرح قصیدهٔ سیّد اسماعیل حمیری (لأُمِّ عمروٍ باللّوی مربَع)؛ فارسی.

[1] رجوع شود به *مهر تابان*، بخش دوّم؛ *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۲۱۷ الی ۲۹۲.

۳٤. تتمّهٔ تذییلات علاّمهٔ طباطبایی بر مراسلات و مکاتبات عَلمَین آیتَین: حاج سیّد احمد طهرانی کربلایی و حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی ـ رحمة الله علیهما ـ فارسی. این کتاب به نام *توحید علمی و عینی* در مکاتیب حِکَمی و عرفانی است.

۳۵. رسائل علمیّه فقهیّه: در مسألهٔ ربا، در حرمت نکاح زانیه قبل التّوبه، در کیفیت اجراء صیغهٔ نکاح، در عدم جواز اذان دوّم در صورت جمع بین دو نماز، دربارهٔ عدم حرمت غناء الاّ اذا کان مُلهیاً، و تحقیق در موضوع عنوان غناء، راجع به کفّارهٔ غیبت، دربارهٔ احادیث مَن بَلَغ و تحقیق در اسناد و دلالت آنها، درباره جواز النّظر إلی اُمّهات النّساء؛[1] این مجموعه عربی و فارسی بوده و در همین دفّتَین[2] نگارش یافته است.[3]

۳٦. رسائل فارسیّه: مصاحبات با علاّمه طباطبایی راجع به حروف مقطّعه اوائل سُوَر، و دربارهٔ حقیقت طیّ‌الأرض، دربارهٔ زیارت حضرت امام [رضا] علیه السّلام در ماه رجب، راجع به غربت حضرت امام رضا علیه السّلام، دربارهٔ احوال آقا سیّد جمال‌الدّین اسدآبادی، دربارهٔ احوال جدّ حقیر، مرحوم آیة الله العظمی سیّد ابراهیم طهرانی، این مجموعه فارسی بوده و در همین دفّتین[4] نگارش یافته است.[5]

۳۷. مجموعهٔ خُطَب و کلمات حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام؛ فارسی، مسمّی به: *لمعات الحسین*.

۳۸. مجموعهٔ مطالب الهیّه و عرفانیّه استاد حقیر، در الهیّات عملیّه مرحوم آیة الله حاج شیخ محمّد

---

[1] رسالهٔ مختصری در تحقیق از «تأبید حرمت زوجه در بعضی از اقسام»، که در تحت عنوان شماره ٤٦، از شمارهٔ همین کتاب‌ها، یادداشت شده و با هم باید در یک مجموعه تدوین شود. (مرحوم علاّمه، رضوان الله علیه)

[2] مراد جنگ *۷* از مکتوبات خطّی می‌باشد. (محقّق)

[3] الحمد لله و له المنّة مجموعه رسائل فقهی مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ که در اثناء ۳۲ جلد از مکتوبات خطّی ایشان (جُنگ) قرار داشت، جمع آوری شده و پس از تهذیب و تحقیق به همراه تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیة الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی تحت عنوان *مطلع انوار*، ج ۷، تنظیم شده و ان‌شاءالله به زودی به زیور طبع آراسته می‌گردد. (محقّق)

[4] مراد جنگ *۷* از مکتوبات خطّی می‌باشد. (محقّق)

[5] قابل ذکر است که بخش اوّل این رسائل که مصاحبات حضرت علاّمه طهرانی با علاّمه طباطبایی ـ رضوان الله علیهما ـ پیرامون حروف مقطعه و طیّ‌الارض می‌باشد، در *مهر تابان*، ص ۳۷۰ الی ۳۷۸؛ *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۲۵۹ الی ۲٦۹ آورده شده و به زیور طبع آراسته گردید.

و بخش دوّم آن که پیرامون غربت حضرت رضا علیه السّلام و زیارت مخصوصهٔ ایشان در ماه رجب می‌باشد، در زمان حیات ایشان در کتاب شریف *روح مجرّد*، ص ۲٤۵ الی ۲۵۷ و ۲۰۹ الی ۲۳٤؛ و عین دست‌نوشته‌های خطّی آن در *مطلع انوار*، ج ۹ به زیور طبع آراسته گردید.

و بخش سوّم آن که درباره احوال آقا سیّد جمال‌الدّین اسد آبادی می‌باشد، در زمان حیات ایشان در کتاب *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱٤۵ الی ۱٦۵؛ ج ٤، ص ۱۳۳ و عین دست‌نوشتهٔ آن در *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۲٤۹ الی ۲۸۰ تنظیم و تبویب و طبع گردید.

و بخش چهارم آن، یعنی احوال جد بزرگوار ایشان، در *مطلع انوار*، ج ۱، ص ٤٦ الی ۵۳ به طبع رسیده است. (محقّق)

جواد انصاری که از روی خطّ خود ایشان بعد از رحلتشان استنساخ نموده‌ام، با مقدّمه‌ای که حقیر بر آن نوشته، و مجموعهٔ حکایات و مطالب شفاهی که خود از آن آیت شنیده‌ام؛ فارسی.[1]

۳۹. مجموعهٔ حکایات معجزآسا و کرامات اولیاء و افرادی که به حضور حضرت ولیّ عصر أرواحنا فداه، در زمان ما یا در نزدیکی عصر ما تشرّف پیدا نموده‌اند، به طوری که برای حقیر به هیچ‌وجه جای شبهه و تردید نیست؛ فارسی.[2]

٤٠. کتاب حجّ با اُسلوبی بدیع؛ فارسی.

٤١. شرح قصیدهٔ فرزدق در مدح حضرت امام سجّاد، زین‌العابدین، علی‌بن الحسین علیه‌السّلام: هذا الّذی تعرف البَطحاء وَطأتَه.

٤٢. شرح قصیدهٔ مرحوم بحرالعلوم نجفی ـ رضوان الله علیه ـ دربارهٔ حادثهٔ

---

[1] این مجموعه در ضمن تبیین احوال اساتید مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیهم اجمعین ـ در *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۳۳۸ الی ۳۹٤، به زیور طبع آراسته گردید. (محقّق)

[2] الحمد لله و له المنّة این مجموعه به همراه سایر حکایات و قصصی که در ضمن ۳۲ جلد از مکتوبات خطّی ایشان (جُنگ) قرار داشت در *مطلع انوار*، ج ۱ به زیور طبع آراسته گردید. (محقّق)

مولمهٔ کربلا، که مجموعاً ۱۶۸ بیت است، و بعضی از آن را مرحوم محدّث قمّی در *نَفَس المهموم* به شیخ کاظم اُزری نسبت داده است؛ و اوّل قصیده این است:

اللهُ اکبر مَا ذا الحادثُ الجَلَلُ! ***** فَقَد تَزَلزَل سَهلُ الأرضِ و الجَبَلُ[1]

۴۳. تفسیر سورهٔ ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ﴾ و اثبات آنکه مراد از فاعل «عَبَسَ» مردی از بنی‌اُمیّه بوده است و نسبت آن به رسول الله کذب محض است.[2]

۴۴. رسالهٔ *النّیروز بدعَةٌ و ضَلالةٌ* که عربی است؛ این رساله استدلالی است، و در آن به ثبوت رسیده است که روایات وارده در آداب عید نوروز همگی مجعول و ضعیف است، و بجا آوردن غسل و قرائت ادعیه در نوروز تمسّکاً به احادیث «مَن بَلَغ»، ابداً درست نیست؛ زیرا احادیث «مَن بَلَغ» مُشرِّع نیست و محطّش محلّ دیگری است.[3]

---

[1] این قصیدهٔ شریف در *مطلع انوار*، ج ۳، ص ۱۶۴ الی ۱۸۲ به نقل از *سفینة النجاة* آمده است. (محقّق)

[2] رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۱۴۹.

[3] *امام شناسی*، ج ۱۵، ص ۷۲، تعلیقه:

«مرحوم امین می‌خواهد استناد کند در جواز قرائت ادعیهٔ ضعیفهٔ السّند به قاعده تسامح در مستحبّات؛ و در این استناد اشکال است.

توضیح آنکه در *وسائل الشیعة* مجموعاً ۹ روایت نقل می‌نماید در این باب. اوّل آنها این روایت است که: "مَن بَلَغَه شیءٌ مِن الثّواب علی شیءٍ مِن الخیرِ فَعَملَ به، کان لَه أجرُ ذلک و ان کان رسولُ الله صلی الله علیه و آله و سلّم لم یَقُلْهُ ـ الحدیث."[1] علمای اعلام بدین روایات عمل نموده‌اند، زیرا که اصل صدور آنها از معصوم مسلّم می‌باشد. بعضی از آنها صحیحه و بعضی موثّقه و بعضی ضعیفه هستند، و چون صدورشان قطعی است ما در آن تردید و شک نداریم؛ ولی اشکال در دلالت آنها می‌باشد که چقدر توسعه دارد؟ و دائرهٔ شمول آنها چقدر گسترش دارد؟ آیا فرا می‌گیرد هر عمل مستحبّی را که راوی ضعیف و مجهول‌الحال و خارج از وثوق و اعتماد روایت کرده باشد، گرچه یزید بن معاویه باشد، و ما را با جعل روایتی بر اساس تسامح در ادلّهٔ سنن به مقاصد و منویّات خود سوق دهد، و این روایت موجب بدعت‌ها گردد و آیین و سنّت اسلام را واژگون نماید، همان‌طور که امروزه دیده می‌شود: با نقل روایت ضعیف از معلّی بن خُنَیس، عید نوروز را رسمیّت داده‌اند و غسل و دعا را در آن مستحبّ پنداشته‌اند، و به قدری این تسامح قوّت گرفته است تا ستون‌های عظیم سنّت‌های محقّقه را فرو کوفته و منهدم نموده است. و یا اینکه اصولاً مصبّ این روایات

و دلالت آنها و شمول آنها جای دیگری است؟ مفاد این روایات مفاد بحثی است اصولی که: انقیاد هم‌درجهٔ اطاعت است، همان‌طور که تجرّی هم‌وزن معصیت می‌باشد. بنابراین اگر از روی حجّت‌های شرعیّه ثواب بر عملی به کسی رسید، و او هم طبق آن عمل کرد، ولی در حقیقت خلاف آن معلوم شد، اجر و پاداش عامل به آن محفوظ می‌باشد و خداوند او را بی‌بهره نمی‌گذارد. در عبارات روایت کلمه «مَن بَلَغَه» وارد است، و بلوغ در جایی صدق می‌کند که ـ مانند وصول خارجی در عالم اعتبار ـ وصول تعبّدی صورت گیرد و حجّیّت به عمل آورده شود؛ مانند لفظ بلوغ در آیه مبارکه: ﴿یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ﴾[2] و مانند آیه شریفه: ﴿هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ﴾،[3] فقط شامل مواردی می‌شود که از جهت اعتبار مطلب تمام باشد، ولی اتّفاقاً در سند سهوی رخ داده است که طبق واقع در نیامده است. بنابراین اصولاً ادلّهٔ تسامح شامل روایات مرسله و مقطوعه و ضعیفهٔ السّند

٤٥. *مهر تابان*: یادنامه علاّمهٔ طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ و مصاحبات این حقیر با ایشان که در دو بخش تدوین و تنظیم شده است؛ یادنامه شامل احوالات و طرز تفکّر و سیر عرفانی و اخلاقی و فلسفی و قرآنی استاد است، و مصاحبات مطالبی است از ایشان در موضوعات مختلف که به عنوان سؤال و جواب در تحت عنوان «تلمیذ و علاّمه» تحریر شده است؛ و تاریخ شروع به *مهر تابان* دهم شهر صفر ١٤٠٢، و تاریخ پایان آن، سیزدهم شهر ربیع‌الثانی ١٤٠٢ هجریّه قمریّه می‌باشد؛ فارسی.

نمی‌گردد، و بالأخصّ در ادعیه که مهم‌ترین ارکان ربط مخلوق با خالق می‌باشد.

مطلب در اینجا گسترش دارد[٤] و انشاءالله تعالی تفصیل آن را در کتاب *النّیروز بِدعَةٌ و ضَلالَةٌ* خواهید یافت،[٥] بحول الله و قوّته و لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم.»

* * *

١. *وسائل الشّیعة*، ج ١، ص ٨٠.

٢. سوره المائدة (٥) صدر آیه ٦٧.

٣. سوره إبراهیم (١٤) صدر آیه ٥٢.

٤. رجوع شود به *امام شناسی*، ج ٦، ص ٢١٥؛ ج ٩، ص ٢٠١.

٥. انشاءالله کتابی حول محور النیروز بدعةٌ و ضلالةٌ با عنوان «نوروز از دیدگاه عقل و شرع» که مشتمل بر مبانی اصیل اسلام در ردّ بر نوروز می‌باشد، و تحقیقات و دست‌مایه‌های اوّلیهٔ آن توسط حضرت آیة الله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی صورت گرفته، و مشتمل بر مبانی حضرت علاّمه طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ نیز می‌باشد، به زودی به زیور طبع آراسته می‌گردد. (محقّق)

٤٦. رساله در تحقیق و بحث از «تأبید حُرمة الزّوجة علی الزّوج الدّاخِلِ بها إذا ظهر فَسادُ طلاق الزّوج الأوّل و عَدَمُ تأبیدها».

این رساله در همین مجموعهٔ از بین الدفّتین[1] از صفحه ۲۷۹ تا صفحه ۲۹٦ می‌باشد، و باید با سایر ابحاث فقهیّه که در شمارهٔ ۳۵ از سلسله کتاب‌های حقیر در اینجا نام برده شده است در یک مجموعه تدوین گردد.[2]

٤٧. شرح دعای افتتاح، شب‌های ماه مبارک رمضان؛ فارسی.

٤٨. شرح دعای ابوحمزهٔ ثمالی در سحرهای ماه مبارک رمضان؛ فارسی.

٤٩. رسالهٔ *نوین* دربارهٔ بنای اسلام بر سال و ماه قمری.

در این رساله به ثبوت رسیده است که اساس اسلام بر سنوات و شهور قمریّه است، و سال‌های شمسی و ماه‌های شمسی در اثر نفوذ کفر و استعمار رواج یافته و در دین مقدّس اسلام محلّی ندارد.

۵۰. *نور ملکوت قرآن* در چهار جلد به زبان فارسی، دربارهٔ عظمت و جاودانگی قرآن کریم است.

۵۱. *وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام*: یک جلد و فارسی است.

۵۲. *ولایت فقیه در حکومت اسلام*: چهار جلد است و فارسی است.

۵۳. *روح مجرّد*: یادنامهٔ حاج سیّد هاشم حدّاد ـ روحی فداه ـ موحّد عظیم و عارف کبیر، از اقدم و افضل تلامذهٔ اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمر الله، آیة الله العظمی حاج سیّد علی قاضی طباطبایی تبریزی.

٥٤. *نگرشی بر مقالهٔ بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش*.

٥٥. *رسالهٔ نکاحیّه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین*.

---

[1] مراد جنگ *۷* از مکتوبات خطّی می‌باشد. (محقّق)

[2] الحمد لله و له المنّة، چنانچه گذشت، انشاءالله این مجموعه تحت عنوان *مطلع انوار*، ج ۷، به زودی به زیور طبع آراسته می‌گردد. (محقّق)

٥٦. *رسالهٔ غدیریّه: دو نامهٔ سیاه و سپید*.

٥٧. *الله شناسی*: قسمت اوّل از دورهٔ علوم و معارف اسلام؛ جلد اوّل[1].[2]

مسائلی که باید مفصّلاً نوشته گردد و جواب گفته شود

١. آیا پلاتین طلاست و باید مردان از زینت به آنها خودداری کنند؟

٢. طریقهٔ استخاره در نزد ائمّه و علمای سابقین و نماز استخاره و ذکر آن.[3]

٣. لیلة الرّغائب در صورتی که جمعه، اوّل ماه رجب باشد کدام شب است؟[4]

٤. کیفیّت زیارت عاشورا.[5]

٥. نماز لیلة الدّفن اگر میّت دفنش چند روز یا چند ماه به تأخیر افتد و یا اصلاً دفن نشود یا در مواضعی که روزهای آن سه ماه یا شش ماه طول می‌کشد.

٦. حدود مسجد مدینه و مکّه یعنی مسجد رسول الله و مسجدالحرام و حرم مطهّر ائمّه علیهم السّلام.

٧. حرمت تلبّس به لباس کفّار و استعمال زُنّار و کراوات.[6]

٨. جواز نوشتن ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ و آیات قرآنیه و اسماء الله تعالی

---

[1] چنانچه گذشت، قرار بود این دورهٔ شریف بالغ بر ١٠ جلد شود؛ ولی پس از اتمام جلد سوّم، تقدیر و مشیّت الهی دیگر فرصت ادامهٔ تألیف را به ایشان نداد؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة. (محقّق)

[2] *جنگ ٧*، ص ٣٥٠ الی ٣٥٨.

[3] قابل ذکر است که مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ در *انوار الملکوت*، ج ١، ص ٢٢٥ الی ٢٣٠، ذیل نور ملکوت نماز، تحت عنوان «کیفیّت نماز استخاره و مراحل آن»؛ ج ٢، ص ٤٥٠، در کیفیّت نماز استخاره؛ *مطلع انوار*، ج ٤، ص ٩٣، به برخی از طرق استخاره اشاره فرموده‌اند. همچنین رجوع شود به *حیات جاوید*، ص ١١١ الی ١١٣. (محقّق)

[4] رجوع شود به *المراقبات*، میرزا جواد ملکی تبریزی ـ رضوان الله علیه ـ ذیل اعمال ماه رجب.

[5] *مطلع انوار*، ج ٤، ص ٦٨.

[6] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ٩، ص ٢٧٣ الی ٢٩٣؛ ج ١١، ص ٢٤٩؛ *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ٦٥؛ *ولایت فقیه*، ج ٣، ص ١٤٣؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ٢، ص ١٠١؛ ج ٣، ص ٢٨٨. (محقّق)

در کاغذها و نامه‌ها و در اعلان‌ها و در روزنامه‌ها، ولو با علم به آنکه به دست فِرَق خارج از اسلام می‌افتد.[1]

۹. معنای صبر و دین و خارجی و روحانی و امثال آنها که فعلاً در عرف عام تغییر کرده است، و بیان معنای صحیح و اصطلاحات اسلامیّه و مضرّات تغییر اصطلاحات اسلامیّه.[2]

۱۰. تحقیق در بلوغ صبیّ و صبیّه نسبت به اسلام و عبادات از نماز و روزه و حجّ و اقرار دعاوی و تصرّف در اموال و نکاح و غیرها.[3]

۱۱. حرمت نکاح زانیه مادامی که توبه نکرده است.

۱۲. معنای نکاح و طریق اجرای صیغهٔ نکاح.[4]

۱۳. در بدعت بودن عید نوروز و عدم جواز تمسّک به روایت «معلّی بن

---

[1] رجوع شود به صفحه ۱۲۳.

[2] رجوع شود به همین کتاب، صفحه ۹۹؛ *امام شناسی*، ج ۸، ص ۱٦٤؛ *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۲۵.

[3] مسألهٔ بلوغ، چه در پسران و چه در دختران، پیوسته در طول تاریخ تشیّع و فقاهت بین اعلام به عنوان مسأله‌ای نه چندان سهل و بدیهی مطرح نظر و اختلاف آراء بوده است. و از آنجا که تمام احکام و تکالیف بر محوریّت استعداد و قابلیّت مکلّف در اتیان به آنهاست؛ چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ﴾.*

میزان و ملاک، استعدادِ پذیرش ادارهٔ اموال، شرط بلوغ و تبعات آن ذکر شده است؛ بدین لحاظ روایات و ادلّه در این مسأله همراه با نوعی ابهام و تعقید است.

مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ معتقد به بلوغ دختران در سنّ نه سالگی نبودند، و قرار بود در این زمینه رساله‌ای تدوین نمایند؛ ولی مشیّت الهی مجال انجام آن را مقدّر نفرمود.

حقیر در سنواتی که در حوزهٔ علمیّهٔ قم به بحث در مسائل فقهی اشتغال داشتم، در برهه‌ای به این موضوع پرداخته و در اطراف و جوانب مسأله در حدّ وسع، بحث و فحص کافی به عمل آوردم؛ و نتیجهٔ آن، زمان بلوغ برای دختران در حدود چهارده سالگی مقرّر گردید. و اینک بحمد الله، اخوان دینی و اخلاّء روحانی در صدد طبع و نشر آن می‌باشند؛ بمنّه و کرمه.

*ـ النّساء (٤) صدر آیه ٦.

[4] *مطلع انوار*، ج ۷، باب نکاح تحت عنوان «خطبهٔ عبد».

خُنَيْس» به واسطهٔ ضعف آن، و حرمت غسل و دعا در وقت تحویل شمس به برج حَمَل و عدم نُهوض احادیث «من بلغ» لإثبات ذلك.[1]

١٤. وجوب صلاة جمعه عَينيًّا تعيُّنيًّا لكلِّ زمانٍ حضورًا و غيبةً.[2]

١٥. عدم جواز اذان إعظامی، بلکه یک اذان بیش نیست و آن اعلامی است، و برای نماز در وقت اقامهٔ آن فقط باید اقامه گفته شود، و اگر جمع بین صلاتین شود فقط یک اذان باید گفت.[3]

١٦. جواز اتیان ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ در سوره برای نماز بدون قصد تعیین سورهٔ مخصوص.

١٧. جواز اتیان ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾[4] به قصد انشاء و خطاب و عدم منافات آن با قرآنیّت.[5]

١٨. عدم جواز مزاحمت زائرین در اماکن مشرّفه به عنوان اینکه اینجا محل نماز و دو رکعت نماز است و بس.

١٩. کراهت شدید انگشتری در دست چپ کردن گرچه در دست راست هم انگشتری باشد.[6]

در *طرائف* [سیّد بن طاووس] صفحه ٥٣١ تا صفحه ٥٣٣، بحث مفصّلی در روایات وارده از طریق عامّه در عدم جواز تختُّم بالیَسار آورده است و گفته است: بدعت تختّم بالیسار از معاویه و عمرو عاص است.[7]

٢٠. تحقیق در ماهیّت الکل و نجاست همه اقسام آن به مناط مسکریّت، و عدم فرق بین الکل صنعتی و غیر صنعتی، و تحقیق در آب جو و عدم نجاست آب جو طبّی که امروزه متداول است، و طهارت ماءالشعیر که سابقاً به دستور اطباء به مَرضی می‌داده‌اند، و تحقیق فقهی در اینکه: تعیین اینکه الکل نجس است به عهده فقیه است ـ و نجاست ادکلن ـ زیرا از موضوعات مستحدثه است، مانند موضوعات مستنبطهٔ شرعیّه.[8]

٢١. عدم جواز استعمال بلندگو در صورتی که صدای آن خارج از حدّ متعارف صداهای معمولی باشد و موجب آزار و ایذاء سامعین از همسایگان گردد، و جواز اذان با صدای غیر مسلّح به بلندگو در

---

[1] رجوع شود به صفحه ١٦٤.

[2] رجوع شود به صفحه ١٥٨.

[3] *مطلع انوار*، ج ٧، ذیل عنوان «راجع به عدم جواز اذان ثانی در صورت جمع بین صَلَوات».

[4] سوره الفاتحة (١) آیه ٥.

[5] رجوع شود به *صلاة الجمعة*، ص ٨٣ الی ٨٥؛ *افق وحی*، ص ٤٣٧ الی ٤٤٢.

[6] رجوع شود به *اربعین در فرهنگ شیعه*، ص ٧٥؛ *المراقبات*، ذیل اعمال ماه صفر، روز اربعین.

[7] *الطّرائف*، ج ٢، ص ٥٣١ و ٥٣٢.

[8] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون لزوم تعیین بعضی موضوعات احکام شرعی توسّط فقیه، مثل نجس بودن الکل، رجوع شود به *رساله نکاحیه*، ص ٢٨٨ الی ٢٩٠. (محقّق)

اوقات نماز مطلقاً.[1]

۲۲. عدم جواز اهداء دسته گل به میّت و بردن دسته گل در قبرستان و تزیین قبور.[2]

۲۳. کراهت شدید تشییع زنان بر جنائز و آمدن به قبرستان با جنازه و مشاهدهٔ دفن،[3] و عدم جواز گل بردن بر سر قبور، و به آداب کفر برای احترام میّت ایستادن و سکوت اختیار کردن، بلکه لازم است فاتحه خواندن و صدقه دادن.

۲٤. جواز و استحباب روزه در روز عاشورا و حمل روایات مانعه بر خصوص آن زمان قدیم، که سنّت بنی‌امیّه دارج بوده و مردم به عنوان تبرّک به خون سیّدالشّهدا روزه می‌گرفته‌اند؛ و کراهت، محمول بر خصوص تأسّی است و فعلاً که بنی‌امیّه برانداخته شده‌اند و کسی به عنوان تأسّی روزه نمی‌گیرد، گرفتن روزه حَزازتی ندارد.

۲۵. اولویّت قرائت ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾.[4] بر ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾.[5]

۲٦. عدم منافات قصد انشاء با قرآنیّت در مناجات‌های مصلّین در نماز با خدا.[6]

۲۷. خواندن آیات مختلف قرآن را در نماز، و اینکه می‌توان با سورهٔ کاملی از قرآن در نمازهای واجب چند آیه ضمیمه نمود، و در نمازهای مستحبی چند آیه خواند و سورهٔ کامل لازم نیست.[7]

۲۸. تاریخ اسلامی هجری قمری است، نه شمسی. اشاره به وَفَیات و موالید أعلام. روز قدس و عدم جواز اعلان اوّل ماه قبل از رؤیت در رادیو.[8]

۲۹. برای حضور قلب در نماز یکی از چیزهای بسیار مؤثّر، انداختن نگاه چشم به مواضع مقرّره در فقه است؛ و حالات دست‌ها در افعال مختلف.[9]

۳۰. تحقیق در مالیّت استقلالی اسکناس؛ و آیا اگر ارز پایین رود یا بالا رود ذمّه تغییر نمی‌کند؟ و اگر ارز از اعتبار بیفتد آیا ذمّه ساقط می‌شود؟

۳۱. عدم جواز التَّبَنّی (یعنی کسی که شخصی را پسر خواندهٔ خود قرار دهد، آثار و خواصّ پسر بودن

---

[1] رجوع شود به *حیات جاوید*، ص ۱۲٤.

[2] رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۱، ص ۲٦۸؛ *اربعین در فرهنگ شیعه*، ص ۹۳ الی ۹۸.

[3] رجوع شود به *ولایت فقیه*، ج ۳، ص ۳۰۸؛ *رسالهٔ بدیعه*؛ *اربعین در فرهنگ شیعه*، ص ۹۸.

[4] سوره الفاتحة (۱) آیه ٤.

[5] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ٤، ص ٤۷۱؛ *مهر تابان*، ص ٤۰۵؛ *مطلع انوار*، ج ٦، ص ۵۵۹.

[6] رجوع شود به *صلاة الجمعة*، ص ۸۳ الی ۸۵.

[7] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۳۰۸.

[8] رجوع شود به *رسالهٔ نوین*؛ *امام شناسی*، ج ٦، ص ۱٦۸.

[9] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون حضور قلب در نماز، رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۱٦۱ الی ۱٦٤؛ *انوار الملکوت*، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۳۳ الی ۱۳۷ و ۱۵۱ الی ۱۵۵. (محقّق)

بر او مترتّب نمی‌شود)، و گرفتن شناسنامه برای او به عنوان پسر این پدر جایز نیست و محرمیّت و ارث ایجاد نمی‌کند.[1]

۳۲. راجع به عدم نحوست روزی از روزهای سال و حدیث: «من بشّرنی بخروج صفر» ابداً وارد نیست.[2]

۳۳. استحباب مهرالسُّنّة و تعیین مقدار آن، و باید به عنوان مهرالسُّنّة و پانصد درهم شرعی عقد را بست، نه بر روی معادل؛ و باید در قباله نوشت که: مهرالسّنة

---

[1] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۶و۱۷، ص ۴۷۸.

[2] *مطلع انوار*، ج ٤، ص ٥١٤؛ ج ٦، ص ٢٦٦.

که معادل است با ... و این مهری است که معادل فروش زره مولا امیرالمؤمنین بود و رسول خدا بر آن مهریّهٔ فاطمه را معیّن، و بر آن منهج مهریّه بانوان امّت [را] سنّت فرمود.[1]

۳٤. عدم جواز إخبار و مواعظ و قرائت قرآن و سایر امور بعد از اعلان اذان در سر وقت، در رادیوی هر شهری از شهرها؛ و باید به اندازهٔ مهلت نماز فاصله گذارده شود؛ زیرا که وقت، وقت نماز است و باید هیچ سخن و موعظه‌ای ناسخ نماز نگردد و ذهن نمازگزار را مشوّش نکند.

و نیز در روز جمعه از اوّل ظهر نباید هیچ قصّه و حکایت و تاریخ در رادیوی هر شهری پخش شود، تا اتمام نماز جمعه و تفرّق مردم ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾.[2]

۳۵. آداب اسم گذاری اطفال و اسامی خوب انتخاب کردن و آداب عقیقه و اطعام کردن در منازل، در عروسی‌ها در روز، و سایر مواردی که اطعام مستحب است، و عدم رجحان جشن گرفتن و اطعام کردن در مجالس خارج منزل و در سالن‌های جشن، استحباب آمدن میهمان در منزل و اراقهٔ دَمْ در منزل.[3]

۳٦. استحباب بردن اطفال را به حجّ و عمره و زیارت مشاهد مشرّفه، و در نزد علمای ربّانی و مجالس قرائت قرآن و مجالس روضه و مجالس ذکر، و قرار دادن قنداقه را در گوشهٔ مجلس.[4]

۳۷. به اشخاص معمّم که در دانشگاه تحصیل کرده‌اند دکتر گفتن جایز نیست؛

---

[1] رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۷، تحت عنوان «خطبهٔ عقد».

[2] سوره الجمعة (٦۲) آیه ۱۰.

[3] رجوع شود به نرم افزار *کیمیای سعادت*، شرح حدیث عنوان بصری، جلسهٔ ۷۲؛ متن سخنرانی‌های علاّمه طهرانی، ص ۹۵۰ تحت عنوان «تأسّی و اقتدا به سنّت».

[4] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۹۵ و ۹۸ و ۵۰۰.

زیرا این لقب از القاب مکتب اروپائی‌هاست و برای شخص معمّم نه آنکه افتخار نیست، بلکه موجب تعظیم مکتب کفر و تحقیر شرع است؛ غنای علمی مکتب شرع به قدری است که برای خارجیان جای تجلیلی باقی نمی‌گذارد.

... ـ و لزوم نام سادات را با لقب سیّد بردن.

... ـ حرمت فَتْک در اسلام، و حرمت غِیْلَة، و فرق میان آن دو.[1]

... ـ عدم جواز استعمال لفظ «امام» به طور مطلق، در عرف و مصطلح شیعه، برای امام غیر معصوم.[2]

۳۸. در مساجد و مجالس مواعظ و سخنرانی‌ها و نماز جمعه باید از منبر استفاده کرد، نه از تریبون؛ سنّت رسول الله منبر بوده است، تریبون از واردات کفر است.[3]

۳۹. نماز جمعه بر زنان نیست، مکروه است بجای آورند، و بجای نیاوردن آن افضل است، باید گفته شود که احیاناً زنان باردار و شیرده و کَسِل و أمثالهنّ، به توهّم وجوب، خود را در مهلکه نیندازند.[4]

۴۰. استحباب عقیقه و اُضحیّه، و عدم جواز ذبح گوسفند در درگاه خانهٔ تازه، و در جلوی جنازه و ما شابهه، و نام خوب بر روی طفل نهادن.[5]

۴۱. وقت نماز مغرب، استتار شمس است تحت افق، و نیازی به ذهاب حمرهٔ مشرقیّه نیست و در بعضی از روایات که ذهاب حُمره را قرار داده است طریقیّت دارد

---

[1] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۹، ص ٦٥؛ ج ۱۰، ص ۲۸۸؛ *وظیفهٔ فرد مسلمان*، ص ۵۰؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ٤، سوره نساء، ذیل آیه ۲ الی ٦.

[2] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۲۰٦ الی ۲۳٤.

[3] رجوع شود به *همان مصدر*، ص ۲۳۵ الی ۲٤۰؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۱۱.

[4] *ترجمهٔ رسالهٔ بدیعه*، ص ۱۹۳؛ *صلاة الجمعة*.

[5] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون نام نیکو بر اطفال گذاشتن، رجوع شود به نرم افزار *آوای ملکوت*، شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۷۲. (محقّق)

برای استتار قرص نه موضوعیّت برای دخول لیل. و تعیین اوقات صلوات.[1]

۴۲. جمع بین نماز ظهر و عصر و یا بین مغرب و عشاء رجحانی ندارد، گرچه جایز است؛ و افضل آن است که هر نماز را در وقت فضیلت خود بجای آورد، عصر در وقت عصر و عشاء در وقت عشاء.[2]

۴۳. لزوم بارداری و شیر دادن زنان، و اولاد پیاپی آوردن از جهت شرع و طبّ.[3]

۴۴. حرمت بستن لوله‌های رحم زنان؛ زیرا نقص عضو است.[4]

۴۵. مسائل بردگی و منافع عظیم آن در اسلام و محرومیّت جوامع بشری از عدم استرقاق مسلمانان.[5]

۴۶. عدم جواز حجّ و عمرهٔ مادر در صورت صِغَر سنّ طفل و نداشتن سرپرست لایق.

۴۷. استحباب خواندن رسول الله و امیرالمؤمنین و ائمّه علیهم السّلام را به لقب و کنیه، و کراهت خواندن به اسم مثل: حضرت «محمّد» و حضرت «علی» و حضرت «حسین».

۴۸. باید مردم را به اسامی و یا القاب خواند؛ خواندن به نام فامیل که امروزه علامت احترام می‌شمرند، بلا وجه است. به طلاّب باید «سیّد» و «میرزا» و «شیخ» گفت[6].[7]

در تألیفات علاّمه روح حیات و ارتباط معانی و مطالب با ضمیر خواننده ملموس است

آنچه در مؤلّفات ایشان ملموس خواننده می‌شود، وجود روح حیات در این قلم و ارتباط معانی و مطالب آن با ضمیر و حقیقت نهفتهٔ در نفس آدمی است. خواننده خود را مأنوس و وجود خود را حاضر در قضایا می‌بیند، گویا وحدتی را بین دو وجود ذهنی و مابإزاء خارجی آن مشاهده می‌کند؛ کأنّ اینک علاّمه طهرانی است که این معارف را از زبان او و قلب او بازگو می‌کند، فلذا هیچ‌گاه برای خواننده مُملّ نمی‌باشد، و تکرار آن موجب انبساط و نشاط مضاعف روح و نفس می‌گردد؛[8] چنانچه مرحوم حدّاد می‌فرمودند:

مرحوم قاضی ـ رضوان الله علیه ـ فرمود که: «من هشت بار کتاب مثنوی را از اوّل تا به آخر مطالعه کردم

---

[1] رجوع شود به *توحید علمی و عینی*، ص ۲۳۰؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۳۸۹.

[2] رجوع شود به رسالهٔ تفریق صلوات در تعلیقهٔ صفحه ۹۲.

[3] رجوع شود به *رسالهٔ نکاحیه*، ص ۴۳؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۱، ص ۱۷۹.

[4] رجوع شود به *رسالهٔ نکاحیه*، ص ۴۵ و ۶۱ الی ۸۳ و ۱۴۵؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۱، ص ۱۸۳.

[5] رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۶۰ الی ۱۰۰.

[6] جنگ ۶، ص ۳۲ الی ۳۸.

[7] انتهای نقل از *مطلع انوار*، ج ۱، ص ۹۵.

[8] رجوع شود به نرم افزار *کیمیای سعادت*، شرح دعای ابوحمزه ۱۴۲۴ هـ . ق، جلسه ۶؛ ۱۴۲۶، جلسه ۱۳؛ شرح حدیث عنوان بصری، جلسه ۱۲۹.

و هر بار مطلب جدیدی عایدم گشت و افق جدیدی از معارف برویم گشوده شد.»[1]

و ما همین مطلب را از اشعار حافظ[2] و بعضی کتب دیگر، و در مرتبهٔ اعلی از کلمات حضرات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین، و در آخرین مرتبه و بالاترین درجه از کلام الله مجید استفاده می‌نماییم.[3]

علاّمه طهرانی در تمامی دوران اقامت در مشهد مقدّس لحظه‌ای نیاسود و تمام اوقات او به تألیف کتب و بیانات حکیمانه و ارشادات عارفانه گذشت. در طول سال، در روزهای اعیاد و وفیات معصومین علیهم السّلام، مجالس وعظ و ارشاد اقامه می‌فرمود؛

---

[1] رجوع شود به *حریم قدس*، ص ۱۷؛ *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۷۲.

[2] رجوع شود به *روح مجرّد*، ص ۳۴۳ و ۵۱۸.

[3] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون علّت تأثیر گذاری قلم و بیان و جذّابیت اشعار اولیاء الهی، رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۷۱؛ *افق وحی*، ص ۲۳۹ و ۳۰۲. (محقّق)

و بسیاری از اوقات از مواعظ عرشی خویش قلوب مستمعان را اشراب می‌نمود.

همیشه خود را مدیون به اسلام و پیامبر و ائمّهٔ هدی صلوات الله علیهم أجمعین می‌دید. در حَمیّت و عِرق احیاء مکتب اهل بیت علیهم السّلام و حفظ حدود و حریم ارزش‌های اسلام، عدیم النّظیر بود.[1] در برابر امام علیه السّلام و ساحت مقدّسهٔ حضرات معصومین، خود را ناچیز و بی‌ارزش قلمداد می‌نمود.[2]

---

[1] ۱ رجوع شود به *مهر تابان*، ص ۹۵ الی ۹۸، تعلیقه، ذیل داستان تغییر حال ایشان در حرم امام رضا علیه السّلام به واسطهٔ جسارت فردی.

[2] *لمعات الحسین*، ص ۹۷:

«نور خدا آینهٔ حق نما ** نور هدی نور حسین است و بس

سرّ ولا لؤلؤ لالای حق ** مظهر دادار حسین است و بس

سرّ هویّت که تجلّی نمود ** پرتوِ پُر نور حسین است و بس

روح مشیّت که از او شد پدید ** کون و مکان جمله حسین است و بس

جلوهٔ ذات اَحدی بی‌نقاب ** نور تجلاّی حسین است و بس

سجده که بر آدم خاکی نمود ** خیل ملک بهرِ حسین است و بس

سلسلهٔ منتظم انبیاء ** مقدّم الجیش حسین است و بس

میوهٔ خلقت ز ازل تا ابد ** مقصد ایجاد حسین است و بس

محفل انس است دو عالم ولی ** شمع دل افروز حسین است و بس

نفخهٔ جان‌بخش نسیم بهشت ** شمّه‌ای از بوی حسین است و بس

آتش نمرود به جان خلیل ** بَرد شد از خوی
حسین است و بس
سفینهٔ نوح به طوفان یَم ** زورقی از جوی
حسین است و بس
موسیِ عمران که به میعاد رفت ** از برِ میقاتِ حسین
است و بس
روشنی وادی ایمن همی ** شعشعهٔ روی حسین
است و بس
آتش افروخته در کوه طور ** پرتویی از نور حسین
است و بس
آن دم عیسی که به تن جان دمد ** از دم و از بوی حسین
است و بس
گردش این گنبد افراشته ** بر خَم ابروی حسین
است و بس
من چه بگویم به جهان هرچه هست ** سر به تکاپوی حسین
است و بس
آنکه فروزان کند امشب چو شمس ** رایَت توحید حسین
است و بس
آنکه ببوسید گلویش ز مهر ** رسول و بگریست
حسین است و بس
محفلی بَزم حریم لقا ** رأس پر از نور حسین
است و بس
سوخته پروانهٔ جان را به شوق ** در حرم عشق حسین
است و بس
کشتهٔ جان باخته در راه دوست ** پیکر صد پاره حسین
است و بس

می‌فرمود:

نباید حریم ائمّه علیهم السّلام با سلیقه‌های فردی و خدای نکرده هواهای نفسانی شکسته شود.

سالگردهایی را که برای اموات می‌گیرند، مختصّ به امام علیه السّلام می‌دانست و انجام مراسم اربعین را از اختصاصات حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام به حساب می‌آورد، و برای فرد دیگری جایز نمی‌شمرد.[1]

در زمینهٔ تبلیغات در جامعهٔ مسلمین می‌فرمود:

باید به جای شعارها و کلمات بزرگان، از کلمات عرش‌بنیان ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام استفاده کرد، زیرا ما هرچه داریم از آنها داریم و نباید کلمات ما خدای نکرده موجب سست گشتن و کم‌رنگ شدن و از دست رفتن ارزش و قیمت کلمات معصومین علیهم السّلام گردند.

حسن سلوک و جاذبهٔ عجیب اخلاقی و اجتماعی ایشان همراه با احاطه و

آنکه بزد خرگه خود را برون ** از دو جهان جمله حسین است و بس

آنکه به قربان‌گه کوی حبیب ** گفت رضیً ربّ حسین است و بس

آنچه به خون گلو آغشته شد ** طرّهٔ گیسوی حسین است و بس

باب نجات از غم و بحر بلا ** کِشتی مُنجیّ حسین است و بس

دست شفاعت همه را روز حشر ** از کرم و جود حسین است و بس

گر تو بخواهی که شوی رستگار ** راه تولّای حسین است و بس

آنکه سرود این درر پاک را ** خاک ره کوی حسین است و بس»

[1] رجوع شود به *اربعین در فرهنگ شیعه*.

اشراف بر زوایای نفوس افراد و وصول به کُنه موقعیّت اشخاص، موجب گشت بسیاری از افراد مختلف از صنوف متفاوت، تحت تأثیر خلق کریم و آثار وجودی او قرار گیرند. با هر کس به مقدار سعه و ظرفیّت و به مقتضای حال، کَما هو هو، سخن می‌گفت. گویی بر تمام شراشر وجود او اشراف و استیلا دارد و نفس او در چنبرهٔ قدرت ولایی قرار دارد.

خدمت به خلق و ایجاد محبّت و صفا بین افراد از خصائص علاّمه طهرانی بود

در تمام سخنانش خدمت به خلق و مدارا با مردم و ایثار و گذشت و اعراض از دنیا و دام‌های شیطان و ایجاد محبّت و صفا بین دوستان و رفقا و اخلاّی روحانی و گرمی و صمیمیّت در خانواده، وجود داشت. بارها می‌فرمودند:

آن خانوادهٔ یهودی که در بین خود با محبّت و اُنس و اُلفت زندگی می‌کنند، به خداوند نزدیک‌ترند از یک خانوادهٔ شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام که در حال نقار و کدورت بسر می‌برند؛ و آن پرستار مسیحی که در بیمارستان برای خاطر خدا خدمت به مرضیٰ را به نحو احسن با روی خوش انجام می‌دهد، حقّاً و واقعاً شیعهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و آن پرستار شیعه که با مرضیٰ به خشونت و درشتی برخورد می‌نماید و قلب آنها را می‌شکند، از مذهب و آیین امیرالمؤمنین علیه السّلام به دور است.[1]

سوءظنٍّ به برادر ایمانی و کدورت بین افراد را هادم طریق الهی و مسقط از رقاء و قرب می‌دانست، و در اهتمام به رفع کدورات و ایجاد اُلفت و وداد در بین افراد فامیل و سایر دوستان و آشنایان زبانزد خاصّ و عام بود. سلوک الهی و حرکت در مسیر إلی الله را فراتر از اندیشه‌های کوته‌بینانه و حصرگرایانهٔ عدّه‌ای تافتهٔ جدا بافتهٔ از خلق خدا که حصاری بین خود و دیگران به وجود آورده و حریم عالم قدس را ملک شخصی خود پنداشته و مبدأ وجود را همچون إماء و عبید در خدمت خود در می‌آورند، می‌دانست.

---

[1] *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۲۸۹ الی ۲۹۱.

می‌فرمودند:

بسیاری از این متلبّسین به زیّ درویشی، دارای قلبی صاف و راهی روشن و مدرکاتی صحیح می‌باشند، ولی راه ما با آنان فرق می‌کند.[1]

و با علما و فقهایی که از روی جهل و عدم علم به واقع، متعرّض آنان می‌گشتند و چه بسا آنها را به قتل می‌رساندند و یا با فتاوای کذایی حکم به تکفیر آنان می‌دادند، سخت در تعارض بود.

می‌فرمودند:

هر کس قدمی در مسیر رضای الهی بردارد، در آن لحظه سالک است؛ و هر سالکی که با اعمال خلاف خود موجب سخط رحمان و خشنودی شیطان گردد، دشمن خدا و راه خدا محسوب می‌شود.

علاّمه طهرانی پس از گذشت پنج سال هجرت به مشهد مقدّس که به دستور استاد خود، حضرت حدّاد صورت پذیرفت، مراد و کعبهٔ مقصود خود، استاد بی‌بدیل، حضرت حدّاد را از دست داد. مدّت استفادهٔ ایشان از مرحوم حدّاد ـ رضوان الله علیه ـ درست ۲۸ سال بود که بعینه مانند مدّت زمان استفاضهٔ حضرت حدّاد از استادش، مرحوم سیّد علی قاضی طباطبایی می‌باشد.[2]

---

[1] رجوع شود به *روح مجرد*، ص ۳۸۲ الی ۳۸٤.

[2] رجوع شود به *همان مصدر*، ص ۱۰۱.

غربت و عدم شناخت شخصیّت علاّمه طهرانی، رضوان الله علیه

عظمت روح و تعالی نفس قدسی علاّمه طهرانی

عظمت روح و تعالی نفس قدسی آن بزرگوار به حدّی است که هیچ‌یک از شاگردان و تلامذهٔ ایشان با آن سوابق و کیفیّات مختصّ به خود، و مسائلی که قابل بیان نیست، نتوانست ذرّه‌ای به آن آستان راه پیدا نماید؛ و همه دست تحسُّر به دندان و سر به جَیب تحیّر فرو می‌بردند، و با زبان حال:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین ❊❊❊ کآنجا همیشه باد به دست است دام را[1]

اعتراف به عجز از ارتقاء به قلّهٔ قاف و آشیانهٔ عنقای روح ملکوتی‌اش می‌نمودند.

مرحوم حدّاد: سیّد محمّد حسین سیّد الطّائفتین است!

روزی مرحوم حدّاد به یکی از فرزندان ایشان فرمودند:

فلانی! این مطلب را به تو بگویم که مانند پدرت در روی زمین کسی وجود ندارد!

و می‌فرمودند:

سیّد محمّد حسین، سیّد الطّائفتَین (علمای ظاهر و علمای باطن) است.[2]

ایشان مدّت شانزده سال آخر عمر را در عتبهٔ مقدّسهٔ رضوی سلام الله علیه بسر

---

[1] *دیوان حافظ*، طبع پژمان، غزل ۷.

[2] *روح مجرّد*، ص ۱۰۸.

آوردند؛ و خدا می‌داند و بس که از آن آستان ملائک پاسبان چه فیوضات و عنایاتی بر او جاری و ساری گردید.

علاّمه طهرانی به این دنیا آمد و چند صباحی زیست و به ملکوت اعلی صعود نمود، در حالی‌که کسی او را نشناخت؛ حتّی نزدیکانش نیز او را نشناختند.

تا اینکه بالاخره پس از گذشت بیش از ۷۰ سال از عمر پر برکت خویش در روز نهم صفر سنهٔ ١٤١٦ هجری قمری، بر اثر ناراحتی قلبی، لباس کهنهٔ تن را خلع و به خلعت تجرّد و غفران مخلَّع گردید، و در جوار مرقد مولایش، علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام به خاک سپرده شد.

آری، علاّمه طهرانی رفت و همهٔ ارزش‌ها و ملکات رحمانی و خصائص ملکوتی‌اش را با خود برد و چیزی باقی نگذاشت؛ همان‌طور که راجع به استادش حضرت حدّاد فرمود:

حدّاد رفت و ما باید شمع به دست بگیریم و دنبال او بگردیم.[1]

اینک با فراق این رادمرد الهی و مجسّمهٔ صدق و بهاء و عظمت و خورشید درخشان هدایت در تاریکی شب و ظلمت جهل، از خداوند مسألت می‌نماییم ما را از لطف و عنایت خویش محروم نسازد و فرامین و برنامه‌های سلوکی آن رجل الهی را فراسوی حرکت ما به سوی عالم قدس قرار دهد، و ما را موفّق به اقتداء و اهتداء به آن منبع نور و سرچشمهٔ آب حیات بگرداند!

تدفین مرحوم علاّمه در پایین پای امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام

علاّمه طهرانی را طبق وصیّتی که فرمودند، در صحن مبارك حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهماالسّلام، پایین پای حضرت، در ضلع جنوب غربی و مدخل ورود زوّار، دفن نمودند؛ رحمةُ اللَه علیه رحمةً واسعةً.

---

[1] *همان مصدر*، ص ٦٧٣.

وصیّت‌نامهٔ مرحوم علاّمه طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیّه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و صلّی الله علی محمّدٍ و آله الطّاهرین و لعنةُ الله علی أعدائهم أجمعین.

اللهُمّ فاطِرَ السّماواتِ و الأرض، عالِمَ الغیبِ و الشّهادة، الرّحمٰن الرّحیمَ، اللهُمّ إنّی أعهَدُ إلیکَ فی دار الدّنیا أنّی أشهدُ أن لا إله إلّا أنتَ وحدَک لا شریک لکَ، و أنّ محمّدًا عبدُک و رسولُک، و أنّ علی بنَ أبی‌طالب امیرالمؤمنینَ و سیّد الوَصیّینَ و إمامُ المُوَحّدینَ و قائدُ الغُرّ المُحَجّلینَ و وصیُّ رسول ربِّ العالمینَ و خلیفتُه فی اُمّتِه و ولیُّ کُلِّ مؤمنٍ و مؤمنةٍ مِن بعده، و أنّ الحسنَ و الحسینَ و علیّ بنَ الحسین و محمّدَ بنَ علیٍّ و جعفرَ بنَ محمّدٍ و موسَی بنَ جعفر و علیّ بنَ موسی و محمّدَ بنَ علیٍّ و علیّ بنَ محمّدٍ و الحسنَ بنَ علیٍّ و محمّدَ بنَ الحسنِ العسکری القائمَ بأمرِ الله عجَّل اللهُ تعالی فَرَجَهُ و سهَّل مَنهَجَهُ خلفاءُ الله و خلفاءُ رسوله و أوصیاءُ رسولِه و هداةُ الخلق فی سَبیلِه و اُمَنآؤُه فی أرضِه و سَمائِه و عِیابُ عِلمِه و معادنُ أسراره و یَنابیعُ حِکَمِه و أنواره، صَلَواتُه و سلامُهُ علیهم أجمعینَ.

اللهُمّ أنت الشّاهدُ بأنّ هؤلاء أئمّتی و سادَتی و قادَتی و أولیائی، بِهِم أتَقرَّبُ و أتَشفّعُ إلی الله، و مِن أعدائهم أتَبَرّأُ إلیک فی الدّنیا و الآخرة.

و أشهد أنّ الجنَّةَ حقٌّ و أنّ النّارَ حقٌّ و أنّ البعثَ حقٌّ و الحسابَ حقٌّ و القَدرَ و المیزانَ حقٌّ، و أنّ الدّینَ کما وَصَفتَ و أنّ الإسلامَ کما شَرَعتَ و أنّ القولَ کما حدّثتَ و أنّ القرآنَ کما أنزلتَ، و أنّک أنتَ اللهُ الحقّ المبینُ. جزَی اللهُ محمّدًا خیرَ الجزاء و حیّا محمّدًا و آلَ محمّدٍ بالسّلام.

اللهُمَّ یا عُدّتی عند کُربتی و صاحِبی عند شِدّتی و یا وَلِیَّ نعمتی، إلهی و إلهَ آبائی، لا تَکِلنی إلی نَفسی طَرفَةَ عینٍ أبَدًا! فإنّک إن تَکِلنی إلی نفسی أقرَبُ مِنَ الشَّرِّ و أبعَدُ مِنَ الخَیرِ، فَآنِسْ فی القَبر وَحشَتی، و اجعَل لی عَهدًا یَومَ ألقاکَ منشورًا.

و بعد، لا یخفی آنکه در مورّخه بیستم شهر ربیع المولود سنهٔ یک هزار و چهارصد هجریّه قمریّه، علی هاجِرها آلاف التَّحیّةِ و الثَّناء، هنگام عزیمت تشرّف به آستان ملک پاسبان حضرت ثامن‌الأئمّه علی بنُ موسَی الرّضا علیه و علی آبائه و أبنائه التّحیّةُ و الإکرام، این جانب سیّد محمّد حسین حسینی شیعی اِمامی حجازی، شناسنامه شماره ۱۰ صادره از طهران، در نهایت صحّت و سلامت و طوع و رغبت، بلا إکراهٍ و لا إجبار، تحت توجّهات حضرت ولیّ عصر أرواحنا له الفداء به طریق مرقوم در ذیل، انشاءِ وصیّت نمودم.

اوّلاً: وصی خود قرار دادم قرّة العین مکرّم، ولد اکبر و ارشد خود، جناب فخر العشیرة الفخام سیّد العُلماءِ الأعلام، آقای حاج سیّد محمّد صادق أیّده الله را، و ناظر بر امور قرار دادم برادر ایشان، قرّة العین مکرّم جناب سیّد البَرَرَة الکِرام و عماد الفضلاءِ العظام، آقای حاج سیّد محمّد محسن سدّده الله را، که چنانچه دعوت حق را لبّیک گفته، دار فانی را وداع و به جوار قرب و رحمت حقّ پیوستم، در یکی از اماکن متبرّکه به نظر و صلاحدید خود دفن نمایند، و در تغسیل و تکفین، امور مستحبّه را حتّی الإمکان مُرعَی دارند، و بر مزار ذکر مصائب آل عصمت قرائت شود و در تشییع، زنان شرکت نکنند؛ چه این از امور مستهجنه و مذمومه عند الشّارع است، مانند هدیه نمودن دستهٔ گل بر مزار متوفّی، که مع‌الأسف این آداب جاهلی که از ناحیهٔ غرب به ممالک مسلمین سرایت کرده است امروزه متداول و معمول شده است.

باری به هیچ‌وجه احتیاجی به مجالس ختم و هیاهو نیست، بالأخصّ مجالسی که امروزه مرسوم است از تعریف و تمجید متوفّی و بازماندگان او، و ایستادن اولیا و اقربای میّت، و خواندن اشعار و قاب و قدح، و گرفتن مجلس ختم در مسجد و مزاحمت با مؤمنین و مصلّین، که تمام این امور نیز به سرایت آداب کفر در بین مسلمین رایج و دارج شده است.

بلی، آمدن به دیدن بازماندگان و قرائت قرآن کریم سنّت است؛ فَالسُّنّةُ تُحیَی و البِدعَةُ تُمَاتُ.

بدهی به کسی ندارم. مهریّه عیال خود را به علّت ترقّی أسعار به میزان بیست برابر پرداخته‌ام. نماز و روزه را حسب تکلیف انجام داده‌ام، بسته به قبول و لطف حضرت وهّاب است. حجّ و زیارت بیت الله الحرام را بجای آورده‌ام، اگر به منصّهٔ قبول رسیده باشد.

جمیع اولاد خود را توصیه می‌کنم به تلاوت قرآن مجید و تدبّر در معانی رشیقهٔ آن فی آناءِ اللّیلِ و أطرافِ النّهار، و مطالعهٔ احوال و احادیث سروران دین، ائمّهٔ معصومین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین.

و تجنّب و دوری از تمدّن ضالّهٔ غربیّه، و بِدَع هاویهٔ مُهلکه، و گرایش به آداب و رسوم کفر؛ و در عوض تأدّب به آداب اسلامیّه و سُنن محمدیّه، و تعلیم و تربیت اولاد و احفاد خود را به دستورات اسلامیّه و محمّدیّه و علویّه و سایر ائمّهٔ راستین علیهم صلوات اللّه و الملائکة المقرّبین، و اصرار و اِبرام در کسب علوم اسلامیّه از قرآن و تفسیر و فقه و حدیث و حکمت متعالیّه و اخلاق و عرفان حقیقیّه، و قدم استوار و متین در راه عمل برای تزکیه و تهذیب اخلاق و کسب کمالات و معارف الهیّه و وصول به لقای حضرت معبود جلّ و علا، و مقام فناءِ در ذات مقدّسش سبحانه و تقدّس؛ و أن یتّقوا اللّهَ حقَّ تُقاتِه و لا یَموتُنَّ إلّا و هُم مُسلِمونَ.

و این فقرات از وصیّت، وصیّت است به تمام مؤمنان و دوستان و ارحام و سایر احبّه و اعزّه از محبّان و معاشران.

این حقیر دنبال جمع زخارف نبوده‌ام، و در تمام دوران حیات فقط به علم و عرفان الهی عشق ورزیده‌ام و در صدد تحصیل علوم و معارف اسلامیّه بوده‌ام؛ لذا از مادّیّات و متاع دنیا چیزی نیندوخته‌ام، و مختصر اسباب و اثقالی که به حسب ضرورت زندگی مشاهده می‌شود خود به خود گرد آمده است.

آنچه به نام هر یک از فرزندان یا عیال است، اصولاً تعلّق به حقیر نداشته و متعلّق به خود آنهاست.

چون اولاد ذکور در رشته علم هستند، نوشتجات و کتاب‌های حقیر (اعمّ از خطّی و چاپی) تماماً به آنها داده شود و از ثلث محسوب گردد، بدین طریق که آنچه از دوره‌های مختلفه را آقای حاج سیّد محمّد صادق و آقای حاج سیّد محمّد محسن و آقای حاج سیّد ابوالحسن برای خود تهیّه کرده‌اند، مشابه آن کتاب از کتابخانه فقط به آقای سیّد علی داده شود، و بقیّه بین تمام چهار تن از اولاد ذکور قسمت گردد.

بقیّهٔ ثلث متعلّق به پسرانی است که در وقت فوت سنّشان به بیست سال نرسیده و به دخترانی که شوهر نکرده‌اند، و باید بالسّویّه بین همهٔ آنها تسهیم و تقسیم گردد؛ و در صورت تحقّق این معانی، بقیّهٔ ثلث با دو ثلث دیگر، کما فرض الله بین جمیع ورثه تقسیم می‌شود.

و اوصیهم ـ أدامَ الله تَوفیقَهُم و تَأییدَهم ـ علی نَظمِ اُمورهم، و التَّوجّهِ إلی الله تعالی و التَّبتُّل إلیه فی کُلِّ الأحوالِ، و التَّمسُّکِ بالعُروةِ الوُثقَی و الحَبلِ المتینِ وِلاءِ امیرالمؤمنینَ علیه السّلام.

می‌خواستم وصیّت‌نامهٔ مفصّلی بنویسم که حاوی مطالب مهمّ اخلاقی باشد، دیدم با وجود مطالب عالیه و حقایق سامیه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السّلام در حاضرَین به امام حسن مجتبی علیه السّلام در وصیّت‌نامهٔ خود نوشته‌اند و در *نهج البلاغه* مسطور است، دیگر از بیان مکارم اخلاق و آداب، دم‌زدن مایهٔ شرمندگی است.

لذا تمام اولاد خود را توصیه می‌کنم که این وصیّت را که در *نهج البلاغه* موجود است مطالعه و کراراً مورد دقّت و نظر قرار دهند، و آن دُرَر شاهوار را آویزهٔ گوش و هوش و الگوی عمل خود قرار دهند.[1]

و از جدّشان اخذ کنند و بر مَمشَی و روش آن حضرت باشند، و رسول الله و وصیّش را که دو پدر مهربان امّت هستند، اسوهٔ خود قرار دهند.

---

[1] رجوع شود به *حیات جاوید*، *شرحی اجمالی بر وصیّت‌نامهٔ أمیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السّلام در حاضرین*.

و به مقام مقدّس حضرت صدّیقهٔ کبری سلام الله علیها متمسّک و متشبّث گردند و از معنویّت و روحانیّت آن کانون قدس و طهارت و عصمت بهره‌مند گردند.

من از همه اولاد خود راضی هستم، چون همه در رشتهٔ تقوا و معرفت و فضیلت‌اند؛ خداوند از آنها راضی باشد. کمال رعایت آداب و مساعدت را به مادرشان بنمایند، چون حقّ حیات در تعلیم و تربیت ایشان دارد.

و گهگاهی روح مرا به فاتحه شاد کنند.

و یَبقَی الخطُّ فی القِرطاسِ دَهرًا * و کاتِبُهُ أسیرٌ فی التُّرابِ**

کَتَبَهُ بیُمناهُ الدّاثِرة الرّاجی رحمةَ ربّهِ الغنی، الفقیرُ إلی الله السیّد محمّدٌ الحسین الحسینی الطّهرانی بن السیّد محمّد الصّادق بن السیّد إبراهیم بن السیّد علی الأصغر بن المیر إبراهیم بن المیر طاهر الطّهرانی الأصل، مِن ساداتِ درکه من أحفادِ الإمامزاده السیّد محمّد ولیّ المدفون بدرکه، و هو من أحفاد الإمام الهُمام سیّد العابدینَ علی بن الحسینِ بن علی بنِ أبی‌طالبٍ علیهم السّلامُ.

أُولائك آبائی فجِئنی بمِثلِهِم * إذا جَمَعَتنا یا جُریرُ المَجامِعُ**[1]

فی بلدةِ طهران صانَها اللهُ مِنَ الحَدَثان، فی صبیحةِ یومِ العشرین من شهرِ ربیعِ‌الأوّل سنةِ ألفٍ و أربع مائةٍ من الهجرة

سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

در روز جمعه، ۲۸ شهر ربیع المولود سنهٔ یک‌هزار و چهارصد و یازده هجریّه قمریّه، در مشهد مقدّس وصیّت‌نامه را ملاحظه نمودم، و وصیّت همان است که ذکر شد بدون تغییر و یا زیاده و کمی؛ البتّه امور جزئیّه همه، در تحت نظر و اختیار وصیّ محترم است و نظر و اختیار ایشان ممضی است.

و السّلام علینا و علیه و علی جمیع أولادنا الصّالحین و الأحبّة الأعزّة الکرام المعظّمین و رحمة الله و برکاته.

---

[1] *مختصر المعانی*، ص ۵۳؛ *بحارالأنوار*، ج ۱۰۵، ص ۱۸۸.

آنچه از کتاب‌های مؤلّفهٔ حقیر که به طبع رسیده است، نسخ موجودهٔ مطبوعهٔ آن (چه از دوره‌ها و چه از کتب غیر دوره‌ای، اعمّ از آنهایی که در طهران است و یا در مشهد)، اختیارش با جناب وصی است که به کتابخانه‌های دنیا و شهرستان‌های ایران برای مطالعهٔ عموم ارسال دارند، و یا به هر طریق که مقتضی دانند در آنها تصرّف نمایند. و السّلام و رحمة الله.

سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

۲۸/ ربیع الاوّل/ ۱٤۱۱

(مهر شریف)

بسم الله الرّحمن الرّحیم. در روز بیست و ششم از شهر جمادی الثّانیه سنه یک‌هزار و چهارصد و پانزده نیز نظر در وصیّت‌نامه نمودم و هیچ تغییری در آن به نظر نیامد. و السّلام علینا و علیهم و علی عباد الله الصّالحین.

سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

(مهر شریف)[1]

***

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم *** و ز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر *** ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم[2]

ولی روزی می‌رسد که برقع از چهرهٔ تابناک این رادمرد میدان توحید و عرصهٔ عرفان حقّ برافکنده خواهد شد؛ و ثمرات حیات این رجل الهی در جلوه‌های درخشندهٔ تألیفات به طور عموم، و تربیت شاگردان فرزانهٔ خود به طور خصوص،

آشکار خواهد گشت. در آن هنگام دنیای اسلام شاهد وصل را در آغوش خواهد کشید و کفر و نفاق را از عرصهٔ زمین محو خواهد نمود؛ و همه با یک صدا و یک وجهه به سوی مظهر اتمّ حقّ و مرآت جمال مطلق به حرکت در خواهند آمد؛ ان‌شاءالله.

---

[1] این وصیّت‌نامه هنگام عزیمت و هجرت ایشان به صوب مشهد مقدّس یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی نوشته شده است، و تاریخی که در ذیل آمده است پنج سال قبل از فوت ایشان می‌باشد، البتّه ایشان یک سال پیش از ارتحال نیز بدان مراجعه و امضاء نموده‌اند.

[2] *گلستان* سعدی، دیباچه.

سخن سر بسته گفتی با حریفان *** خدا را زین معمّا پرده بردار[1]

﴿أَلَیۡسَ ٱلصُّبۡحُ بِقَرِیبٍ﴾.[2]

اللهُمَّ أعلِ دَرَجَةَ اُستاذِنا و وَلِیِّنا و مُرَبّینا و الهادی إلَی الحَقِّ صِراطَنا، المَرحومِ المَبرور، الحَاجِّ السَّیِّد مُحَمَّد حُسَینِ الحُسَینیِّ الطِّهرانیّ، و اجعَلنا مِن سالِکی سَبیلِهِ و الثّابتینَ عَلَی مَنهَجِهِ فی صِراطِکَ المُستَقیم، و اجعَلنا مِنَ المُوَفَّقینَ لِأداءِ شُکرِهِ، و مِنَ المُؤَدّینَ لِحُقوقِه، و احشُرهُ فی زُمرَةِ مُحَمَّدٍ و عِترَتِهِ الأطیَبینَ الأکرَمین. اللهُمَّ اجعَلهُ عِندَکَ فی أعلَی عِلِّیِّینَ، و اخلُف عَلَی عَقِبِهِ فی الغابِرین، و ارحَمنا بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الرّاحِمین.

و آخِرُ دَعوانا أنِ الحَمدُ لِلَّهِ رَبِّ العالَمین

مدینه طیّبه قم، عش آل‌محمد صلوات الله و سلامه علیه

ربیع الثّانی سنه ۱۴۳۳ هجری قمری

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی[3]

---

[1] *دیوان حافظ*، طبع پژمان، غزل ۲۶۳.

[2] سوره هود (۱۱) ذیل آیه ۸۱.

[3] قابل ذکر است که این کتاب شریف تلفیقی از دو مقالهٔ *مهر فروزان* که در سنه ۱۴۱۶ هـ . ق ـ اندک زمانی بعد از فوت حضرت علاّمه طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیّه ـ و *جلوهٔ حق* (*نور ساطع*) که در سنه ۱۴۲۲ هـ . ق تألیف شده بود، می‌باشد که تنظیم و تبویب آن در ربیع الثانی سنه ۱۴۳۳ هجری قمری در مدینه طیّبه قم، عش آل محمد صلوات الله و سلامه علیه توسط مجمع تحقیق مکتب وحی صورت گرفت. امیدواریم که خداوند منّان نقصان و کمی معرفت و شناخت ما را به عظمت و کبریایی بی‌حدّ و اندازهٔ خویش جبران نموده و خطاها و اشتباهات ما را مورد عفو و اغماض قرار دهد.